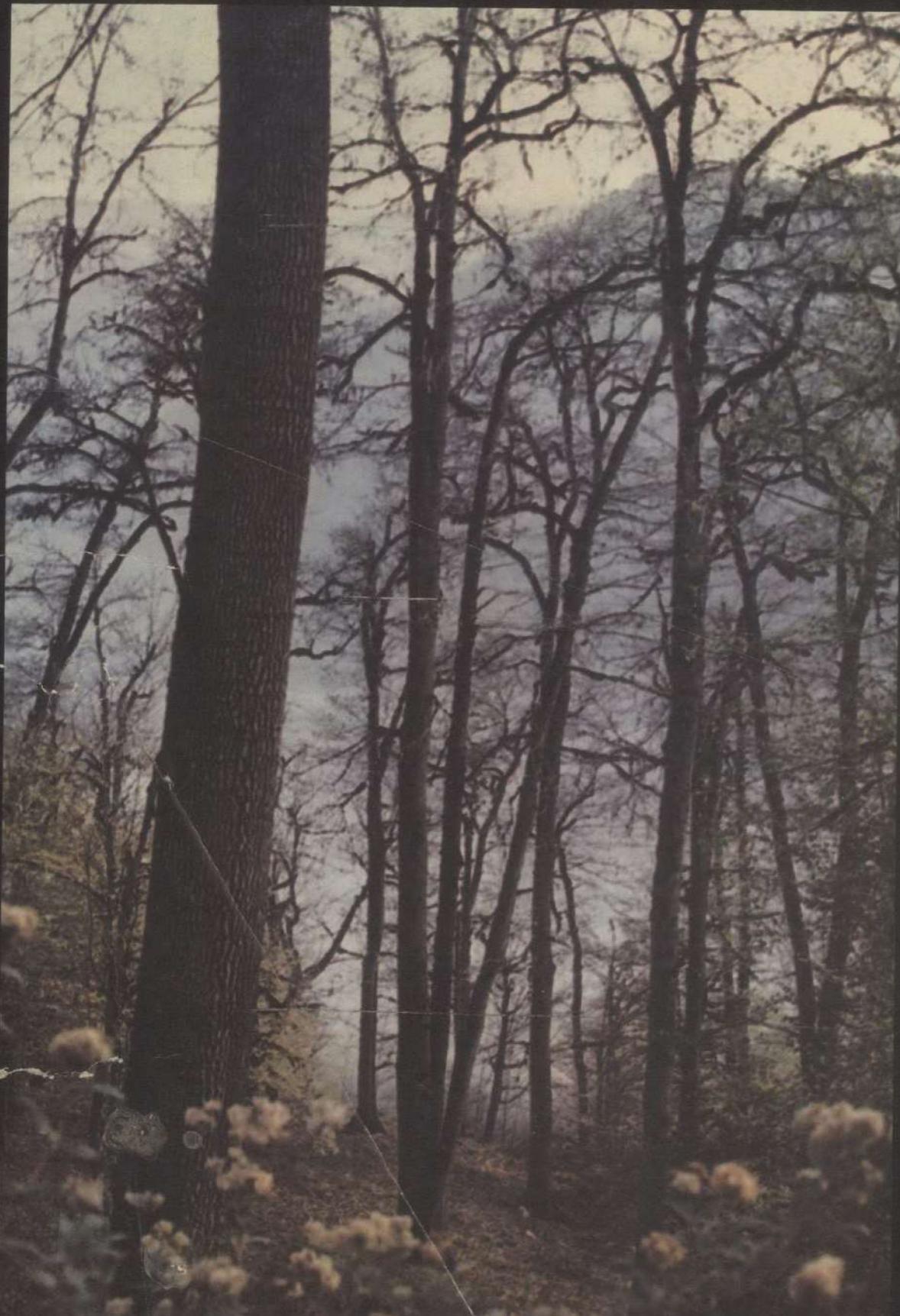


بِلَاج

سال دوم - شماره هفتاد و هشتم - ۲۰ شهریور ماه ۱۳۵۱ - بیهوده ۲۰ ریال



پاچیز

هواپیمایی ملی ایران «همای»

پل مطہن میان آسیا و اروپا



روی جلد: پائیز
اسلاید رنگی آذ: قباد سیوا



در این شماره:

• دنیا از چشم تماشا
سر

هزارش و پروردگاری

- سفر علیا حضرت شیخانو فرج به چین
- فرهنگ چین و مظاهر گوتاکون آن
- سفره آذنده (باورقی جدید)
- لحظه هایی از جشن هنر به مائدگزاری
- خاطره هایی عزیز
- عربستان: خاستگاه ایمان و جایگاه ریتک روان
- تماشای طبیعت مهیم جهان
- کوهیمه در خاورمیانه عربی
- سوار بر تاتک و جت نمی توان به صلح رسید

هنر و ادبیات

- شعر امروز ایران (حقوق)
- شعر امروز دنیا (هرعنان هد)
- غول استعداد و فرشته باله

تاریخ و تاریخ

- خند خاطرات - آندره مارو
- سرگذشت انسان

تلوزیون و ارتباط جمعی

- در تلویزیون و رادیو

تاتر

- در جهان تاتر
- «سیاه توش» شادی بخش

سينما

- جان فورد
- تنبی به آید (اسکار) نمی توان زیست
- رویدادهای سینما

داستان

- عربابه شیطون (داستانی از ابوالقاسم پائیزه)
- آرایش برای سفر (از ادبیات سیاهان امریکا)
- هلوویزیون
- داستانی برای فیلم تلویزیونی (باورقی پلیسی)
- نقاش (از مجموعه دون کامیلو)

کتاب

- نقد کتاب های: زمین السانها - جامعه، جوانان، دانستگاه - رشد روانی کودک.
- کتاب هایی تازه

گوناگون

- پاسخ دیگری به «تهرانی جماعت»
- تماشای نوجوانان
- شترنج + جدول
- از چهار گوشه جهان
- میان پرده
- نامه هایی به سردار

ضربه آینده

Future Shock

نوشته: الین تافلر

کتابی است که مدت‌ها در ردیف پرفروش‌ترین کتاب‌های امریکا و اروپا قرار داشت و ترجمه آن به اکثر زبانهای دنیا منتشر شده است. تماشاء ترجمه متن کامل این کتاب آگاه کننده را از این شماره بصورت پاورقی تقديم خوانندگان گرامی می‌کند. صفحات ۸ - ۹ - ۱۰ را مطالعه فرمایید.

فرهنگ چین و مظاهر گوناگون آن

بنابراین سفر علیا حضرت شیخانو فرج پهلوی به کشور تاریخی چین، مقاله جالبی درباره تاریخ و فرهنگ چین و مظاهر چالب و درخشان آن در صفحات ۵ - ۶ - ۷ این شماره تماشاء چاپ شده که مطالعه آنرا بهمه خوانندگان گرامی توصیه می‌کنیم.

به پیش باز خزان

این شماره تماشاء در آخرین روز فصل تابستان و در آستانه پائیز بدست شما میرسد. بهمین مناسبت، روی جلد این شماره را بتصویری زیبا از پرگزنان پائیز اختصاص دادیم و در داخل مجله نیز دو عکس دیدنی از قصه خزان تقدیم دوستداران شکوه و جلوه پائیزی می‌گردد یا این‌امید که مورد توجه شما خوانندگان بادوقد قرار گیرد.

آقای تماش



- مسؤول هیات تحریریه: نادعلی هدایتی
- مسؤول امتیاز و مسئول: رضا قطبی
- زیر نظر: ابروج گرگن
- طرح و تنظیم: گروه «رافیک» تماشأ زیر نظر قیاد شیوا

- دفتر مجله: خیابان تخت طاووس - چهارراه روزگار - ساختمان ۳۵۲۶۱۵۹
- چاپ: { چاپخانه بیست و پنجم شهریور (خرک‌سهامی افتاد) ۳۵۲۷۶۹
- رادیو تلویزیون: سطح ۲ ۸۲۲۵۲۹
- صندوق پستی ۳۳-۴۰۰

حق اشتراک: یکساله ۹۰۰ ریال - پایی دانشجویان و فرهنگیان ۷۰۰ ریال - ششماهه ۵۰۰ ریال

آقیه‌ها: دفتر مجله تماش

فرهنگ چین و مظاہر گوناگون آن

کرد... مرتباً به بازدید لفاقت مختلفه کشته
می رفت و به شکایتهای مردم گوش می داد.
شکجههای تپیکاران را تخیف داد، داغ
زدن بر صورت محتکمهن، بیرون ینی یا
باهاهای این گروه را منع داشت.
ما جز پرسیله انسانهای که ابتدای
در قرن پنجم یعنی از میلاد توشه شده
است و جز پرسیله «بادداشتاهای تاریخی»
که نقصین کتاب در آن زمینه است و در
قرن اول پس از این برگشته تحریر درآمده
است، اطلاعی از این دوره ها نداریم.
چند سالی است که باستانشناسان زمین
را ذیر و رو گرداند. در حوزه شط زد
به گفت صیدها و ماهیگیرها و کشاورزانی
توقف یافته اند که جنگلها را آتش می زند
و زمینها را آباد می کرددند... میس به
جستجوی زمینهای تازه ای می رفند.
باستانشناسان به دوره سفال مازی
سرخ و نقش هندسی راه برده اند. خانه ها
کلبه های گردی هستند که به صورت
آبدیهای کوچک موقت و پلشک و گوزن
ساخته شده اند.
کشاورزی فرقه رفته بازارهای تراشیده
و نخاشیده ای رشد و توسعه پیدا می کند.
شکار و ماهیگیری اهیت بسیاری دارد.
اسپ و گاو و گرگ و بلشک و گوزن
بحاجات و حسنه زندگی می کنند.
میس، گونی دلکده ها لپاتی پیدا
می کنند. دیوارهای گلی در پیرامون شان
ساخته می شود... ادوات کار بیشتر می شود.
دوره سفال میاه و بنی نقش و نگار است.
اما باستانشناسی چنین هنوز در دوره گودکی
خودش بسی برد و بیکمان در سایه
گواشیای دیگری این زمانهای دور دست.
بیشتر شاخه خواهد شد.

آورد، در صورتی که همچویش
ت توت را رواج داد و این‌شیم بافی را
مردم آموخت. مدرسه‌ها ساخت و اقامت
تاریخ‌نویسان بینان نهاد. برخی از این
توییسانتها فضایا را و پرخی دیگر من
ترانیها را پیدا نهادند. رئیس‌این
اسمه، «تسیاتیک‌که» خط و کتابت را
اع کرد، برای تسهیل ارتباط راهنمای
ت و رشد و توسعه تجارت پول
وجود آورد. مل و اقوام و حمیتش برای
ب احترام به دریار او می‌آمدند.
عصر طالانی بود. مردم در توازن کامل
گی می‌گردند... برای وقص به اینها
می‌رفتند.

سپس «ایالوآمد» که امیر اطஸوری
مند و فرزانه بود. به ترمیم خسارتهای
ها پرداخت و فضیلت را فغازروا کرد.
ای بر در پیروتی کاخ جای داد تا مردم
چهار یادواری و خطاهای حکومت را
شخص پادشاه خیر بدهند. کسی که
بعحال خود را نوشتند بود، بر طبلی می-
ت و پادشاه پیدا نکت از مفاد عرضحال
نهاد، داوری می‌گرد و یا حکومت را
می‌داد. «هه» و «هه» سترانه شناس را
بر خود کسرد تا در آسمان به رسید
داند و حساب حرکت‌های خورشید و
را لگه بدارند.

برای جاشیتی خود، به جستجوی
پرهیز کاری پرداخت و تخت پادشاهی
به کشاورزی داد... به یعنی داد که از
ت فناوری و پریش زجرها و شکنجه‌ها
بودند. سپس او را آزمود و چون دید
سرشار از قرقوی و فضیلت است، دو
ترش را به او داد.

«جوئن» مدت درازی شریک قدرت
بود... نسبت به اصلاح قسمول زد
ان و مقایسیها را در سرتاسر کشور یک

خداوندگار انسان بیشتر از نه سر
و بیهمان مدت فرعان راند.
خداوندگار انسان بیش از نه سر
نداشت اما اقتدار شاهانه اش را مدت چهل
و پنج هزار و شصده و بیست و سه سال
تکه داشت.
در بیماره حادثی هم که پس از آن
رخ داد، داستانی اختلاف نظر دارند... دوره،
دوره فرمار والوی سامهراب طور انسانه ای بود...
فیضی سری جون سر اسان و تنبی
چون تن مار داشت و بر سرش شاخه ای
گلار بود. هاهیگیری و نوازندگی را به
اسانها آموخت. بیش از او، اسانها بوسی
حیوان به تن می گردند، گوشت خام می-
خوردند، از پدرشان خبری نداشتند و جز
پادرشان کسی را نمی شناختند. «وهی»
ازدواج را برقرار کرد، و لباس های گوناگون
یه تن زن و مرد کرد... برای ایناث خود
صد نام گوناگون برگزید و هنوز هم که
هنوز است دهها و صدها هزار بیتی بیهمان
نامها خوانده می شوند. تقویم تنظیم کرد
و در بیرون دهکده های دیوارها برآفراشت
۱۵۵ سال پادشاهی گرد.
جن نویک که سر گلو و تن اسان
داشت، جاشین او شد. تختین آتش های
مراتع را برآورده، کجیل پایه ای ساخت
و مردم را به زراعت و ادادشت. گیاهان
گوناگون را می ساخت و راه گرفتن نمای
را از آب دریا می داشت...
جن نویک نخشین بیشک شمرده
مرشد و به عنوان خدای بیشک متعدد
مرشد است... گیاتری هم ساخت که
بسیگاهی گرانباها آراسته بود و خواست
در سایه این گیتار اخلاق مردم را
نرم کند و مردم را با میوی قشیلت بخواند.
هوایک - تی، شاه زرد، کالسکه
چرخ دار، کشته، کوزه، خط و گتابت را

سرزینین چین، به زبان چینی، «چونکه کوتو» یعنی «امپراتوری میانه» خوانده می‌شود... و آن هرگز دنیا است. پس، طبیعی است که تاریخ این سرزین با آفرینش جهان هست آغاز شده باشد... و با اینهمه بسیار عجیب است که چینی کار بزرگی کار انسان شناخته شده باشد نه کار خدا... طبق اخبار و احادیث چین، خالق روز از ل، انسانی به نام «بان کو» است. و با اینهمه باید انسان داشت که او انسان خارق العاده‌ای بوده است.

در آغاز، آشتگی فرمانروائی داشت... و از این آشتگی بود که بیان - کو» سر و سامان ده جهان، ولادت یافت. آسمان را با عنصر درختان و پاک و ذمین را با عنصر تبره و نایابه هستی داد... از پارهای حیوان‌های افساله‌ای، ازدها، سیمرغ، ستگشت و اسب بالدار برخوردار بود. و هر روز سه درzag بلندتر می‌شد.

چون در هیجهده هزار سالیک مرد، نفسی باد و صدایش رعد شد. سیاهگها و سرخ‌گاهایش شطها و رودها - دستها و پاهاش کوهها - و دندانهای فلزها را بوجود آوردند - موهای تن و موهای سرش درختنا و گلایهای بزرگ اش گلبلایو خشنه - هایی که بر تشن وول می‌زند اسالیها را پیدی آورند. و این حوادث در زمانهای بسیار دیرین رخ می‌دادند... و چنانکه می‌گویند در حدود پانصد هزار سال پیش اتفاق می‌افتد... و آنکه این حوادث را باز می‌گویند، درباره چیتکوتکی قصاید، پیوسته همداستان نیستند.

سپه، سه خداوندگار پیدیدار شدند... خداوندگار آسمان دوازده سر داشت، تشن چون تن مار، و پاهاش چون پاهاش حیوان بود. هیجهده هزار سال فرمانروائی کرد.

سفر علیا حضرت شہبانو فرح به چین



دنیا از چشم تماشا

«سفر»

در انگلستان، پلزیک و فرانسه، سه همسایه دیوار بدیوار.
این سه همسایه در افریقا، سه مستعمره دیوار بدیوار داشتند.
انگلستان، پلزیک و فرانسه در اروپا، برادردار، کنار یکدیگر میزیستند؛ اما، به مستعمره دیوار بدیوار در افریقا سه دشمن یودند، زیرا سود آن سه برادر در دشمنی این سه دشمن بود؛
در ایران، تا چندی پیش کنه نظام خان و عشیره برقرار بود، خانه ای برادردار بریک سفره می نشستند و یساطع عیش میگستند، اما، نوکرهای که مردم عشیره یودند همیشه برای یکدیگر شمشیر بر هنده بر کمر داشتند، زیرا سود خانها در دشمنی اینها بود!

پروژگار ما که پایان استعمار کمین و آغاز استعمار جدید است هنوز راه و رسم قبیله‌گرانی بجاست: رئیس قلان کشور کوچک، یا قلان کشور دنیای سوم که بعقارت و بردگی خو گرفته است روزیکه بسوی سرزمین یکی از قدرت‌های بزرگ‌تر جهان قصد سفر دارد به تبلیغاتش فرمان میدهد که بسود قبیله‌ی مقدس و بیزان قدرت‌های دیگر جهان در شیبور یمنده تراخان و ارباب او بینندگانش گمان بد نرنده، این شیوه را به تکرار در سال‌ها اخیر شناخته‌ام و بردگان حرفه‌ای به تکرار آزموده‌اند: از آسیا تا افریقا!

نه در جلب رضای یک قدرت پرقدرت
دیگر ممتاز و نه برغم منافع این، آنرا می‌ستایم.
اما، فراموش نکنیم که در جهان امروز انتخاب
این راه سخت دشوار است و ما آسان براین نشوار
پیروز نشدمیم. شهود پرجسته ما اعضاء کنفرانسیون
هستند که بنام دانشجو، در سالهای پر تلاش ایران
براه ایران سنت اندیختند و شهود دلخسته ما
عوامل بیگانه‌اند که بنام «ایرانی» پیرای ویژان
کردن ایران بیعب و گلوکه بست گرفتند.
اینها بیش از هر کس دیگر از رنج ما آگاهند
زیرا در خدمت بیگانه و در پوشش چپ و راست
آلار جراحت‌هایی را که در پیکر ایران ایجاد
کردند خوب بیشترانند!
و امروز با جای خشم‌هایی که در چهره داری
با قدرت‌های بزرگ جهان براین می‌شینیم.
ایا این به آن نمی‌آرد؟
تساف برای آنها که توانستند از ایران
چیزی بنام زانده‌ی شرق و غرب بسازند.
جهنم بار

بیشتری پیدا کرده.. در میان باغهای
له درسر تاسر اروبا پیدا شده بود بدخواه
چنی ساختند..
در اواخر قرن هیجدهم در دما

چن بیوسته کنجکاویها بر اینگخته
است. در قرن چهاردهم، جهانگردان پرگ
مغرب زمین، و در رأس همه مارکوبولو، با
آن سفرنامه‌های پرشور و اشتیاقشان، در
دل هر مرد نسبت به سرزمینی که هفته
زروت های جهان در آن گرد آمده است،
کنجکاویها بر اینگختند.

با داستان‌های آباد، بیوگو که دلخواهترین
فوقانیں حکومت را در این سرزمین دیده‌اند،
سردردا خوب می‌کنند، جزوی‌های بیش
برشته تحریر درآمد. «چایخانه» ای در ا
گشوده شد و در اوایل قرن هیجدهم
اروپا تأثیر کرد.

کشتهای اروپائی و مبلغین کاتولیک به سوی آن سرزمین روی نهادند و چن، یا به زبان دیگر صاحب منصبیای عالیرتبه چن و سکنه پندرها کم کم به وجود مغرب سرزمین بی پردازند. و در مقابل، اروپا هم از طریق سفرنامه‌ها و داستانهای جهانگردان و نوامه‌های یوسوپی و طومارهای ایرانیسی و ظروف چینی و چای راه شناختن سرزمین میانه را یاد گرفت.

فرند و از افراد ایستک او از سال ۱۹۵۰
به زبان فرانسه برگردانده شد.
در سال ۱۹۶۷، راهب بوسه از
امیراطور کاتنگشی چهل و نه مجلد
چینی پاشه فرانسه داد و این چهل و
مجلد کتاب برچهار جلد دیگر
کتابخانه شاه داشت و از میان کتاب
کاردینال مارازن به آنجا آورده شده
افروخته شد. مجموعه چینی کتابخانه
سایه اغرام هیئت‌ها روزپرور گشته
پرمایه تر شد. و کتاب وصف مملکت
که بدست کشیش دوهالد توشه شده
از طرف همه نویسندهان و فلاسفه خود
شده.
چین در فراسه و هلند و المان و
انگلستان و ایتالیا باب روز شد. هرچه از
این منطقه دور دست می‌آمد، دل می‌برد...
و بدینگونه اروپا برای ساختن طوفیق
در خان خود دست به کار شد و به نسبه
پرده‌های چینی پرداخت و نقاش ها و گوارو-
سازها به سوی موضوعیان چینی روی نهادند
و فلاسفه در احتجاج‌های خودشان از این
سرزمین دور دست مغلها آوردند.
نخستین آثار چینی را بر تعالیما و
اسپانیانها به اروپا آوردند و از بی این دو
گروه، هلندیها دست به کار شدند.
اروپائیها پس از آوردن آن ظرف
های چینی که برای صدور ساخته می‌شد

لایبیتیر فیلسوف معروف نخستین بود که به جین علاوه یافته و طرحی به مبالغه تعدد میان ارویا و این کثور در پخت. یکی از بیرون او آن کنفوش را پذیرفت، چنانکه توڑیک بود از آن استادی داشتگاه هاله پائین آورده شد «ولتر» سازمان امپراتوری چین و عشرت سازمان دنیا دافت و تراویز یتیم چیزی که نخستین اقدام رای انتقال نکرد. همان‌طور که می‌دانیم این اتفاق در سی سال پیش در فرانسه و انگلستان و هلند و فرانسه و بلژیک و ایسلند و مخصوصاً

جهن و باطلخانه جهن ساختند. کاخ جهن
که لوی چهاردهم شخص خاطر هادام
دومونتسیان از «لووو» معمار خواسته بود با
سر ایمکنیات دللت و «نور» و «روان» و «لیریو»
ساخته شد.

اما هادام دومونتسون در دل پادشاه
نمایش نمود و کلا فراموش شد.

مذهب و فلسفه

بزرك ساخته شد، در صورتی که راز
ظرف چینی در اولیل قرن هجدهم در شهر
درسد شناخته شده بود و بسرعت در سرتاسر
اروپا انتشار یافت.
دربار لوتوی چهاردهم میر و چهارمایه
و پرده و پارچه و پیش چینی را باب روز
کرد. نجما به تقلید از دربار پرخاسته
از پی تجهیز، استفاده باشی میان تهدادن. عمالک
دیگر به تقلید از فرانسه دست زند و چین
شهرت فراوانی پیدا کرد.
سین، رفته رفته دامنه کار گسترش
شانگ پدست آمده است، چگونگی که
مانع چین داشتن هی نشد

در قرن ششم پیش از میلاد و مخدوشت های جوانگ ترور در قرن چهارم میلاد مسیح سرچشمۀ می گرفت . . . واژه مذهبی تالو در قرن دوم میلادی به و برای خود راهبه های داشت.
بریوتاون - بخلاف یانکنر پیر و کنفوسیوس به آنچه غیر عقلاتی و امور اسلامی اینمان دارد و بیشتر از آنکه با مصلحت انسان کاری داشته باشد رستگاری فردی علاوه دارد. رفارم همه چیز بالاتر است اما غواهر اهیتند ندارد. ظهور آئین بودائی اول پیش از میلاد و پیدا شدن گوناگون بودائی، پیروان تأثیر داشت. که راهبه های برای خودشان داشت و کتب مقدسه برای خودشان فراهم (و ناگفته نماند که بستر این کنکنی و فلتگیری از راه آتش زدن استخوان های حیوان که تقاضاها و جوابها بر روز بشنوش می شد، صورت می گرفت . . . روى این کنیه ها می توان به وجود خدای بزرگی چون «تی» وجود آئین «بروست نیاکان» پیر برد . . . در دوره سلسله پادشاهی جو، «تی» به تحلیل برد شد و به صورت پرستش «آسمان» درآمد و خدایان درجه دوم ، پیشوایان جاودایی خداشان افسانه ای و بومی به صورت های گوناگون پیدیاد شدند . .
کنفوشیوس به این مذهب روح خردمندانه ای داد و به تفسیر عده ای از دامستانه ای استطوره ای آن پرداخت . کنفوشیوس مذهب تازه ای نیاورد، زیرا که در کشوری که دامستانه ای نیافرند چنان شان

بر مبنای متون پوادانی نوشته شده	غلب
آئین پوادانی در فواصل قر	گرگی
قرن پنجم میلادی بوسیله مبلغین	به
ایرانی به جین راه یافت و از قر	تکه
تا قرن هشتم از نفوذ ظیعی برخوا	ردن
از قرن هشتم تا قرن چهارم	از
آئین پوادانی و تأثیسم گرفتار	من
شدند و آئین پوادانی، اختبار خوا	زمین
اندازه‌ای بر اثر فرماتیای پادشاهی	واژه
مثل آن در شاعران	را

شد که از میان مردم سرچشمه و همه اصول خود را چشم بسته آئین‌های بودا و تاتو و کنفوسیو آورده بود. پدیدگیرنده تعداد گروه پیشماری خدا به وجود آمدند که طبیعت بودند و سلسله هراتی داشتند. شیوه سلسله هراتی حکومت جین چین قدریم، در زمینه فلسفة از کنفوسیوس و تاتو، مکتبهای نظری را در میان مردم معرفی کردند.

آن کنفوشیوس اگرچه در جریان تکامل خود از چندین لحاظ جنبه مذهبی داشت، در اصل آئین اخلاقی و اجتماعی و سیاسی بود. نیز برای اینکه در این مذهب روحی آورده شد،
آن مذهب روی آوردند. اما در این
مشترک است که مذهب را می‌دانند. ناکان را تا
کنفوشیوس، وست. ناکان را تا

خودش ارتباط داشت با تولدگی در روی زمین، با تکالیف انسان نسبت به انسان، با اطاعت پدر و مادر و دادگری نسبت به طبقه‌های پایین اجتماع و احترام به پیرگان در نمی‌آمیخت.

ظهور آکین کنوسیوس مقارن ظهور آئین تالو بود... آئین تالو که هم آئین فلسفی و هم آئین مذهبی است از توشه‌های «الاتور» شاهی و مقتربین طالع.

یشیان به حساب آمده است. و از این
لحاظ، نمی توان تاریخ دقیق برخی از نقاشی های
را تعیین کرد.
دوره پادشاهی سلسله تاتک هم ا
لحاظ هنری و هم از لحاظ ادبیات دوره بسیار
برجسته ای است.
در این دوره امپراتوری بزرگی بینا
نموده شد و در میانه فرهنگ اموات تازه ای شد.
از دنیای بیرون به سوی چین سفر ازیر شد.
پایتخت چانگان به سبک ساخته شد که
شهرهای روم را به یاد می آورد.
بودانی بسیار بیناد نموده شد. و چندو
یتر خانه ها و معدها بوسیله تیرهای چوبی
ساخته می شد، بسیار از بنایهای کمین چین
ویران شد... اما برخی از این بنایهای کمین

برجسته یا مجسمه هایی بود. گاهی هم نتوش
ستگی در این قبرها وجود داشت و لوحه
هایی هم در معبدهای نزدیک آویخته می شد.
مجسمه های حیوانات و مردم و ظروف سفال
و نمونه های کوچکی از چاهه و گزاری و
زورق و اینستونه جیزه با مقام طروف و
آتنی های برزی در این قبرها جای می
دادند. گاهی هم این آتنی ها به نتوش
واسطه به آتنی تالو آرسانه می شد.
اكتشافهای تازه ای که در ناحیه
وانگک تو صورت گرفته است، نشان داده است
که چینی ها در آن دوره روشن بسیار از
در قبور فلز داشته اند، و از همان زمان
است که نقش حیوان عجیب و وهم آلوی
در روی طوف برزی دیده می شود...
در آینه ای از مجسمه هایی از مردم و
ستگ آنکه اشائی از شمشیر و عاج

نحوه‌ای از نقاشی‌های چین
بیهمان صورتی که بود، از نو ساخته شد
است. ریگانه جزیری که از این قاعده مستثن
است، دیوار بزرگ‌ترین است که در داد
نظر ندارد و گمان می‌رود در قرن سومیش
از میلاد مسیح، بدست «شیه هوانگتی»
سلسله پادشاهی «چین» ساخته شده باشد.
مجسمه‌سازی بودایی در دوره سلسله تان
به شکوه و جلال کلاسیک خود رسید ام
نخشتن عالم انتظات آن هم پیدا ندارد شد
سیس، سلسله‌های دیگری آمدند.
تصویری از اهرام‌طور معروف هوئی توکو
نگاشته شد... و آنکه شاهزاده زن و درخ
و گل و حیوان در نقاشی بینان آمد...
در دوره سلطنت مغولی‌ها به نامیش
یوان بر جین فرمان می‌راندند هنر نقاشی
همیترین هنرها بود... اما دنیای هنر چین
سرزین چین رسید... و هنر مجسمه‌سازی
خد را هم که معجوبی از هنر یونان و روم
و بودائی بود به این سرزین آورد. با اینهمه
نخشتن نموده‌هایی که از مجسمه‌سازی بودائی
چین بدست آمده است، نشان می‌دهد که
جنیه‌ها این هنر را نسبت به نموده‌هایی آن
تفیره‌هایی داده‌اند.

هنر یونانی، از این گذشته، در ساختن
معابد نیز تأثیر گرد. معبدی‌الی در زیر زمین،
در دل سنتگاه ساخته شد که هزارها مجسمه
بزرگ و کوچک بودا در آن جای داشت و
برابر زمان همی بر تعداد این مجسمه‌ها
افروزده شد.

در هنر چین، نسخه‌برداری هرگز
اخلاص هنری شعرده نشده است و سهل
است که ادای احترامی نسبت به آثار



نمونه‌ای از نقاشی‌های چینی

ضریبہ آپنے

از : آلوین تافلر
Alvin Toffler

Alvin Toffler

ترجمه امیر محمد ولیزاده

FUTURE SHOCK

bu AWYIN Tocile?

مسافر سرگرد

اصطلاح مترادف «ضریبه فرهنگی» کم کم در زبان جاری راه یافته است و بکار رود، معنی این اصطلاح عبارتست از این متنظرهایی که فرهنگ یک قوم در مسانع پیگانه می‌گذارد، داوطلبان گروه سلیمانی فرهنگی را خوب می‌شناسند، مثلاً در پویانتو یا پریزیل آنرا احساس کردند. ظاهر هارکوپولو نیز هنگام ساخته به چیز این احساس را شناخته است. این ضریبه، هنگامی به سافر وارد می‌آید که ناگهان خود را در محیط پیابند که مشاهده «آری» یعنی پاشید، یا بتون در ریا فیضت‌های یک کامپ بازیر جانه را، یا خوش با قوه خنده تجلی یابد. این ضریبه به دلیل کافی وارد می‌آید که آدمی ناگهان می‌عیاری هائی را که روح و ذهنش با آنها آشنا شوند و بکمال آنها می‌توانسته است نقش خود در اجتماع بازی کند، ناگهان تغییر یابند بجای آنها با میمارهای روبرو شود که برایش پیگانه و شیرقابل فهم‌اند.

بر ایش بیگانه و غیر قابل فهم آند.
پدیده «ضریبه فرنگی»، حالا
کمکشتنی، ناراحتی و سرگردانی امر میکایانی
را که برای نخستین بار با مردم جوا
دیگر سر و کار پیدا می‌کنند، شنان م
دهد. این «ضریبه» باعث می‌شود که رای
شخص یا دیگران قطعه گردد، واقعیه

گستن یا گذشته

است بیماری «ضر بد آینده» که جزو گفتگو است که بهنگام تجلی و بیان غیرمنتظره آیندگی به آدمی دست می‌دهد. سیار امکان دارد که سخت ترین بیماری دنیا، هم پیماری باشد.

در لغت نامه پژوهشگر و در لیست بیماری‌های روانی هنوز لغت فرضیه آینده نمی‌توانیم پیدا کنیم. با این‌نصف اکنون اکثر از درمان این بیماری چاره‌های در درست شدن و اقدامات سنجیده و اندیشه نکنیم، ویم آن می‌رود که میلوبونی افزایش انسانی پیش از پیش چیز گفتگوی سرگردانی شوهد و توانند با دنیا کیمی که

نکته سلم است که در میان ما جامعه‌ای
جدید و شکننده‌ای آور، با خوش دین آرامی
در حال پدید آمدن است. آیا وسیله‌ای برای
درک تحول آن و کنترل این تحول وجود دارد؟
ما چگونه خواهیم توانست خود را
این جامعه همساز کنیم؟

اگر نگاه نوی برایین تحول شتاب
آهنگ بیفکنیم، سیاری از چیزهای را که
اکنون درک نمی‌توانیم کرد، برایمان روشن شود
خواهد شد. زیرا اثر شتاب تغیر، تنها
در نوردهیدن و دگرگونه کردن کشورها
صنایع نیست؛ این شتاب بر زندگی شخصی
در روی حریک از ما اثر می‌کندار و می‌سازد.
ناگزیرین می‌کند که نقش‌های نوی می‌باشند
کنیم؛ و بازی کردن این نقش‌های نو، ممکن
است ما را دیگار بیماری و ناراحتی جدید
روان کند که شدت آنها هر اتفاقی است
به این بیماری و ناراحتی، ضرر به آنلاین
داده‌اند، و شناختن ریشه‌ها و شائمه‌ها
علمیم آن، ما را کمک خواهد کرد تا به
بسیاری از امور بپریم.

مسافر سر گردان
اصطلاح مترادف «ضریبه فرهنگی» کم کم در زبان جاری راه یافته است و بدین
می‌رود، معنی این اصطلاح عبارتست از این
غیرمنتظره‌ای که فرهنگ یک قوم در مسائی
بیکانه می‌گذارد، داوطلبان گروه سلحشوری
ضریبه فرهنگی را خوب می‌شناسند.
مثالاً در بورنیو یا بوزیل آنسا احساس
کرده‌اند. ظاهر همارکوپولیتین هنگام سفر
به چین این احساس را شناخته است. ای
ضریبه، هنگامی به مسافر وارد می‌آید
ناگران خود را در محیط بیابند که مثلاً
«آری» بمعنی «نه» باشند، یا بتوان در راه
قیمت‌های یک کلام «باژهم چانه زد» را باختش
با قوه‌های خنده تجلیل نمایند. این ضریبه به
کافی وارد می‌آید که آدمی ناگران می‌باشد
های را که روح و ذهنش با آنها آشنا شوند
و بکمل آنها می‌توانسته است نقش خود
در اجتماع بازی کند، ناگران تغییر یابند
بجای آنها با معیارهای روبرو شود که
برایش بیکانه و غیرقابل فهم‌اند.

پدیده «ضریبه فرنگی»، حال
گمگشتنکی، ناراحتی و سرگردانی امریکانیها را که برای نخستین بار با مردم جوا
دیگر سر و کار پیدا می‌کنند، شنان م
دهد. این «ضریبه» باعث می‌شود که رای
شخص با دیگران قطعه گردد، واقعیت
شکل دیگری بخود گیرد و آدمی تنها
خود را یا آن جامعه «همزاسار» کند. معنا
«ضریبه فرنگی» به است بیماری شدیدی
«ضریبه آینده»، نام دارد، شاجرز و خفته
است. بیماری «ضریبه آینده» گیجید و گمگشتن
است که بهنگام تجلی و بیانی غیرمنتظره آیند
به آدمی دست می‌دهد. سیار امکان داد
که سخت ترین بیماری دنیای فردان، همه
بیماری پاشند.

در لغت‌نامه پرشکر و در لیست
بیماری‌های روانی هنوز لغت ضریبه آینده
نمی‌توانیم یافیت. با این‌نصف اگر از همانکه
برای درمان این بیماری چاره‌های درس
بندیشیم و اقدامات منجذبه و اندیشه‌
نکنیم، بیه آن می‌روند که می‌بلوینما افزایش
انسانی پیش از پیش دجاج گمگشتنکی
سرگردانی شوند و توانند با دنیای ک

فصل اول

می‌ایستند و می‌گوشند تا تحت تأثیر آنها قرار نگیرند، گفته‌گویی می‌کند، این کتاب، استعداد و نیروی را که برای «ساختن» و «همزمان کردن خود» با این تغییرات و تحولات در درون ما نهاده است، جستجوی می‌کند. و از آینده و از شرایطی که با آمدن خود، بهمراه می‌آورد بحث می‌شاید.

چوام غربی، در سراسر می‌صدسال گذشته در گردیدار تحولات اسیر بوده‌اند، گردیداری که به نقطه هیچگاه آرام نکرفت، بلکه اکسنون در اوج شدت و نیروست. این گردیدار، سرزمین‌های کشورهای را که قاتاً آخرین درجه صنعتی شده‌اند، فرا می‌گیرد و باشدی که تاکنون هیانند نداشته آنها را در می‌نوردد، و سرعان دالما در حال افزایش است. ولی در جای پایش پدیده‌های اجتماعی شکننده وجود می‌آیند و رشد می‌یابند، مانند: «دانشکاهی‌ای آزاده»، شیرهای علمی تاجیه از کریکت، باشگاهی‌ای لانه‌گران، ده کالپرچی، و هزاران این قبیل.

از این گذشته، موجودات شکننده آوری را نیز بدید می‌آورد، کوکاکائی که «خداوساکر»، از کوکاک، خ داساک



«ضریبه آینده» کتاب جالب و تکان‌دهنده‌ای است که انتشار آن در امریکا هیجان و سروصدای زیادی برآنگشت و در معتبرین فاصله به‌اکثر زبانهای دنیا ترجمه و منتشر شد. «تشاعشا» که قبلاً خلاصه‌ای از این کتاب را چاپ کرده بود آینه، ترجمه کامل آنرا تقدیم خوانندگان گرامی خود میکنند با این امیدکه مورد مطالعه عموم قرار گیرند.

لحظههایی از جشن هنر به ماندگاری خاطره‌ها

از: شهر فاز



شهرزاد افشار و کارل اشتکه اوزن

یکی از لحظات فراموش نشدنی

آقای فخر غفاری را مثل همینه
گرفتار کارهایش می‌بینم، تلفنها زنگ
زنند و او در کمال بحث و حوصله به

تمام آنها جواب ممکنند و با کماله
بیداری آمداند رفتاری انسانی و صورانه
دارد. هنرمن در کنارش می‌نشینم و از او
آن گروه توائیستند محیط رؤایانی
بنی خوب و بیزاری ایجاد کنند. و من
نمایش بروی گوه بود.

میخواهم، با تمام مشغله‌ای که دارد و تازه
هم از سفر شیراز، بازگشته، به پرسش من
پاسخ ندهد:
● لحظه یا لحظاتی که در جشن هنر
شما را از خود بیرون گردند، کدام لحظات
امان گفت توفيق نست یا یافتن یا ترا
دیده بودیم وجود نداشت. محظی بود که

میکند. در آنجا، یک صحنه نبود، هر آنچه صحنه‌ای بود که در آن اتفاقی می‌افتد، در شب آخر بود که هسکاری آنها به تینجه مطلوب میرسید، چون رفته رفته بمرحله آخر میرسیدند و به قله کوه، و این به لغز رسیدن تینجه هفت شبانه روز گوشش، برای چشم هنر بهشیر از آمده بودند؟

بودنده هم موفق بودند تمام برنامه ها و استفاده از آنها شدند. چون برنامه های اساس جشن هنر، فراوان و فشرده بود.



عکسها از: بیه



چش هنر شیراز نیز
یافت. گروهی آن را ندیدند
ایشانرا یا افسوسی است که
جیران آن، در سال دیگر و چش
دیگر، توانند کوشید، یا نه در بیخ
افسوس، چرا که از اصل یا
نیندیشیده‌اند و ذوق آنها در
جستجوی تعمیع از آن سرچشمه
است.



هفت روز در مقابل ابد

روزیکه تضمیم به تهیه این
 گرفتم، برای من دشوار بود
 افرادی با صلاحیت، با احسان وده
 یخواهم که فقط در مورد «یک لـ»
 تایم آن برای من سخت بگویند، جو
 یک لحظه که له، تمام لحظه‌ها برآز
 داشته و حاتمی به آنها بخشیده است
 کسی که خواهش کردم در این
 شرکت داشته باشد، فرش خواری
 منسوب و قالب مقام مدیر عامل جست
 شر از بود...

عکس‌ها از بالا به میانین: فرش غفاری
ارجمند - رضا سیدحسینی - زاله
ایرج زهری



امروز هیچ مجمع و کنگره
که در آن سخنرانی هایی درباره
جدیدی که تحول بردوش ما می نماید
احساس فراخوش، همه را فرگزه
شان درباره اینکه توان این تحول
کرد.
اما، همه این اضطراب و
کنگره های پسندیدارهای
بلل و روشن کند.
حکومه را بلهه خود با
ستی اسلام داریم،
بن به سرعت و اثر
ب به آنکه تحول
کنگره های گسترش.

اما، همه این اصناف ب
میلیونها مردم در خود زندگی کر
برند؛ تو گوئی همه چیز مانند سال
بر جای بازده است و قاید هم
ماند. با آنکه این مردم در یکی از
ترین مراحل تاریخ پیشی زندگی
می کوشند که از این قلاطم بر
و مثل ایست که نصوح می کنند
بنیدیشند، از میان خواهد رفت.
آنان در پی این مستند ک
تحول «صلحی حدادانه» برقرار
نوع امنیت دیپلماتیک از خود می
گذارند که میتواند کشور

و خود را از شر ان محفوظ دار
اینکهونه ایشان را در هم
توان یافته: همچون سالخورده‌گانی
مرنوش شدمه‌اند و من خواهد در
آسوده ماندن واز وارد کردن هر گونه
شیوه زندگانی خود برجذربندی مرد
سالمای میانه‌زندگی ایاد ولی همه آنان
آنان هویدامست، از هیجان‌های داد
از روابط جنسی، از ای، اس، دی،
های کوتاه می‌هرانند و بت‌آلوه
کنند تا بخود بقوبلانند که همه این
اثار شور جوانی است، جوانان
شورشی بوده‌اند، وضع کنونی
دیگر از جوانی است و فارسی
حتی نظری این‌اندیشه را در بیان
نهاده مانع است، مانع این اتفاق است

سال ۱۹۶۷، پرس
بری در شرق کانادا
نمای و تبتاحوال
(Ricky Gallant) انت
شود، اما او از دردی
غلظتی و بخدرانه درک گرداند، بد
حر کت جهان، از نظر احسان
عکس العمل و پژوهش عقیق ندارد
سب آرا بمنابعی واقعی است
پهنه کام شکل و سامان دادن بزندگی
بعصای نمی آورند.

فصل د

ج ج

پوڈن

در آغاز ماه مارس
 یازده ساله‌ای از «درد پیری»
 در ۵.
 از لحظه شناسنامه‌ها
 این پسر کندانش رویکی «گالاتا»
 بود فقط یازده سال داشت،
 عجیب «پروژری» (Progrécie)
 رس «دفعه میرد و همه عازم
 مردی نویساده را با خود دارد.
 بیماری غبارتند از: سپیان، ن
 سخن گفتن، تسلیم شرائیل
 چیزی از
 نشست
 نمود
 مردم
 ما
 راین
 در
 است.

نمی‌توان یافته که از تغذیه که انقلاب صنعتی وجود آورده است، گفت صنعتی پیشست.^۱ اهیت این واقعیت شنکنی آور هنوز بقای و کمال در راه نشده است. شنید کسی از اوقات ایام کل سازمان ملل متحد بهتر و روشنتر اهیت و معنای دوران صنعت برتر را اخلاصه نکرده است. او می‌گوید: «امروز مهترین و شکننی اولترین خصیمه اقتصادهای رشد یافته اسکانات آنها در بدست آوردن و تقویت (در گفتارین مدت) نتایج مطلوب، بهداشتی مورد تیاراست. نبودن منابع را، دیگر، نمی‌توان بعنوان عامل «بازدارنده» تصمیمات شمار آورده، بلکه قسمیات، بوجود آوردن منابع اند. این، اساسی ترین و اتفاقی ترین تحول - و شاید اتفاقی ترین تحول در تمام تاریخ پیش - است. این دگر کوئی هیچ علیم نیز در دوران حیات هنرمندان نسل رویداده است. این نسل، از لحظه پیرگی مقیاس د و سمت آثاری که تغییرات عصر او داشته، از نسل های سابق متأثر است. البته در حصر نسل های دیگر نیز دگر کوئی هیچ در تاریخ روی داد. جنگها در گرفت، بیسازی های واکسیدار کشانهای کرد، زین لرزه ها و قحطی ها هزاران هزار نفر را نابود ساخت و این عوامل، بازها، نظام اجتماعی را تغییر داد. اما این ضربه های هیچگاه از مرز یک جامعه یا چند جامعه نزدیک هم و همسایه، دورتر نرفت و لازم بود که نسل ها و قریبها بگذرنده تا اثر آنها از این مناطق فراتر پنهانی یافتداند و چنان پرتو شدند و همچنان ساقه نداشته است.

در دوران زندگی نسل کوتني، مرزها

از میان رفاقت اینها، شیکه روایط اجتماعی
یک حدی محکم و بهم پیوسته است که تابع
یک واقعه فوراً تباعم دلیماً منتشر می‌شود.
جنگ و بیتام باعث می‌گردد که تصمیمات
سیاسی اساسی در پنک و سکو و واشتن
تغییر یابند، در استهکام تظاهرات بخال
ایجاد می‌کند، روی معاملات مالی توسعه
تأثیر می‌گذارد و موجب می‌شود که در
الجزایر، مانورهای دیپلماتیک پنهانی انجام
گیرد.

علاوه بر اینها، قضاوت خواهد کتوانی
آثار عمومی و جهانگیر ندارد؛ امروز ما
از همه خواسته داشته‌ایم که از دنیا و
اطراف خود داریم اثر خواهد گذاشت
دیگر به آن شیوه که در گذشته می‌زیستیم
ذنده‌گی نمی‌کنیم، و تقاضا آدمی که داد
هر سر ما تندگی می‌کند و آدمیانی که
گذشته می‌زیستند، درست درهیمن جای

دویدادی که بهشکام وقوع فقط به چند نفر مربوط می شد، امروز ممکن است بمقایس پیسار و میعی از خود اثر بگذارد. مثلاً نبرد پلوبوونز (*Peloponnesé*) با مقایس نژادان کنونی جز پاک در گیری ساده و مختص نبود. آن، اسارت و میماری از شهرهای همسایه آنها جتکیدند، ولی جنگ، در زندگی بقیه سرد چهان حتی اگر از آن آگاهی هم می یافتد، کوچکترین اثری نداشت. بویانی که در همان زمان در مکریک می زیستند و ایوانها، از این جنگ که مکریک ناراحتی یافتند، در حالیکه جنگ پلوبوونز پیسر تاریخ یونان را کاملاً تغییر داد، در نتیجه این جنگ، در جمعیت، حرکاتی بدبود آمد، ارزشها و اندیشهها تحول یافت، و اینهمه در جزیران یونان بدی تاریخ و سراسر اروپا مؤثر افکار، اگر این جنگ روی فنادم بود، اروپایان را آنچه امروز هستند، لااقل اندک تفاوتی میداشتند.

نسته بود و وزیران و سرداران در گردش
و از این قبیل...

حالا هم با ینکه رؤیاهای شیرین
بیچگی از میان رفته، سخت آماده خیال
پردازیم. در سرای مشیر وقتیکه، «کاره» را
میتواختند، دو بالش زیر سرم گذاشته بودند
و دراز کشیده بودند و آسمان را نکاه
میکردند. لحظه‌ای احساس کردند که حادثه
در آن بالا اتفاق میافتد: آسمان سواره‌شان
جای شیشه پندتیهای رنگی تالار خانه
شهرستانیان را گرفت.

لحظه کوچکی هم از تأثر ویلسون
داشته‌اند، شب مقابل آخر، الله این برداشت
هیچ تأثیر نیست و باز جبهه تصویری دارد.
در صحنه‌ای دو زن و یک مرد بیست یما
ایستاده بودند، با بالاتنه برره و یاسما بر
باهاشان در زیر نوریکه از پایان بر آنها
می‌تابیدند بازی یکرها بودند، و لحظه‌ای
آنان احساس میکردند که اینها واقعاً
پیکره‌های مرغین هستند.

احساس سبکی و پرواز

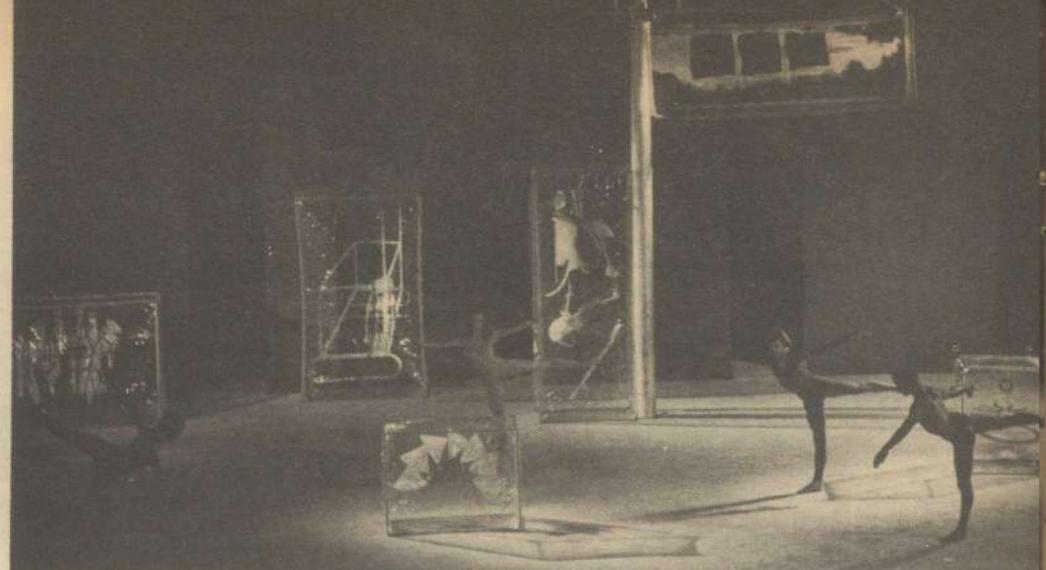
شد که فقط اوانسان نقاش میتوانست
بسازد و نه هر کارگردان دیگری. و باز
از هم پاشیده شدن این یکره و قبیله چادرها
کنار رفتد.

و باز صدای «بیژن»:
«پدر صدای تو...»

- امسال بطور کلی من زیاد در حال عجیب بیاید، اول باید از خودم چیزی بشما و هواز چشم هشت شیراز بخوبیم. شاید یکی پنگوئن من در دوران بچشم کو دیسواری بزرگگش از سر گذراشده‌اند. حافظه‌کار تپ شدید میشند حالت هذیانی بگاهی برایم بسیار زیبا و فراموش نشدنی بود، در قالار بزرگ خانه‌های رخخوان را در شاهنشینی میانداختند رو به اوسی‌های قالار، بسیار ارسی‌ها در تمام طول قالار و بارتفاع قربیا بک مت و نیم شسته نندی رنگی بود و من در حالت هذیان ماجراهای کاباییان قدریم را از قبیل امیر ارسلان و مختارشاه که خوانده بودم، در خلال شیشه‌ندیمهای رنگی میدیدم، سواران از شیشه‌ها بدر می‌آمدند، با هم میجنگیدند، در گوششای شاه برس تخت آن اجرای «اشتیموئگ» در سرای مشیر

من، من که با این موسیقی و این
موسیقیدان آشنازی قبلی نداشت، دیگار
حالتی عجیب شده بود، حالتی غیر قابل
وصف و واقعاً از فرط الذات که میبود،
شاید بتوانم بتکلیم احساس سبکی و برواز
میکردم، برواز بر، مهلا.
امروز، من نیخواهم ادعا کنم که
اشتکباوند را شناخته‌ام و فهمیده‌ام، نه
هرگز. بلکه میخواهم بتکلیم چلور یک
موسیقی ناشناخته توانست با آنچنان قدرت
و احساس اجرا شود که این جن در من
(شاید خیلی‌های دیگر که از اشتکباوند
کمال شناخت جون می‌دانند) تأییر کند
و تالیس، عقبه بیان گذاشتند...

لحظه ماندنی دیگری که در شیراز
داشتم، در باغ دلتشا و بهنگام اجرای
نمایشنامه «ناگهان»، اثر غطیلندیان بود.
لحظه‌ایکه واقعاً سرا لرزاند، شروع
نمایشنامه، تقطیع آن و میزان فوچی‌العاد
آریس اوانسیان و بازی در خور تحسین
هترمندان آن بود...



باله مرس کافیتگیهام

A black and white portrait of a man with a very full, bushy beard and mustache. He has dark hair and is wearing a dark, collared jacket over a light-colored shirt. The photograph is set within a wide black frame.

آرایش کوه برای اجرای تآثر هفت تن را برت ویلسن



卷之三

شد. در تمام مدت اجرای این اثر و
چندی بعد از آن در دلیلی دیگری سه
میکردم که جز زیبائی، آرامش، لیکر
محبت چیزی در آن وجود نداشت.

موسیقی ایرانی در حادثه



أمثلة



همکاری اعجاب آن
نی و تار

رضا سید حسینی را در حالیکه مشغول ترجمه «ضد خاطرات» است، در دفتر هشت تحریر به مجله میبینم و با اینکه گرفوار است، از او میخواهم که چند دقیقه‌ای کارش را رها کند و به سوالات نظری از پاسخ دهد:

سید حسین مکوید:
- من فقط سه روز آخر را در چشم
هر شیراز خصوص داشتم و اولی در همین سه
روز هم اگر بخواهم به تفصیل بگویم
لخته‌های دلذیر و خوبی داشتم:
در نون
دستور
دستور

در موسيقي مستر ايراني در حاضر
هڪاري نئي ڪائي با تار شهناز براي داديو
اعجاب آور بود. اسلام موسيقي ايراني جيزي
نيست که فقط دريند مهارت يا ساز خاص
پايد، «به آنی» اختيار دارد که پايد
يوجود پايد و اين آن هميشه حاصل
نميشود، آتسب من در گزار حسن شهناز
نشسته بودم، وقتی ڪاسيٽ و شهناز بروي
صحنه حافظه آمدند حالت غريرين در
قيافه شان بود، نميدانم چرا هيچگان زده بودند
به شهناز گفتم: اينها يك چيز شون هست
ڪاسيٽ متواتي و جوابي را با شهناز شروع
کرده که براي من غريب و هيچجان الگين
بود، در چهارشان ڪالي آبيخته از سالستان

و ارادت همچوی مزید و نهاد پسرانه ای بسیار
را با حرکات گونه هایی تغییر می کرد.
از این حرکات گلایه زمزمه ای از نیاز
بیرون می آمد گلایه پاسخ رسان و گویا
لطفانی هم همچوی صدایی در نیاز مدت
لرزش گونه های ادامه داشت و شیانز هم
پسرانه ایش حالتی داشت که گویی زیاد
هم را به تمام معنی می فرمودند و یادیان ایش
قطعه حکایت از نوعی توافق کامل و فراغت
کامل و انسانیت کامل می کرد...
- لحظه دیگری که در شیراز داشتی

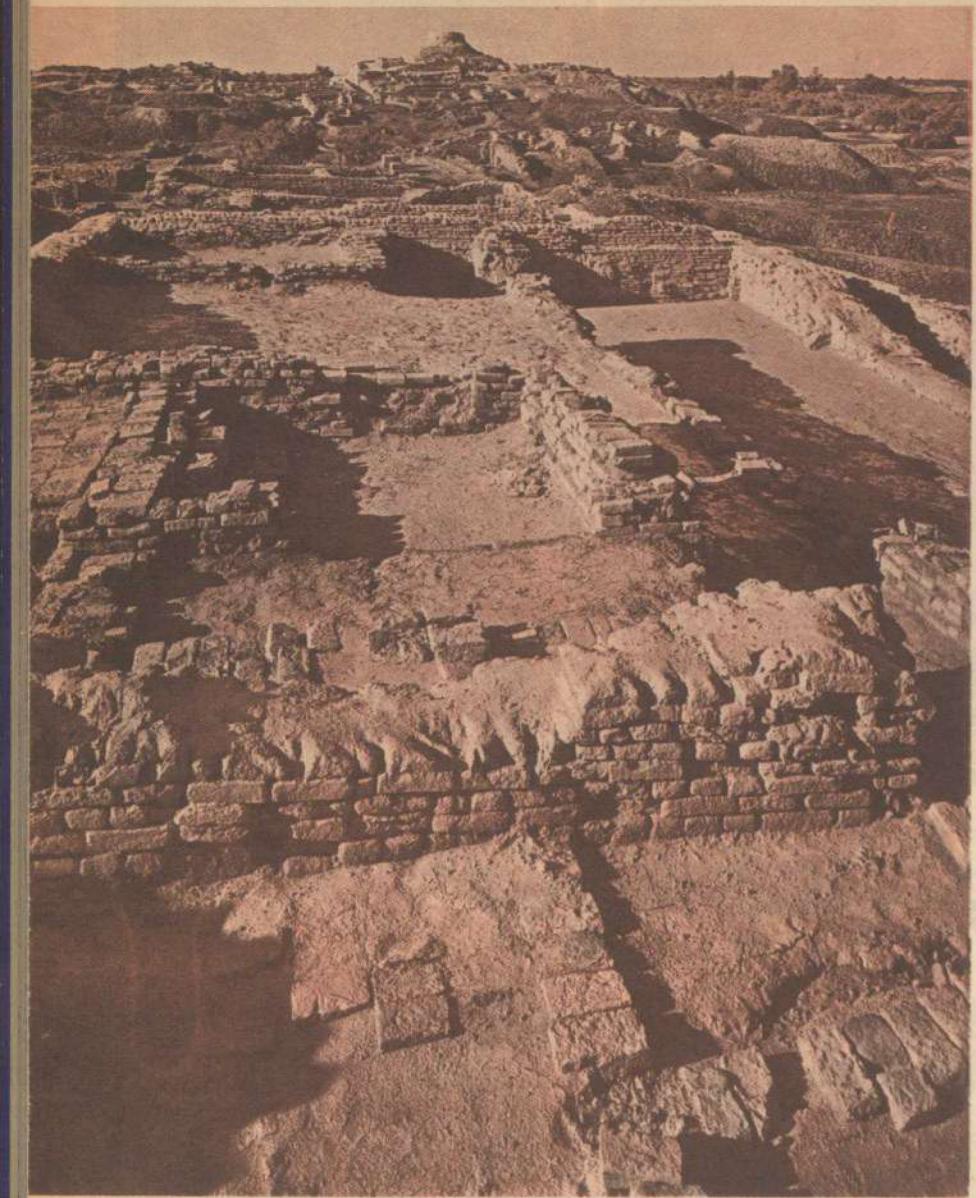
صفته در نیمه وسط حوض و نشست
بدور آنها روی قالی طیعتاً کمک شدند
که مردم را از قابی تسریعانگار کردند
در سال کنسترهای دارند بیرون آمدند
آنها را بحال خود پنهاندارد - چنانکه داد
کنسترهای دارند بیرون آمدند اینگونه
راحت بود نشسته، یا لعیده بود و ای
در کفته جانی میسر است.
برخلاف تصویر عده‌ای، مو
اشتکباوزن خیر از جنگ و تغیر
دور نمود است راهنمایی - یافتن آنها
موسیقی فکر و اندیشه است و اساس
پهivities در آنها امنیت‌وارهای می‌سازد. اما
آثار بیرون مثال از «اشیامونگک» و «
قام میره و الیه نکام کارهای که اشتک
استنتالی بوده، تأثیر دیگری در انسان
می‌گذاشت و انسان را یوسته دریک شکننده
نگهداشت و من این حالات را در اغلب مردم
که به چشم هر آدمه بودند خس کردند.
برنامه‌ای که بیش از همه برنامه اثر
گذاشت اجرایی بود از گروه اینترمادوشن
از قطعه «کمونیکاسیون» Kommunikation
ائز اشتکباوزن که برای اولین بار در
جهان اجرا شد. میدانید «کمونیکاسیون»
که معنای آن ارتباط است در اینجا
ارتباطی بود بین موزیسین و مردم و همیظور
بین خود نوازنده‌گان - ارتعاشاتی در تریجه
این ارتباطی، بین صحته بطور کلی و مردم
وروی صحته بین کل تک نوازنده‌گان جریان
داشت که بدون شک تأثیری غیرقابل انکار
بود. این نتیجه باعث شد که این اثر
بهراء داشت. * * *

موده سقمه، تفکر و آندر ش

پرای ملاقات خانم شی
ختار خسو شورای برنامه های
نفر بهادر اینسان میروم، تا آفرود از
آردندیده ام و برام سخت است با
انسانی قبلي ندارم به گفتگو پنشیم.
خطب یعد از من وارد دفترشان می شوند
خیلی جوان هستند و خیلی زنده و پایان
جوش. فهی، درک و روشنان پایان
را بر سرشان باشد. زود آشنا می شوند
و در روی یکدیگر می نشینند و از
چشم هشتر شیراز و لحظات شیرین
را موش شدنی آن گفتگو می کنند:
فشار میگویند:

- برام واقعاً مشکل است که
از یک لحظه در چشم هشت شیراز
همچون تقریباً تمام لحظات آن برام
بروز و عالی تر از دنیالی بودند که د
زندگانی میگذرد.

این اویین بار بودگه ما یاک ک
خوب یا یاک برآمده عالی میدیدیم،
لهای شیراز و تخت جمشید و افر
معنوان فخرمندان این برنامه ها انتخاب
بودند و همینه کارهایشان فوق العاده



نمای یک خانه که از چهار اتاق تشکیل می‌شود، سمت راست بنا یک درب و رویدی به سالن مشاهده می‌گردد، در این تصویر اتفاقاً بزرگتر از حد معمول دیده می‌شوند که های سفید نشانه محل مخصوص برای آنبار نمک است.

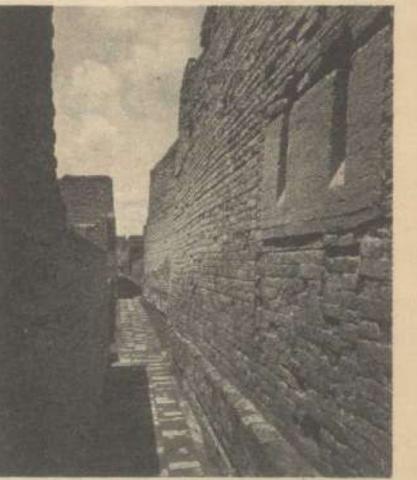
جزایر اطراف نیز فقط این نوع خانه‌ها و مشاهده می‌کنیم. مساحت معلمه اعیانی در حدود ۱۱۵ هکتار بود و تمام شهر دوپایه این مقدار مساحت داشته است در نظر اول شهر کتوسوس شبهی شهرهای سوری که محدوده مقدس و کاخ‌های سلطنتی و محله اعیانی و پرزن‌های فقیر داشته‌اند اما همین شیوه ظاهری تفاوت‌های اساسی بین شهرهای سوری و شهرهای دریای اژه را ظاهر می‌کند درست است که در شهرهای جزایر دریای اژه یک یا چند معبد به خدای محلی معنی الهمه مادر اختصاص داده شد و شواهد دیگری دال به اینست که شورشها تخت حیاتی نیز های الهمی بوده‌اند ولی در اینجا پرخلاف شهرهای سوری معباد و کاخها فقط برای مرغوب و زندگی زیمنی پادشاهان زیمنی ساخته شده و از آن معباد مستثنا نیافتنی و مرتفع و حرم‌دار شهرهای بین النهرین اثری مشاهده نمی‌کنیم.

«ادامہ دار»



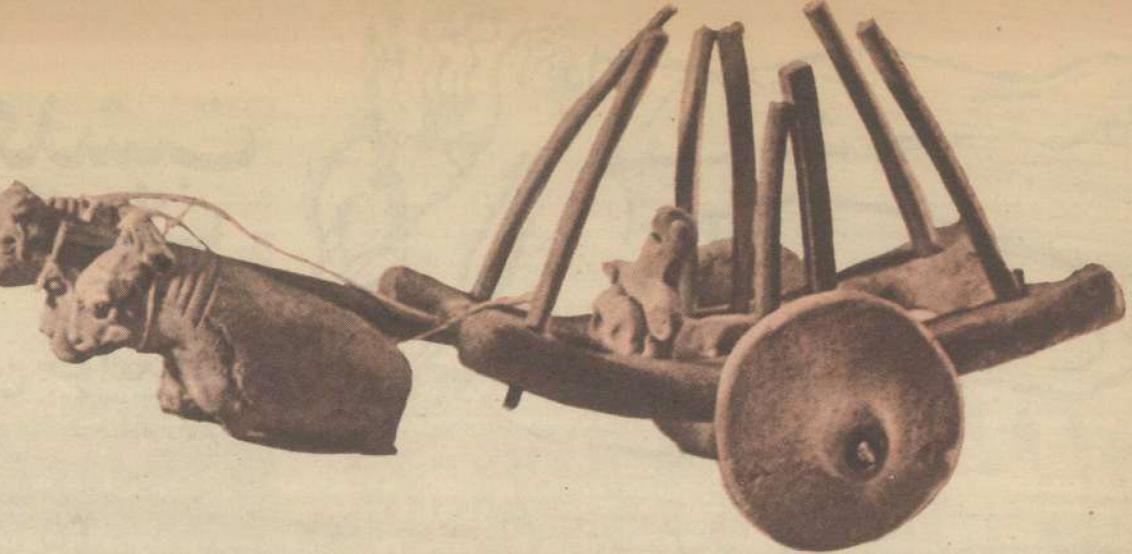
فنا^{تی} که در ساختمان مشاهده می‌گردد برای قصر یا
حاکم بنا شده است، از زین فرش آجری (در وسط) یا
کافال می‌گذارد.

این کوچه بعد از ۲۵۰ سال گذشت زمان کشف گردید.
است. زیاله‌ها از طریق دو روزه (سمت راست) بدان
سلطنهایکه در پشت دیوار قرار داشتند ریخته می‌شد.



نخستین شهرهای ساخته شده در عصر فلز

شهرسازی در جزایر دریای اژه سایت پیمار کهن دارد. شهر فیلکوپی (در جزیره ملو) واقع در دریای اژه در اوایل عصر فلز ساخته شده و پرسی و مطالمه وضع دیوارهای خارجی شده نشان میدهد که ترمد برای دفاع از خوش خانه رومانی را هر کردۀ در شهر کردهم مجتمع شده بوده‌اند و استحکاماتی در اطراف شهر بنای بنا یوده‌اند. این اختلال هم دارد که افزایش خط زدای دریائی ساکنان جزیره را وادار به بناییک شمش برج و بارو ساخته باشد. در جزیره کرت شهری ساختمان آن سربوط به اوآخر دوران نوستگی ام در متعلقه کاتسپا کشف شده است، شهر کتوس که از مهمترین شهرهای جزایر دریای اژه محسوب میشده دیوار گمرپندی پیمار مستحکمی داشته



یک ماشین اسیاب بازی با گواهی بارگشایی و ارایه. این اسیاب بازی ۱۳۰۰ پیش از اضمحلال تمدن آنیدوس بوسیله یک تاچ مشهور هندی یعنوان یک نمایشنامه معرض نمایش گذارد شد. در این نمایشنامه چنین آمده که یک دزد جوهر، جواهرات را در ارایه اسیاب بازی یک کوکد مخفی می‌کند.

راسیون در میاورد و لی از لحاظ سیاسی هریک خود مختاری داشته است. هر شهرو خدای نگهبان خود را داشت و ملکارت در شهر تیر، استاره در شهر صیدا،^۱ حداد در شهر اوکاریت خداپان نگهبان بوده اند ولی حکومت مانند حکومت سوره، مذهبی نبوده است با اینکه روح مدنی در این شهر هارشد پسیار کرد یوده، باز هم آن خصوصیات شهر نشینی که در بین شهرین مشاهده میکنیم در شهرهای فنیقی نمی بینیم.

ساکنان شهرهای فنیقی فقط بآن مقدار زمین در اطراف شهرهای خود احتیاج داشته اند که نیازهای غذائی آنان را پرآورده و تروت شهرها اصولاً از راه بازارگانی تأمین میشده است. بهمین دلیل شهر حکومتهای فنیقی هرگز در صدد توسعه و گسترش قلمرو خود بوسیله چنگک بر نیامدند ساکنان این شهرهای بازارگانان، پیشوار و منتصدیار حمل و نقل بوده اند. منبع اصلی تجارت آنها پوش لبنان بوده است. مجسمه ها و اشیاء مختلفی که از عاج میساختند در تمام آسیای غربی و مصر شهر داشت بازندگان و زرگران ماهری بودند که کالاهای خود را مطابق ذوق مشتریان مختلف خوش تسبیح میکردند و پایه های اقتصاد آنها بپرسی کشاورزی بودند، حتی الاخ که از لحاظ تجارت بین المللی نقش عمده ای داشته، قسمتی از تروت خود را از راه کشاورزی بیدست آورده بوده است. شهر هاران دارای زمین های وسیعی بود که با بهترین شیوه ها آبیاری میشد و مرتع بزرگی در حوالی آن قرار داشت. حلب مرکز تولید گندم سوریه بوده و دمشق مرکز منطقه حاصلخیزی بوده که دو رود آن را مشروب میکرد، اما شهرهای فنیقی بکلی حالتی دیگر داشته اند.

اوکاریت با پندر سفیدی که داشت در کنار خلیج کوچکی بنا شده بود که پنهانگاه مناسبی برای کشتی های کوچک بود، شهر ارواد در راون چزیره کوچکی از سنگ بوده که از هر طرف دریا اسرا محافظت میکرد و فقط راه باریکی بعرض چند متر آن را به ساحل شرقی متصل میکرد. طرابلس را از سطح آبیهای مدیترانه محافظت میکرد و فقط از جانب شرقی به خاک پیوسته بوده و چنان ماخته شده بود که از پندرگاه آن بتویی میشد با تیر و قلیل دفاع کرد.

شهر های سوریه، در نواحی حاصلخیز بنا شده

جمهومهای مقتدر اطراف بینایندگی شهر حکومت میکرده و در مورد الالاخ، نام شهرها از نام خدای شهر که بهمین نام خوانده میشده گرفته شده است. بعضی شاهد وقارن وجود دارد که شهر آلاخ مانند شهر اوکاریت، پس از فتوحات سلسه دوازدهم فرمانه در قلمرو حکومت مصر درآمده و جزو متصفات سوریه ای فراغنه محسوب میشده است، اما در چنین احوالی هم خدای شهر فقط تابع فرعون بوده و پادشاه بینایندگی از طرف فرمادرای مصر، حکومت میکرده و تائب تعدد و فرهنگ بین شهرین میچنان باقی بوده است، مثلاً در میان ۱۶ شهری که در آلاخ پیدا شده بیارده عدد آنها مهرهای هیئت و دو عدد، مصری یا فینیقی است که از مصریها تقلید کرده اند و بقیه همه مهرهای استوانه ای شبهه مهرهای بین شهرین است.

خط و زبان این میر نیشته های بین شهرین از لهجه های بین شهرین و احتساباً تزدیک به زبان اکدی است.

بین النهرین، بنیان گذار تمدن سوریه

پس میتوان بصر احت گفت که این بین النهرین بوده که تمدن سوریه را شکل داده و به وجود آورده نعمت، تمدن ایرانی را در زیر خود نگرفته است.

شمالی نیز اگرچه منتفع کوزه‌گری صورتی ممکن است، اما برای سه روزه می‌تواند ممکن باشد که شرکت کارخانه این شهر را بطور کلی تحت تأثیر سومن بوده و الله نین - کال - خدای شهر اور - پادشاهی نگهبان شهر بوده است. در تمام شهرها میدیدند که این شهرها بسبب ناتوانی بودنشان برای کشتی رانی انتخاب شده بوده و بمنظور های بازارگانی بنا شده بوده‌اند. پناختنگان این شهرها بی‌شک مردمی دریانورد بوده‌اند و دانشمندان احتمال قوی میدیدند که فنیقی‌ها از کرانه‌های خلیج فارس بدانجا رفته و با سنت شهرسازی آشناشی داشته‌اند. مطالعه و بررسی در شهرهای فنیقی نشان میدهد که از قدیم‌ترین زمان، دارای دیوارهای حفظ آزادی شهرهای فنیقی در برابر توسعه مطلبی

بازرگانی
شهرهای فنیقی در ساحل مدیترانه خصوصیاتی
بکلی متفاوت با سایر شهرهای شمال و شمال غربی
سوریه داشته‌اند.

بازر گانی

نائزہ گانہ

شهرهای فنیقی در ساحل مدیترانه خصوصیات
بکلی متفاوت با سایر شهرهای شمال و شمال غربی
سوریه داشته‌اند.

کارگردان نداشتند. بدین جمیت در نهایت صداقت پیدیگران
نگیرستند و از آنان آمیختن و زمانی که خود را تقریباً
آماده یافته، دویدن را آغاز کردند. اینها بخت نیز به مردم اهتمام
بود. زمانی که قدم به امریکا گذاشتند تمام سراسر مایه برای
خریدن یک پوتک سکرتو کافی بودند. بدین جنایت بعد بعنوان
یک مسناور است سیار کوچک وارد هالیوود شدند. اشکال
بزرگ کار من آشنا نبودند و زبان انگلیسی بود. باید
زبان را یاد نمیکردند جون نوشتن بزمیان اینان و بعد
ترجیح آن به انگلیسی سپس سیار کوچک وارد هالیوود شدند.
بناخست، ن آدم نیستند که یا سانی تسلیم شون. مکنار در
برلین کارم را از دست دادم، قورا دست بستکار شدم و در یک
رسوتوان در راه یک هرمقاس مشغول شدم؛ نمیدانم تاچه حد
موقع شدم. موضوع را براتیت روش کنم، کم، بزمیان هالیوود هم
همیغشور بود. کارم را پیش از میریدم، ولی سمله شدهم غزو
باقی بود. او در وین زندگی میکرد و تمام مدت نکران
وضع نم بود. پیکرور برای اینکه خیال او را از یاتمت خود
راحت کرده باشند دست بیک حیله زدم. هیله ای که ضریب
برای کسی نداشتند. باو نوشتم که نام را بمقدرات و ایالات
تفیری داده‌ام. میدانی که او یکی از بزرگترین نویسندگان
معاصر امریکاست. بعد در محله‌ای دیگر ملاقات که از او
بعنوان یک جوان سراسرا بیوچ یاد میکردند پیدا کردند، آنرا
بریده و برای مادرم فرستادند و نوشتم: می‌بینی درباره‌ام
چگونه فکر میکنند؟

● یک دروغ باش آفای وایلدر یا شاید مرئیه زورس!

مرگ کان باقی مکنار، بتول اصلیان مدهم که فقط تازگی که باشد

L'EUROPEO از محله:

۱- گلوریا موسان سن هنریشنده ایرانیکائی متولد ۱۸۹۸

در فیلمهای چون: شورت و اعراض نکن - ن و ماده - عشق های سوئی - پسرم بروون - آخرین سخره ها، شرکت جسته است. (ترجم)

۲- کارل مایر - ۱۹۴۴ - ۱۸۹۴ - ستاره اسپت آلمانی دد آغاز در امریکا و بعد در انگلستان مقیم شد از میان آثار بزرگش میتوان از: آخرین خندن - دارا - قوقوف - پریان - پرسان شیر - طلوع - چهار شیطان باد کرد. (ترجم)

بیل وایلد در حال کارگردانی آخرین فیلم خود «Avanti» درست جی «چک امون» و در طرف راست «جریت میلز» هنرپیشگان فیلم دیده میشوند.

A black and white photograph capturing a moment between two men in a dimly lit room. The man on the left, wearing a light-colored shirt, is seated and focused on a small object he holds in his hands. The man on the right, also in a light-colored shirt, is seated across from him, looking directly at the camera with a neutral expression. In the foreground, a simple folding chair is positioned, adding to the intimate and candid atmosphere of the scene.

بیلی حرفت را ساده بین، بیلی حرفاها بین که لای خودت فهمیده‌ای و حس کرده‌ای، تا بتوانی در میان تنیجه لازم را پیکری - حرفاها از قبیل ترازی غربو بک ستاره در فیلم Sunset Boulevard «ورماذن وون» کاشتاری سه‌ستین‌ها صامت که نمی‌خواهد به‌اقول خود اتراف کند و چهل سال در فضای معلو از رویدادی‌ها نمایش و بازی برای خودش می‌بردند، منظورات این گونه حرفاهاست، نه؟

● آه، بله. درام این شخصیت زن را من از يك واقعیت موجود پرداشت کرده‌ام، ولی نه از يك شخصیت شخص و تنها. بولوار غرب میانشکر سرفوشت قرب به‌وقین تمام ستاره‌های دوران سامت سه‌ستین‌ها مانند باستر کرتون - «بلوکاترکی» و سیاری دیکر که با ظیور سیاستی ماطلق خود را در مقابل یك اشکال علمی یافته‌دید که می‌توانست هر خود را با یك دیده و نظرپرور متنبلق سازند و دیگر شناسن زیبا نمی‌بینند تین کافی نبود.

- شما با گرفتاری و «گلوریا سوان سن»^۱ کار کرده‌اید، هجین مارلین دیرترش ایدی...

● هر دنام از آنها دارای یك سبق و شخصیت کمالاً متعمل بخود بودند و هجین دلیل می‌باشد یا هر کدام با روشی کمالاً جدا کانه کار کرد.

- و مارلین موترو؟

● ماریان موورو چیز دیگری بود، هر مندی تو ان لاقل سعاسات بخون اقطاع بخت کرد، هر مندی که هر کو آراش بیافت و در همیحال گرفتار مشکلات روانی بود. لحظات همینها را در بین کارها او گذاردانم فراموش نخواهم کرد، او در اطراف خود هاله‌ای ایجاد کرده بود که خود را از دیگران متمایزی ساخت. آن هاله چه بود؟ نمی‌دانم، میچکس نمی‌دانست جز خود او.

- به سینماه امروز برگردید آقای واپلدر.

● امروز... گمان میکنم که امروز حوصله مردم از اینکه هر یار از سینما بیرون میایند باید به لباس شوئی بروند و لکه‌های خون هنرستانکان را از پایشان پاک کنند. سرفه است! منظوره اینست که خلوت پاشهه سینماه امروز را تحلیل‌های عجیب روانی ایام روشنی نمی‌تواند همیشه شست و قابل قبول نباشد. به آثار استاد مایر Mayr نگاه کنید که بدوران ساسبور پس از تبدید

A black and white close-up photograph of an elderly man with a deeply wrinkled forehead and prominent veins. He is wearing dark-rimmed glasses and has his right hand resting near his chin, with his index finger pointing slightly upwards. He is dressed in a light-colored, collared shirt. The background is dark and out of focus.

تنها با مید «اسکار» نمی‌توان زیست

مصاحبه‌ای با «بیلی وايلدر»، Billy Wilder، کارگردان بزرگ سینما که در زمان قدرت یافتن هیتلر از اطربیش به امریکا مهاجرت کرد او هم اکنون در رم بکارگردانی آخرین فیلم خود، Avanti، مشغول است

ترجمہ داریوش رادپور

را که میخواهی بتوسی و میدانی که خواهی نوشت
بنویس و لی در همه حال از دنباله روی و دوشنفسکر بازه
د هم کن

- مظقر تان انت که...
که من فیلم را برای منتقد نمی سازم و بررسیم
شناختن شدن اثر توسعه هست زوری نیز برایم ذرمه ای
اعمیت ندارد، بنابراین تماشاچی کار میکنم و زمانی که
می بینم تماشاچی دو ساعت از وقت را صرف میکنم
فیلم که ساخته ام میکند خلی بیشتر خوشحال میشوند
موقعی که یک منتقد با غفت متوجه نمودم ایندو مخواه
که برایش تشریع کنم با فیلم که ساخته ام چه خواسته
بگویم. یا چه مفہوم در پس این جمله و آن حرف که
نهفته بوده است، من واقعاً بعضی از کارگردانان
را نمی فهمم، افری که تواند بیننده را دو ساعت در سال
سینما نگاه دارد بجه دد میخورد؛ نتایج این باید کاملاً
مواظب بود.
- ولی شما هم گاهی بدرد «بعضی از کارگردانها

بیدن شلک، و هر بار با خود میگفتند: تقصیر خودت است بیلی، حتیاً بحث اشتباہ را مطرح کرد. بودی الله در بسیاری از موارد بحث مطرح شده کاملاً بجا بود ولی طریق درست یان نشده بود. هرچه بوسن مسئول نبود. بینی، نمی‌عتقدم اگر اینکه بخوبی پایشید یعنی واقعاً خوب باشد دیگر مدارج دلیل برای تجزیه به تحلیل‌های عجیب و غریب تغواهند اذشت. از آثارهای بیان یک فیلم جدی قلمداد می‌شود حتیاً فیلم بوده است که در طول کارگردانی آن بخود نسبی زدمان

شخصی که با اختخارات گذشته اش زندگی خود را می‌گذراند و مخصوصاً اختخاراتی که می‌توان با پرداخت هفت دلار مسازی این بولود خردباری کرد!

- تنبیه؟

● مجسمه‌ها را از سالان به کمجه اتفاق ختنقل کردم!

- که اینطور آقای ولیدر شما یعنوان یک اطربی‌شی‌الاصل همچنین سیستم زندگی اینستیگاتور را نمایش بستی کشید خود را آن، به محکمه‌کنی از الکلیو و متکل کار گرفته تا فاجعه سtarvation و اختلاف طبقاتی. این مسائل همیشه زمینه اساسی فیلمی می‌سازند و قدر این خود، آغاز گرفتاری است!

- گرفتاری یا موقدت؟

● موقدت؛ شاید بظورت آن سند هزار دلاری است که بعد از بیان هر فیلم ساحب می‌شون!

- نه، منظور شاید جایزه اسکار باشد.

● بله فقط اسکار، اولین بار غرور تمام بدین را به خاموشی انداده بود؛ درست مثل اینکه جای خبر کرده باش که بجای آب، نفت از آن فوران نکد؛ بیاد می‌آورم که اولین اسکار را در حال که سراپا برخوبید دریافت داشتم آنرا بخانه بردم و در پیرین نطقه سالن فرار دادم. بعد از مدفن شک و درد پسرگام آمد، به خود می‌بلکنم؛ (بیلی شاید این مجسمه علامت یک موقدت از زمان اسکار...) و بعد دوین و سومین و بالآخره ششمين کردم و هر بار که چشم به آنها می‌افتدار سیاه بلند فریاد میزند... همه را مثل صفت احساس موقیع شده درد و ایام هرچه بیشتر به آنها نگاه میکردم غمگین قریشند و اکنون... اکنون احسان عجیب دارد. از یکطرف مفروض از دریافت این جواز و از طرف دیگر معتقد به حماقت

«تماشا»ی مطبوعات مهم جهان

THE TIMES

چشم به راه جلاد

نوشتہ یہ ناردلو ۷

برگزیده مقالات و گزارش‌های خواندنی مطبوعات جهان

مثال‌های پیشماری که در اختیار ما است، مانند دلسویزیابی که نسبت به افراد هفتگی خشمگین^۱ که مدت درازی در این کشور بضم منجر می‌گردند اپریاز می‌شد، آیا ما حق داریم از موجه دافتن واقعه مسویج اپریاز شکفتی کنیم؟

بی‌تر دید تمبا عده کمی هستند که از نه دل این عمل را تحسین می‌کنند. لکن هستند کسانی که معتقدند که عاملان این حادثه تحت تأثیر آرامهای بزرگ بوده‌اند و فقط در نتیجه اپریاز این ازبانها راه خطا پیموده‌اند؛ که ما خود در چنگ کشته شده‌ایم. طی مدران که هم‌عیدریشی را به قتل رسانندند گف زدیم؛ که اسرائیلیها نظر به رقابت بدی که نسبت به اعراب پس از اشغال اراضی شان روا داشته‌اند تمبا باید خود را سرزنش کنند؛ که هر روز سدها انسان در ویتنام زیر یاران بضم کشته یا مغلوب می‌شوند؛ که ما در عرص مخربوت

des Etudes

فرانسه در بازار سوداگران مرگ

وطن به شرکت سرمایه بین المللی در این بخش از اقتصاد صنعتی فرانسه اشاره میکند و میتواند مجتمع ملی معالمه برای ساختمندی موتورهای هواپیسا به عنوان تهیه کننده عده موتورهای نظامی در اروپا غربی شهرباش است. اکنون در این تسهیلاتی که در سال آخر ریاست جمهوری شارل دوگل برای گروه امریکائی «هواپیمانی پرات و ویتنی» فراهم شد این مجتمع فرانسوی به مشارکت گروه امریکائی فوق و استه شده است و اکنون ۷۰٪ پیمیده صلاحیت جنرال الکتریک را برای شرکت در امر فوق تائید کرده است. گروه امریکائی دیگری بنام نورتروب اجرازه تولید موشک‌های هوایی را با شرکت ماترا کسب کرده است و همچنان با آن گروه مرسدس بنز از جمهوری فدرال آلمان غربی به مشارکت آئنان غربی ملحظ شد تا مشترکاً تیازه‌های کارخانه‌های فرانسوی را تولید کنند.

وزیر دفاع میشل دبره گفته است که دفاع ملی فرانسه پستگی به فروش اسلحه به خارج دارد چون این امر باعث تقویت کارخانه‌های تولیدکننده اسلحه میشود و اگر صادرات اسلحه نباشد بازار داخلی برای حمایت این کارخانه‌ها کافی نیست.

اما تویینده مقاله با تجزیه و تحلیل فروش هواپیما در سالهای اخیر و فروش اختیالی در سالهای آینده نتیجه‌گیری میکند که سهامداران فرانسوی سودی از این کاربردها نداشند^(۹)

اما تویینده مقاله با تجزیه و در ۱۹۶۱ صادرات هواپیماهای غیر نظامی ۵۶٪ درصد کل صادرات هواپیما به مبلغ پانصد و پنجاه میلیون فرانک و صادرات هواپیماهای نظامی ۴۳٪ درصد به مبلغ چهارصد و پیست و بیست

نه میلیون فرانک بود.
هشت سال بعد این هر معمکون
شد و پخش نظایر ۷۲/۲ درصد کل
سازارهای هواپیما به مبلغ یک میلیارد
فرانک و پخش غیر نظامی ۷۲/۷ درصد
به مبلغ ۶۲۸ میلیون فرانک بود. در
دو سال گذشته این فاصله بیشتر شد،
و در برنامه ۷۳ - ۱۹۹۲ ثین ادامه
بیافت. در سین سالیا تولید کنندگان
خصوصی ارزش تجهیزات مورد لزوم
نیزی هوانی فرآنس را کم نکردند
تویستنده میکند: در حالی

بخش خصوصی ۵۵٪
بخش ملی شده ۲۲٪
وضع میراث مطلوب تراز همه
تلاش‌هایی که به مبارزه راسو
سازند میراث رسیدن است:

(تاریخ - ابتدای ۱۹۷۱) فروند استرالیا ۱۱۰ فروند
لیبی ۱۱۶ فروند بلژیک ۱۰۶ فروند
اسرائیل ۷۷ فروند (توقف شد) سوئیس ۵۸ فروند
پاکستان ۵۴ فروند افریقای جنوبی ۴۲ فروند
اسپانیا ۲۰ فروند پرزیل ۱۶ فروند
پر و ۱۶ فروند لیبان ۱۴ فروند آرژانتین ۱۲ فروند

TASSESSAT DOLTI / ٢٣
 صادرات اسلحه فرانسه (بیمه میلیون)
 فرانک

صادرات تخصصی در ۱۹۷۰
موایسما و موشک، ۷۲٪ /
ملزومات دریانوردی، ۱۷٪ /
تلرویز میشی، ۷٪ / - ابزار الکترونیک،
٪ ۴

به سر می بینیم: که ورزشکاران اسرائیلی در حقیقت «اقدام» شده‌اند!... و دهها استدلال دیگر.

از این همه چه ترجیح‌ای باید گیریم؟

که برتایانی در معرض انسدام است؟ که انقلابیون در حال چیره شدن براین کشور هستند؟ که دموکراسی در خطر است؟ نه، ترجیح‌ای که باید پیکریم و حفظناکتر و غیرمعقول از این جیز هاست، چیزی است که علم آن را رد می‌کند، لکن مذهب قولوش دارد. - ترجیح می‌گیریم که بذرگان همچون مرضی مسی میری همچو را فرا گرفته است.

بسیاری از مردم بذخوری بدان می‌بلاذدهادند، و کروهی بین علاوه‌بادریند. اکتون زمان آن فرارسیده است که به طور چندی پیرامون این مرض اندیشه کیمیقا و سایل مبارکرین آن را بایمی و از گشتش روز-افرون آن جلو گیری کیم.

des Etudes

فرانسه در بازار سوداگران مرگ

اخيراً شرکت فرانسه در بازار
جهانی اسلحه از طرف سردبیر مجمله
داراست و ۸۵٪ این اقلام صرفاً
نظامی هستند گرچه پیش‌بینی شده است

اًتُوْد ارگان ژزوئیت‌ها (یکی از فرق مسیحی) مورد انتقاد قرار گرفت و به این ترتیب یکبار دیگر این ماله موضوع بعثتو زنامه‌ها و خبرگزاری‌ها شد. پدر روحانی پرونورزیز در مشاره ژانویه این مجله نوشت که فرانسه زیر عنوان استقلال و عدم واستگی، در جرمی که از نظر اخلاقی، اقتصادی و سیاسی خطرناک است شرکت می‌کند، ریزی معتقد است که سیاست اقتصادی فرانسه در مورد تسليعات باید تغییر اساسی پیدا کند چرا که طبق این سیاست فرانسه از سال ۱۹۷۰ بعد

صنعت هواپیمایی فرانسه، این صنعت ملی شود و یا مالیات‌های خاصی بردرآمد حاصل از فروش وضع شود تا در سرمایه‌گذاریهای نظامی مصرف گردد. این نخستین فرقه کلیسانی نیست که حکومت فرانسه را بعاظر صدور اسلحه به خارج مورد انتقاد آوریده. در مارس سال گذشته یک فرقه سییحی دیگر بیانیه مشابه انتشار داد و پذیرای انتشار همین بیانیه پود که حکومت فرانسه توضیح داد که اسلحه فرانسه صرفاً پدولنهای داده مشهود که با پر اندازی داخلی روپرورد نیستند. درست قبیل از اتمام سال ۱۹۷۱ یکی از نایاندگان کموئیست پاریزان فرانسه نیز فرست طبلایان به بیب و وضع یاکستان در مقابل هند و در میان کشورهای غربی سومین مقام را در بازار فروش اسلحه بدست آورده و عایدات فرانسه از صدور اسلحه در سال ۱۹۷۰ هفت میلیارد و دویست و ده میلیون فرانک شده است و این مبلغ سه برابر دویست و پنجاه میلیون فرانک یعنی مبلغی است که فرانسه در سال ۱۹۶۹ ۱۹ پدست آورده است. بوجب قراردادهایی که در سال ۱۹۷۰ امضای شده است، یکصد و پنجاه و دو میلیارد ساعت کار در تسلیحات پکار خواهد رفت یعنی یايد سدهزار کارگر در سال پیش از تسلیحات کار کنند. صادرات اسلحه فرانسه $\frac{1}{8}$ کل صادرات و یکچهارم صادرات کالاهای سرمایه‌ای است. در این میان اقلام مربوط به هواپیمایی رقم اول راست

اکتوں کے شستی را با این گفتہ کہ دربدار
زشت است، توجیہ می کنند، و خونو
سیاسی را با این استدلال کہ بیکار
خشنوت است، موجہ می دانند، معلوم می شو
کہ تحریف فکر یہ راه خود ادامہ می دهد
پرای مثال در این مورد جان
استیونس، را در نظر می کیریم۔ آیا مدر
اخیر نشان می دهد کہ استیونس یاک یا
روایت کاملاً معمولی است کہ خود را می
ملک سنتویپان یا رہ آئناگل دیکری،
خواند تا ظاظھر کن کہ نیپور یوست ایرلنڈ
است و نہ یاک دیوانہ آدکن انگلیس
و آیا دست زدن ہے یاک رشته جنایات
لکن اکر با کسانی رویہ رو شویں
کہ منکر درخشنڈ کی خورشید پاشند و
چین استدلال کنند کہ خورشید نہ قبھا
درخشنڈ کی ندارد بلکہ بر عکس تیرہ رنگ
است، یا اکر بہ اشخاص پر خورد کیم
کہ، در عن اعتقد بہ نورانی بودن خورشید
ماہ را نورانی را از آن هادنند، در این صورت
چہ پیش خواهد آمد؟ مسلماً با سرتست هر
چہ تمامت در خواهیم یافت کہ آنچہ پاید
ذهن ما را بہ خود مشغول دارد درخشنڈ کی
قریدنادابیر خورشید نیست، بلکہ جریانات
ذهنی کسانی است کہ در پارہ چین موضعی
و چہ و بحث می شیستند.

زده شده است - رفته رفته به مرحله اعماقی
از کشتن موئین رسانیده است، چیزی که
روزگاری تصورش هم غیر ممکن می‌نمود،
ولی آکنون نه فقط تصور می‌شود، بلکه
چهره واقعیت نیز بخود گرفته است.
تحریف فکر از تحریف زیان جداست،
و شاید تجرب آور باشد که بگوییم تحریف
زیان قبل از تحریف فکر سوت می‌پذیرد.
جز اورول و پیش از او کارل کارس این
حقیقت را خاطر شان کردند، و ما خیلی
دیر آن را مذکور کشته‌اند، وقتی که
حکومتی‌های خود کاملاً توتوپیتر را - نه فقط
کردند کان آفیا، بلکه مردمان آزاد نیز -
دموکراتیک خلق می‌خواستند، و زمانی که
ملل محصور در خفقات را آزاد شده، و
عاملان خفقات را آزاد کنندی نامند، باید
پذیرفت که تحریف آغاز گشته است، و

به دنیال کشتاری که در مونیخ روی اداد، و علی آن بازدنه اسرائیلی و پیغم فلسطینی اضافه یک تن از افراد بلیس آلمان غربی قتل رسیدند، مطیعات مهیم چنان مقاولات تهدیدی در این زمانه رئیس دادن و تویستن گان ر در تحلیل این حادثه از دیدگاهی مختلط و مفهوم سایی گردند. آنچه در زیر می خواهند راجحه مقاولان از روزگار معرفو تایمز، به برقاولدلوی، تویستنده و روزگاره تکار با سابقه انتلکیس است، که واقعه را در پرتو خصاع اجتماعی و سیاسی کشور خود بررسی کرده است.

اگر این حرفا را نویم باید مثل سر دهن و حمله به المپیک را مکن
ولی من دلیلی برای این کار نمی‌بایست
که در این صورت نمی‌توانم در از این عجیبد مسلم که عمل تبرور و مونیخ غلط بوده است، از خود میداردی چنانی را به خود جلب کنند، و از ارباب را از من تبع افسرا و ناسرا مکدراند؛ قاتلشمندی همکن بر صراحت ظاهر کنند که این کشتار، هرچند اسف اکبری است، لکن با توجه به وضع اسف اکبری اعراب فلسطین، بسیار قابل درک می‌باشد؛ تأثیر باد اغراض علیه روشن دوزانده هاست. تلویزیونها که طراحان و عاملان این سیاستخواون را به جای «رمزنگار آزادی»، تقریباً «تیریستهای خواندن»، بلند شود؛ تا صدا-بازی به گوش پرسد، کویای آنکه اعراب با هیچکجا از قصد نداشتند به هیچکجا از

برای هر ۶۵ دانشجوی که استاد وجود دارد و برای بادست آوردن مخارج تحصیلی در خارج از کشور حتماً باید غصو حزب بعثت بود. یعنی فقط فرست-طلباتن می‌توانند از این موقعت استفاده کنند. و به همین سبب دانشجویان بیرون به دست آوردن پیروزی باز می‌شوند. امسک مرقر داشت که لائق در صد از دانشجویانی که به خارج می‌روند لزست از صلاحیت علمی و اوقاف برخود را باشند. بعثت گرای چیزی جز نفاذ چاچلیت نیست که تمامی مستکاهی‌ها دوست را فرا گرفته است.

و عمران بدهین چیز به قتل رسید که وفاداری نسبت به دستگاه دولتی را به مخاطره می‌افکند. وی بی‌آنکه بر اعمال خود اوقاف باشند، چنین می‌کرد. از سال ۱۹۷۰ دستگاه دولتی بهطورنهاده در اختیار برادر اسد بود. ده سال قبل، سرهنگ رفعت اسد فقط یک کارمند معمولی در اداره امانتی نیمه‌ویرانه ای بود. اینکه بخواهد پاسدار رژیم و فرانمانده نیزه‌های دفاعی و پیزه قالم به ذات است. نیزه‌های دفاعی و پیزه بهترین سلاح است، تا قاتل و حتی پیشترین هواپیماهای چنین‌ها را دریافت می‌کنند. افراد آن منصراً از علوبیا تشکیل می‌شود که اغلب از شریک نیمه‌ویرانه ای که موطن اسد است والقداحه نام دارد و در تهیه‌های الالندیق استه بیچ می‌شوند. اینان سیاهی از درجه‌داران را تشکیل می‌دهند که در اطراف پایتخت موقع گرفته‌اند اینکن، رفعت در قدر دارد که سیاهیان خود را فروپنده و در شهرهای دیگر مستقر سازد. در واقع او اسد یک ارتش خصوصی دومی ایجاد کند.

رفعت به فساد شهرو است. تا به حال چهار زن اختیار کرده است. مردیست مهمل و مدعی بود که در دوره‌ای با اتفاق نوی افسر دیکتر بالاترین نعمات را به است آورده است. این واقعه چنان افسران دیکتر از جمله افسران علوی را به خشم آورد که در خط مقدم چیزی جله کردن و بادادست اعتراض آمیزی برای پوزیزیون اسد فرستادند و بعد از این واقعه بود که نام زنral عمران که او هم علوی بود به زبانی اتفاق کرد که جانشین اختیار رفعت شود. شاید عمران به همین ملت به قتل رسید. ظاهراً متعجب این واقعه را خواهند بین محاکمه بیکشاند لیکن عمران پس از مرگ خطری جدی تر به شمار می‌آید تا هشتمانی که زنده بود.

شاید روح او خیل اسد را به خود مشغول دارد، زیرا شهرت و حیثیت او اینکه به خطر افتاده است. افسران سبلان سنتی که نماینده اکثریت سویی برای سرتکونی قتل عمران رفعت مناسب برای کارشناسان شدند، بکار رفته کردن و محدود کردن قدرت علوبیا یا توان اند. علاوه بر این، علوبیا هر دوین خود دچار نفاق هستند.

روز اول ماه مه هواداران زنral عمران می‌خواستند رفعت را بکشند و اسد نیز بزودی باید بین حیات از برادر و کسانی گذاشتن او یکی را انتخاب کند. هر یاری از این دو کار مخاطره‌آمیز است پایه این در زمانی که با خروج کارشناسان شورای عدالت از مصروف شده دچار سر در گرفت شده‌اند که همه چیزی را به یاد آورده‌اند که هر یاری اینکه وظیفه پس گرفتن ارتقایات جوانان کا با سهل انتگاری بسیار بعیشی از دستوره هنوز به عنده آنهاست.

بعث آغشه به خون

نوشته دیوید هیلر

وسلله آن به قدرت رسید، نه داده. هر چنین، حافظت اسد خود را فقط رهبر علویون که یکی از فرقه‌های شیعه هستند و در صد جمعیت سوریه را تکلیف مده و رژیم کتفون قدرتش در میان آنها نهاده است. به شمار نهی آورده؛ وی بیندارد واقعاً رئیس جمهوری سوریه است که طور قانونی و به کمک انتخابات به ا سمت رسیده است و بیماری نیز هیچ‌گذری که چنین امری بر او مشتبه باشد.



The blood on the Ba'ath

طبق ایده و نظری حرزی، سکتمانهای
اممیتی عدهه زیرین ابزار کار دولت به شمار
نمی آید. قاتلان عمران امیدوار بودند که
عراق، به علت شورش پدیده ای انتقامی، که
سرزنشن قرار گیرد. چون جو خواهای عربدار،
تکریتی ها در سالیانی اخیر تا لندن و قاهره
نیز رفته اند.

لیکن برگ هوت صبحه نسخه
قصبه را فاش کرد. پلیس لینان در این
موردن تردیدی داشت که این قتل میباشد
را دستگاه اطلاعاتی سوریه طرح گردیده است.
علویها تشکیل می شود که اغلب از شهر
نیمه ویرانی که موطن اسد است والقرداحه
نام دارد و در تههای الانلاقی استه بیسج
می شوند. اینان سپاهی از درجه داران را
تشکیل می دهند که در اطراف یافتخته موضع
گرفته اند زیرا، رفعت در ظرف داده
سپاهیان خود را فرونوی دهد و در شهرهای
دیگر مستقر شزاد. در واقع او دارد یک
ارتض خصوصی دومی ایجاد می کند.

رفعت به فساد شهره است. تا به
حال چهار زن اختیار کرده است. مردیست
ممبل و مملع بود که در دوره ای با اتفاق
لود افسر دیگر بالاترین نمرات را به دست
آورده است. این واقعه چنان افسران دیگر
از جمله افسران علوی را به خشم آورد که
در خط مقدم جبهه جلسه کردن و یادداشت
اعتراف آمیزی برای پرسنل دست افرادی
و بعد از این واقعه بود که نام زنگ اول عمران
که او هم علوی بود به زبانی فقاد که
جانشین احتمالی رفت شود. شاید عمران با
همین علت به قتل رسید. تا هر چند شهادت
آنقدر باشد، این اتفاق را میتوان
در سوریه سطح انتظارات و توقفات
عمومی بسیار نازل است. این روحیه با
شنلهای سرخورده ای و بی انتقامی، که
ریشهای حقیق در تمامی چنان عربدار،
سازگار است و باعث می شود که یگانگی
کامل نسبت به ذذگی مردم پدید آید و
مردم خود را داوطلبانه تبعید کنند، که
اگر نه جماً بلکه روحانی شاشد، دمشق
با یاخته سوریه را، اینک از لحاظ سیاسی
می پاید مرد به حساب آورد. پرگزترین
آرزی ساکنان دمشق ایست که تعطیلات
آخر هفته را در لینان بسر برند. از همین
یگانگی سیاسی است که رژیعی چون
اینکه زنگ اول عمران یک خطر به شمار می
آید، نهادن ایست که به رغم اقدامات
جدیدی که در جهت لیسرالیم اقتصادی
انجام گرفته، رزیعی بعث چه اندک تغیر
کرده است.

هنوز نیز برشوردهای پنهانی و گمگانه
آمیخته به جنایت میان قدرتیه است که سر-
انجام معلوم کنند که چه کسانی برسوی-
ها فرمان می دانند. هنوز اسد به وفاداری
ایلی در یک نظام اجتماعی نهانی هنکر است
که به داخل ارتض، حزب و دستگاههای
اداری کشیده می شود. حتی ناصر نیز در
اوج قدرت سیاسی اش، هرگز به مردم
اعتماد نکرد و اینک اسد چگونه قادر به
انجام چنین کاریست؟ بعلاوه، حال که مردم
مزه آزادی اقتصادی را چشیده اند احتمالاً
اشتبهان تیزتر خواهد شد.

امروز نسبت به توامبر ۱۹۷۰ -

هشتمامی که اسد، صالح جانبد را که رقب
او بود همراه با گروهی که رهبری جزب
بعت را عده دار بودند و به کمک سازمانهای
اختراق عمومی و دکترین سوسیالیسم یعنی
سوریه را به ورطه توپیدی و سرخورده ای
غلتانده بودند، برکنار زده - تغیرات
بسیاری رخ داده است.

امروز زندان و شکنجه خطری
اتووماتیک به حال مخالفان رزیعی به حساب
نی آید. گروههای سیاسی رقب، همانند

لیکن عمران پس از مرگ خطری جدی به شمار آید تا هنگامی که زندگی بود.
شاید روح او خیال اسد را به خود مشغول دارد، زیرا شهوت و حیثیت او اینها به خطر افتاده است. افسران مسلمان را
که نماینده اکثریت سوریه هستند، بقتل عمران فرست مناسی برای سرتکشی کردند رفت اسد و محدود کردن قدرت
علویها یافته اند. علاوه بر این، علویها هر دوین خود دچار نفاق هستند.
روز اول ماه مه هوا دران زیرالعمران
می خواستند رفت را بینند و اسد نیز این روزی باشد بین حیات از برادر و کسانی
که داشتن او یکی را انتخاب کنند. هر چند از این دو کار مخاطره آمیز است یا ویژه
در زمانی که با خروج کارشناسان شورای از صدر یعنی هزار در گیگ شده اند
و همه چیز را به یاد آورده اند که بعضی
سرمهای این دنیا را معرفو شوند و آن
اینکه وظیفه پس گرفتن از اتفاقات جوانان
با سهل اتفاقی بسیار بعثی ها از مستشار
هنوز به غیره آنهاست.

در سوریه، به رغم آزادیهای اقتصادی جدید، اوضاع دیگرگون نشده است. پاییز مخفی پیش از پیش گسترش یافته است، فقط اسلوب کارشان همانند سابق افزایش نیست. به جای اینکه خوده گیران را بایس زندان بگیرند، آلان را تحت آزار داییان قرار می دهند و کارو چنان خروج از کشور را از آلان دریغ می کنند. صنایع و مؤسسات دولتی، که تیول یعنی ها شده است، فاسد و فاقد صلاحیت است. فکر و اندیشه مردم کمتر سانسور می شود، لیکن مطبوعات که کنترل آنها دولتی است، پیش از پیش کسالت آور و فامری بوط می شود.
حتی اقدامات عوامگردیانه ای که دولت برای کسب محبوبیت می کند جایت آمیز
به شمار آید. مثلاً دولت اعلام کرد که تمام دانش آموزانی که از دیپلماست فارغ
التحصیل می شوند، موئیت وارد دانشگاه
گردند و دانشگاه دمشق که لیریز از ۳۶ هزار دانشجو بود مجبور به پذیرش A هزار
دانشجوی تازه شد. در داشکشde ادب عرب
که می کنند. و پیش صاحبان سرمایه ای خصوصی
به سرمهای اقتصادی از این دنیا می خودد
اشغال کردند و در جبهه واحدی که پیدا
آمده است عناصر محافظه کار نیز توائسه اند
جایانی به دست آورند. نعروه تکر اقتصادی
رژیم کنونی سوریه پیشتر پیر امسان
برآگذاشته است. گرچه هنوز بازگانان
مشقت پاید از طریق شرکت بازرگانی دولتی
عمل کنند، لیکن کنترل شدید به علت
اینکه فاقد کارآفرینی است و با فساد
دستگاههای اداری تقام است امکان ندارد.
در سوریه صفت توریسم از بوقت پرخوردان
کمتر سانسور می شود، لیکن مطبوعات که
کنترل آنها نیست. از مهاجران سوری که
سرمهای ای بسیاری را با خود به خارج
می برند، دنوت می شود که به گتوشان
بازرگرند و سرمایه اگذاری کنند. دولت
سوریه سخاوتمندانه این سرمایه ها را برای
به کار افکان در بخش های آزاد اقتصاد
خسارت می کند. تعداد کمیر از مالکان
زمین های مصادره شده را، پیش از مقداری
که اصلاحات ارضی مجاز می دارد، تصاحب
که می کنند. و پیش صاحبان سرمایه ای خصوصی

جهنمی برای خانواده‌ها

وچیکه تمام این خواستگاریها
بهره برداری شود، دهانه خوار خانواده
پوست که در شهرستان کاساندرا ز
می‌گشتند، از هم پاشیده خواهد شد.
مادرخواهی‌ها یه خواستگاری‌ها جد‌گاهانه انتقال
یابند و فرزندان بعنده اقوامشان
خواهند شد.

محوز قانونی این سیاست،
وضع قانونی بومیان افریقایی چونی
که طی آن تعداد سیاست‌پذیرانی که
توانند در شهرهای این کشور کار و کشاور
گشته باشند، مخصوصاً محدود می‌شود، سیاست
که در شهر بخصوص متولد شده
نایاب در آنجا اقامت کند مگر آنکه
در موضعی کارگر باشد و حتی در
صورت هم آنها بعنوان کارگران
به مدت یک سال استخدام شوند

زن سیاست‌پذیری، حتی اگر شوهرش
بعنوان کارگر در شهر باشد، در
که متولد نشده بشیش از ۷۲ ساعت
تواند اقامت گزیند، مگر آنکه او اه
کارگر بیمهانی (عملالله) مستعدنم خانه
شهر استخدام شده باشد، در صورت
که پیش‌بازانگ هزینه، خبرنگار نیویو
کیپتاون، پس از سیاست‌پذیری به نام مستعار
با اثنا عده عمل اورده، به اهارات این قوانین
روی خوار خانواده‌های سیاست‌پذیر مصوبه
می‌برد. با این کفت «قوانين مصوبه



سبت پدری در مساله پرای زن و مرد از
حکم میرای پریز خواست و مشکل، اتفاقاً
گرسنگی مساله پسپار می‌بینی
شیخ در مراجع خود به کشور با آن
ماهیگانی کرد، در زوون گاشته، سازمان
ملک ملل متعدد در دا کا پیشینی کرد
دکه اگر می‌باشد میلیون روزه از مواد غذایی
شیخ در اتفاق های خود از سردار حسنه
شوه اشان نمی‌توانند پذیرانی کنند، داد که بوسیله
لطف چنین ظاهری را یک قوطه چیزی
بداند که عدهن پرانداختن حکومت ملی
پنکلاش است.

مقامات حکومتی در دا کا اظهار
تجاوز پیر حمانه دولت افريقيا جنوبی به
دیگر میان کنند تا مصروف جدید پریز
می‌دارند و اکنون قحطی پنکلاش پیدا می‌
کند، طبق بعضی گزارش‌ها، یارمای از
مدیازار آید، آنان پراحتی با خطر قحطی
مانده خواهند کرد، ولی همکن منظر نزد
پیشند که رعیت شان در دیار گشت از سفر
خود چه تدبیری خواهد اندیشید.

قبله زناشویی داشته باشد یا نه.
قبیله در

مسهترین مسئله پرای زن و مردانی
که در این خوابگاهها اتفاق خواهد گردید،
سیاست است که زندگی آنان را مختلف
نمایند و رفاه اقامت من منقص شد
لکن اگر من به تفاسی (سرزمین)
خود، جاییکه زن و فرزندانم زندگی
برو، در آنجا کاری - نیست که
و سهیه بتوانم زندگی آنان را تأمین
اگر بد عنوان یک کارگر پیمانی به
مرا اجحتم کنم، نمی‌توانم خانواده
به بینم، زندگی پرای ادوارد باتا
تولosh در ۵۳ سال قبل تا کنون
بدقت شده است. وی ازدواج موف
و نسبت به خیلی از سیامیوستان از
باقیه در

بنگلادش، «در پناه خدا و تلفن»



شیخ مجتبی الرحمن، نخست وزیر
دش، پس از هفت هفته اقامت در اروپا،
کشته شده بگشوده باز کرد، باز کشته
در هنگامی روی مدد که - به
دوافقان و خلافان - وجودش در
بلادش سخت مورد نیاز است، زیرا
بینی که زمام را باستان خواهد
داشت و یا هم پیش از استقلال رسید.
و زیرا گذاندن دورهای از گشتن
ویران کنند، در پرچاه هرج و منج
رکه است. شیخ مجتبی، تنها ظهر
تکی و حدت بنتکلاش، در رویه کشته
آن انجام دیک عمل جراحی کیسه صفراء
دین رفت. وی دروان نفاثت را طرف
فته اخیر در زو سپری کرد و پنا
نه یکی از مقامات روسی در سراسر
درور بنتکلاش «دد پناه خدا و تلفن»
ل شد.

اینجه می پرسیو سو و م
سون فوه چرچیه محضوب می شود ترقی
ایت بخشی نیست. در این مدت وزیران
نقامات رسمی حزب شیخ، کلیه تصمیمات
شکلات کار خود را پویا راجح کردند.
حقه پیش، راه با تقدید افرادی
بله در کشور، ظاهر کنند کان دا کا از
خ خواستند حکومتی پرسن کار آورد که
آن تمام اخراج شرکت را شانه باشند.
طرفداران مجتبی به روح و مردمی
اره می کنند که وی در سال گذشت
اث آن شدواتهار می دارند که بقاء محض
بلادش خود یک واقعه تاریخی به شمار
اید. بخلاف ائمه تصدیق کنند که در
حاضر عین چنین تصریح جز شیخ وجود
برد ولی اتفاق می دارند که زمان صرعت
می برود. آنها اظهار می دارند که تیاعی
شاد روبرو توسمه است و می قرسند از
آن فراویش سریع قیمت محصولات غذایی
که با داد و بپادای آشکار وزیران به
همای کشانده شود، و می افزایند به
صورتی این فاجعه بروز خواهد گردید
نه می از بروز خسارت از پیروزی آواره اش
نمی شود. هدایت شکار، اخراج

گرستنکی مسئله بسیار مهمی است
شیخ در مراجعت خود به کشور با آن
اچه می گردید، در زوای کشته شد، سازمان
ملک مطلع نمودند در دادا کا پایتخت پیش
که اگر چند میلیون رساند، این کشور را کرده
را یه مردم پنکلاشنس نرسد، این کشور را
هیای سپتمبر و نومبر - قبل از آنکه
حصول جدید برداشت شود با کسری
لذا مواد غذایی موجود خواهد شد.
اما چون ران یک سو زودت پیدیدار
د و اکنون قحطی پنکلاشنس را تبدید
کنند، طبق یعنی گزارش ها، یارمای از
رگ ها ناشی از گرستنکی بوده است.
همت بروج در مقایسه با سوال گفته شده
باور بر رسمیده است. کمربود بروج در کشور
تلل ملک روسیه اداره: حصول پائیز گذشته

عرابه شيطون

و شيطان کينه آدم را بدل گرفت و گفت: قيم به جلال ذات قدوس
كه نيل آدم را آسوده نخواهم گذاشت.

تمود

عائد صاعقه ناگهاني بود، دكه حکاك پير، عرابه شيطون رفت. تا من برسم رفته بود. همان عرابه شيطون لعنتي که
نست غروب، از کوچه بست قدمگاه سردرآورد و از بازار گذشت و براه كرون رفت. شوم بود، بالري خدا بود و در
قصبه ماجحال يياکرد.

آنها که ديده بودند، قصه سرگردند، جانه ها گرم شده بود، حادله کمپاپ و ديدنني بود، ديدنها يمپير ندیده ها شدند... هيكلش گندنه بود، راتش سياه بود، عيناً ذخل. روی چهار غربال گلتفت و سياه ميلغزید، ينك ملوكه و مامانی، بست گردن ريخته بود، کلاه ترمه، اطلس آبي شده بود و جای هاره شمکله، سرايه هاي گلابتون بدورش ريخته بود. بجای ارس قنده سرخ يك جفت ملکي نازك قد رعننا داشت، از اسلامبول دور گلشه بودند در گفتگوي ميرزا و ملا دوند درباره حاده هيرتا يعني دويند عرابه داشت، روی نير پس از مقباري آسمون و رسئون فرداد يي اسب و آدم، از گلتفت و پروره، بازار را برگرد، قيامت شد. آدم مترسيده، از عقب دود کرد... بازهم دود داد و ايستاد.

زنمه بدی شده بود، جوانها پشم به کلاه حکاك پير نميديدند، حايش رنگ داشت. ييزمه رضا عرضه لويس، همسایه دكه حکاك جون سنت سنتشكن، ميان حرفني دويد و صفائ نفالي را تبره گرد، گفت: «آملا ک سور خواندي، خجال گردي، تو همه دنيا يك عرابه شيطون هست، آتن جهنم برسيد، از خاقان برسيد، از عرق بخت و هناجات استقاد زنجه هست، يفاده هم هست. من خودم ديده ام توی اين

قاض و آدم راه ميرفت؟... جو ميخورد؟... علف ميخورد؟... يا علف و گاه؟... يا مثل سگ استخوان و گوشت؟... و چقدر ميخورد؟... لابد بتجاه من، صدمه، هزارمن، هشتاد هزارمن، خدمان!... يقدر يك دنيا... دوبار شتر بود، اما يتيوهين، مثل وزن حامله روی زمين غلت هيزد، شکمش باز بود و آدمها توی آن اول ميزدند، سه تا چهار تا خيلی بودند، مثل سگ هفت هشت تا بجه تو شکمش بود... يك سبيلو باکلاه باخ ياخري گوچ را گرفته بود، غربال بست شسته جلو بود، سفيد بود، به ميله اهني بسته بود، دو دست را دوطرفن گرفته بود، و به ببور و آنور ميگرداند، وقى ابتداء و لش کرد، ديك جمع زند، ديك دود نداد، شيطان آرام شده بود.

و چه زود راز عرابه گفت شد. مانع حکاك با چشماني زيل از پشت عينك به آن خيره شده بود جون هاق داف غيب گيگفت، اين شيطان بود که عرابه را ميرده، همانچه، زير سريوش آهني، روروسي شيشه جلو، يك شيطان گندنه خوايده بود با سه باريک و دم گلتفت و چشماني آتش و کلاه ترمه مگوله دار و قبقي سرخ خونی و شال سقطل و کلچه پشم خراسان و زلف قجرى وارسى قنده که صدای پيق جق ميداد.

سيلوی پاخ ياخري بامر، سريوش را بلند گرد، يك سيخ از آن تو درآورد و لتكه گرد، بعد سريوش را انداخت که تقر صدا داد، آب خواست، خانه کوئي دود، سطبل اوسا غدير حلبي ساز را گرفت، از جو بالا شارا بپرگرد، سيلو قيف خواست اوسا غدير دود و يك قيف شيطونها شبي صدتا ميزاد، خانه شيطون از محراجي جاه بزرگ آورد جلو عرابه ام باز يخون زد، قلقل درآمد، ييجيد، سوراخ و شد، يخار يخون زد، قلقل درآمد، شيطان بود که ميغزد، حيواني از پس دوده بود، عرق از بجه نصيكت، آن بالا نزد يك آسمون چهارم روی تخت از گوره يند ييکه، دودبزيل و قلقل آب افلاطون شيطانها سر کارشان حاضر باشدند و هر ده را از ياد خدا قوت داره، اول با بزيل و آب ميگرده، آب و بزيل هير يزند تو موتو اوتوق ميشه اول، صدراعظم روم ييکي داشت، يوق ميزد، دود ميگرد و ميدويد، سانتي دو فرسق عربه يك بجه شيطون کوجولي مفتگي بود که نه سه اين و تلب، ييش فرنگي لشک انداخته. يله آملا، کجاي کاري، اول از فولات و لاستيکه، حيسون آشي، آب ميغزد و مل معده و داروين و اکسین و آنسفر جرفهای سر گيجهذا داشت و رقب امامت مسجد بود و در انظار گودتاي ريق، روز يمشمرد عربابار و آتش ميکنه. مگه نديدي دود ميگرد، دوشن حرف را بريد و فريادي: «مؤمن، حلال خدا را حرام نکن، از بزيله، قلقلش هم از آبه، دودبزيل و قلقل آب افلاطون رعن، عين داره و اول فرنگي الف، اگر سوان داشتني ميپيدي که فرنگي عين داره، عين هم مثل بيشت راقص در مسجد بالا، صاف نماز را بيم ريشت آن، و شهابي بعد مسجد ملا شلشور شد، هر ده کچکانه اميد داشتند، رقص تماشاي بجه شيطانها را بيشتند.

هزار سال نماز و روزه لکرده و پنجاه حج رفته را يگردن، داري، برو هيزم جنه، کوله عرجون، عاصکش شيطون، ييش؟ خمرة گفتاد... از هر طرف باشني برا آمد، مجلس بيمخورد و مل معده بنجار از متبر فرود آمد و با صدای بلند شيطان را لعنت کرد که عرابه اش يندگان خدا را بجاههم انداخته است. و دوز بعد همه جا جو افغان که چمهه شيطانهاي راقص در مسجد بالا، صاف نماز را بيم ريشت آن، و شهابي بعد مسجد ملا شلشور شد، هر ده کچکانه اميد داشتند، رقص تماشاي بجه شيطانها را بيشتند. داشت، يوق ميزد تو موتو اوتوق ميشه اول، صدراعظم روم ييکي عربه يك بجه شيطون کوجولي مفتگي بود که نه سه اين و تلب، ييش فرنگي لشک انداخته. يله آملا، کجاي کاري، اول از فولات و لاستيکه، حيسون آشي، آب ميغزد و مل معده و داروين و اکسین و آنسفر جرفهای سر گيجهذا داشت و رقب امامت مسجد بود و در انظار گودتاي ريق، روز يمشمرد عربابار و آتش ميکنه. مگه نديدي دود ميگرد، دوشن حرف را بريد و فريادي: «مؤمن، حلال خدا را حرام نکن، از بزيله، قلقلش هم از آبه، دودبزيل و قلقل آب افلاطون رعن، عين داره و اول فرنگي الف، اگر سوان داشتني ميپيدي که فرنگي عين داره، عين هم مثل بيشت راقص در مسجد بالا، صاف نماز را بيم ريشت آن، و شهابي بعد مسجد ملا شلشور شد، هر ده کچکانه اميد داشتند، رقص تماشاي بجه شيطانها را بيشتند.

(يگدازه ديد در پرانتز گفت) که در قصبه ما نماز و روزه و حج، چون بياز و چندرو و هر چند و فروش ميگذرد، مسلمانان تبل يك گرفتار که گاهي با همته نماز نخوانده يا بد خوانده بودند، اگر مكتبي داشتند بيمتگام مرگت بگفته خودشان دين خدا را ادا ميگردند و ده سال و بيس سال و چندان که هوس ميگردد سال، نماز و روزه و بعده بگذرد، و آنها که كسيوکارشان، نماز خواندن و روزه گرفتن براي بندگان تبل و گرفتار و پولدار خدا بود، البته با هز خوب، کم بروند و فرشتگان حسابتر ميگردند مسلمه گو، ييشمناز محله بالا بير هفتادين ساله که سه زن عقد و چهار صيفه را با سوجهار بسر و دختر در يك خانه ميلكيد و هشتميار باوقاي خود عزرايل دهن گنجي ميگرد و آن سالهای دور وقت به تعريف خودش موي سياه و بازار نماز و روزه را يدست داشت و از قرطيگريهاي نوظهور قد رعننا داشت، از اسلامبول دور گلشه بودند در گفتگوي ميرزا و ملا دوند درباره حاده هيرتا يعني دويند عرابه داشت، روی نير پس از مقباري آسمون و رسئون فرداد زده: «سردم از غصب خدا ترسی، بازیچه شيطان نشانه، لکن دیگر برآورده، گفت: «ای بابا عرابه شيطون یه، اينها که ديدند، حايش رنگ داشت. ييزمه رضا عرضه لويس، فرنگي، فرنگي لاصعب گاوری نجس که بچای براي اينهاي خشکسالی، خجال گردي، تو همه دنيا يك عرابه شيطون هست، آنهاي، ريش هبشه، مثل آب عرق بختوره، شوار نشک يك ميکنه، باتعا و روزه و نماز و ختم و هناجات استقاد آنهاي هست، يفاده هم هست. من خودم ديده ام توی اين

زبون نفیه دیوون برسید، هزار سال نماز و روزه لکرده و پنجاه حج رفته را يگردن، داري، برو هيزم جنه، کوله عرجون، عاصکش شيطون، ييش؟ خمرة گفتاد... از هر طرف باشني برا آمد، مجلس بيمخورد و مل معده بنجار از متبر فرود آمد و با صدای بلند شيطان را لعنت کرد که عرابه اش يندگان خدا را بجاههم انداخته است. و دوز بعد همه جا جو افغان که چمهه شيطانهاي راقص در مسجد بالا، صاف نماز را بيم ريشت آن، و شهابي بعد مسجد ملا شلشور شد، هر ده کچکانه اميد داشتند، رقص تماشاي بجه شيطانها را بيشتند. داشت، يوق ميزد تو موتو اوتوق ميشه اول، صدراعظم روم ييکي عربه يك بجه شيطون کوجولي مفتگي بود که نه سه اين و تلب، ييش فرنگي لشک انداخته. يله آملا، کجاي کاري، اول از فولات و لاستيکه، حيسون آشي، آب ميغزد و مل معده و داروين و اکسین و آنسفر جرفهای سر گيجهذا داشت و رقب امامت مسجد بود و در انظار گودتاي ريق، روز يمشمرد عربابار و آتش ميکنه. مگه نديدي دود ميگرد، دوشن حرف را بريد و فريادي: «مؤمن، حلال خدا را حرام نکن، از بزيله، قلقلش هم از آبه، دودبزيل و قلقل آب افلاطون رعن، عين داره و اول فرنگي الف، اگر سوان داشتني ميپيدي که فرنگي عين داره، عين هم مثل بيشت راقص در مسجد بالا، صاف نماز را بيم ريشت آن، و شهابي بعد مسجد ملا شلشور شد، هر ده کچکانه اميد داشتند، رقص تماشاي بجه شيطانها را بيشتند.

عاصکش شيطون بهاره و اوساي صدهزار شيطون، شيطون باهمي مثل خبر تيزه، و اوساي صدهزار شيطون، شيطون باهمي اهن و تلب، ييش فرنگي لشک انداخته. يله آملا، کجاي کاري، اول از فولات و لاستيکه، حيسون آشي، آب ميغزد و مل معده و داروين و اکسین و آنسفر جرفهای سر گيجهذا داشت و رقب امامت مسجد بود و در انظار گودتاي ريق، روز يمشمرد عربابار و آتش ميکنه. مگه نديدي دود ميگرد، دوشن حرف را بريد و فريادي: «مؤمن، حلال خدا را حرام نکن، از بزيله، قلقلش هم از آبه، دودبزيل و قلقل آب افلاطون رعن، عين داره و اول فرنگي الف، اگر سوان داشتني ميپيدي که فرنگي عين داره، عين هم مثل بيشت راقص در مسجد بالا، صاف نماز را بيم ريشت آن، و شهابي بعد مسجد ملا شلشور شد، هر ده کچکانه اميد داشتند، رقص تماشاي بجه شيطانها را بيشتند.

عاصکش شيطون کوجولي مفتگي بود که نه سه اين و تلب، ييش فرنگي لشک انداخته. يله آملا، کجاي کاري، اول از فولات و لاستيکه، حيسون آشي، آب ميغزد و مل معده و داروين و اکسین و آنسفر جرفهای سر گيجهذا داشت و رقب امامت مسجد بود و در انظار گودتاي ريق، روز يمشمرد عربابار و آتش ميکنه. مگه نديدي دود ميگرد، دوشن حرف را بريد و فريادي: «مؤمن، حلال خدا را حرام نکن، از بزيله، قلقلش هم از آبه، دودبزيل و قلقل آب افلاطون رعن، عين داره و اول فرنگي الف، اگر سوان داشتني ميپيدي که فرنگي عين داره، عين هم مثل بيشت راقص در مسجد بالا، صاف نماز را بيم ريشت آن، و شهابي بعد مسجد ملا شلشور شد، هر ده کچکانه اميد داشتند، رقص تماشاي بجه شيطانها را بيشتند.

هولوویزیون

نوشته: مایکل فراین

پاورقی جدید

ترجمه رشیده

-۲-

«جف پاتن پیر»، دهقان سیاه پوست، با پایپون خود ورمی رفت. انگشتانش می‌لرزید و پنهان درست کرده بود. بلند و آهار خورده‌اش به گلوبیش فشار می‌آورد. انسان پس از می‌یا چهل سال زندگی ساده، دیگر حوصله این نوع شیک پوشیها را از دست می‌دهد. سالی یک یا دویار باید به چشم عروسی دوستان و آشنايان برود که در آنصورت سکن است لباس شیک پوشید؛ اما بهمراه کلی این لباسی زیبا و قشنگ فقط بر دیوارهای اتاق اویزان می‌مانند و معمولاً به خود بیدها می‌روند. «جف پاتن» در این امرسایقه داشت. در تمام مدت زندگی زناشویی پیش از دوازده بار پیراهن آهار خورده نپوشیده بود. ایام تختخواب کثراش اتفاق نداشت. در چشم روزی دشته بار باز وسایل اطمینان را از خود برد و پیش از خواب خود را در گوشش گرفت. پیش از این دندهش را که باید سایه‌های پیش از خود را از لای خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود. این پایپون لعنتی را چه‌چوری کرده بیرون می‌چریدند و چنان زد تا او پایپون را براش کرده بزند. این وضع برای هر دوی آنها ناگوار بود و می‌بایستی زیاد روی آن کار کنند. استخوانهای «جف» صدای کرده، زانویش درد گرفته بود، و تازه بعد از این کشترارهای سیز می‌زد. نوار بازیک راه از لای پیش از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود. این پایپون براش بینند. پیش از دندهش را که باید سایه‌ای را از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود. این پایپون براش بینند. پیش از دندهش را که باید سایه‌ای را از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود. این پایپون براش بینند. پیش از دندهش را که باید سایه‌ای را از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود. این پایپون براش بینند. پیش از دندهش را که باید سایه‌ای را از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود.

بالای بند گشتن اویزان شده بسوزد و در آن قسمت که جوایپایش جمع شده بود منظره‌ای ناجور درست کرده بود. اینگشتانش می‌لرزید و پنهان در این می‌گردد. سنجابهای علی‌پای‌بادی‌بادام گشتند و پرندگان روزی درختان از یک شاخه بشاخه نیک‌نمی‌پریدند. چنگل درختان کاج چون دریانی می‌سیابد. رنگ در سمت چپ گشته شده بود. در لایه‌ای گشترارش گفت، «مثل اینکه باید همینطور هم باشد. آنها خانه‌های چوبین، مثل خانه جف، که به دهقانان سیاه پوست سهم پیکر تعلق داشت پر اکنده بود. این پایپون لعنتی را چه‌چوری کرده بیرون می‌چریدند و چنان زد تا او پایپون را براش کرده بزند. این وضع برای هر دوی آنها ناگوار بود و می‌بایستی زیاد روی آن کار کنند. استخوانهای «جف» صدای کرده، زانویش درد گرفته بود، و تازه بعد از این کشترارهای سیز می‌زد. نوار بازیک راه از لای پیش از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود. این پایپون براش بینند. پیش از دندهش را که باید سایه‌ای را از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود. این پایپون براش بینند. پیش از دندهش را که باید سایه‌ای را از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود. این پایپون براش بینند. پیش از دندهش را که باید سایه‌ای را از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود. این پایپون براش بینند. پیش از دندهش را که باید سایه‌ای را از خود بدمید و تعلق داشت، پر اکنده بود.

...

چشمانش دوید و هیجان نفسش را بند آورد: «ای مسیح!» همان صدای ضعیف بلندشده: «جف... اوهوی، جف!»

جف تکان خورد: «چیه، عزیزم؟» «چه می‌کنی؟»

— هیچ دارم تماشا می‌کنم. داشتم به همه چیز فکر می‌کردم.

زن گفت: — خوب بود می‌رفتی و اتوموبیل را می‌اوردم.

— بله، همین حالا، عزیزم.

در حالیکه پهستی روی پای لکش می‌شلید به طرف کاراژ روان شد، مه چوچه که پرهای محمد داشتند توی حیاط ولو بودند. چوچه‌ها را یا دزدیده یا کشته بودند، اما این چوچه‌های محمد پر به تنی چان سالم به در برد بودند. در حقیقت از خوشبختی او یو، زیرا این موجودات عجیب همه سعوم حیاط را بازی زن را گرفت. او را احسته از اتاق بزرگ و بمنظرهای اطراف نگاه می‌کرد. چهل و پنج سال بود که در این زمین‌ها می‌زیست. آنها را با محبتی ناگفته‌ی دوست می‌داشت، به آن حد که فردی کشورش را دوست دارد. افتاد داغ بود، یخهای این چوچه‌ها هم به تنی حساسیت‌چهارشده بودند. جف حس کرد به نوعی بیماری گرفتار آمداند و منتظر بود که هر سه بهزادی بیرون نمایند.

کاراژی که اتوموبیل فورد مدل تی در آن قرار داشت، سایبان علی‌پای بود که باز کرد و زن را توی که چهار طرف آن نصب شده بود قرار گرفته بود. این سایبان درزمانی بنا شده بود که داشتن اتوموبیل نوعی تجمل به شمار می‌رفت و علیرغم باد و باران سیل آسا هنوز پایپر جا مانده بود.

جف، هندل را تنظیم کرد، سنجینی‌اش را روی آن قرار داد. موتور یاسنای پیپ و ترق و تروق روشن شد و از رادیاتور تا چراغ عقب آن به لرزه در آمد. جف پشت فرمان نشست و پا را روی پدال هندل پیش داد. سروصدای خود پیش از این سادگیها فراموش کند. حتی خود چف نیز از این ضربه گیری و منکر بود. در این اوخر پیغماون هم شده بود. پیوسته با خودش حرف می‌زد، با وجودیکه می‌کوشید اینرا مکنون نگهاره، حس می‌کرد دارد شجاعتش را از دست می‌دهد. شبهایا شنیدن کوچکترین صدای ناشائی می‌وختند. روزها چرات نمی‌کرد از دوریون خانه زیاد دور شود. بعضی اوقات بیجهت می‌لرزید و احساساتی چون امواجی سرد وجودش را در عرض دو سال به این سادگیها اتوموبیل آمده و با سروصدای روی چاده خاکی پیش میرفت. چنی شق و رق نشسته بود و کلاه خنده‌آوری را هم به معاشریش منجذب کرده بود. چشمان ناینایش توی کاسه‌اش خیلی درشت و سفید بینظر می‌رسید. چف ناگهان صدای زن را شنید و سرش را کج کرد تا بشنوید چه می‌کوید. زن گفت: «از پایین خانه دالیامور رد نشده‌ایم؟»

چف گفت: نه، هنوز نه.

— حتی خیلی آمده می‌رانی.

— عزیزم، می‌خواهم وقت بکنند.

مسکوت. مقداری بخار از س رادیاتور به هوا پرید. بخار موتور روزی س کاپوت موج می‌زد. حدود نیم میل دیگر مانده بود تا به خانه دالیامور برسند. لحظه‌ای بعد چنی گفت: جف، راست بگو، نمی‌ترسی؟

— نه، عزیزم، نمی‌ترسی.

— قرارمان را که فراموش نکرده‌ای؟ حتی‌اید برویم.

قطرات شفاف عرق روی پیشانی چف را پوشاند. چشمانش کرد شد، مه‌هایش به هم خورد، و نگاهش روی چاده متوجه کردید. با صدائی لرزان گفت: نمی‌دانم، شاید تنها چاره همین باشد.

— آها.

چند مرغ و خروس که روی چاده نوک می‌زندند. زدنده با شنیدن غرش اتوموبیل پا به فرار گذاشتند. بعضی بال گشودند و بعضی زیر بوتها پنهان

از ادبیات سیاهان امریکا به انتخاب: جان‌هنری کلارک

آرایش برای سفر...

نوشته آرناؤ بو نمپز
ترجمه عبدالحسین شریفیان

درباره نویسنده:

آرناؤ بو نمپز Arna Bontemps به سال ۱۹۰۲ در لویزیانا به دنیا آمد و در کالیفرنیا بزرگ شد و به تحصیل پرداخت. در اوان بیست سالگی به شهر نیویورک آمد تا به جنبش جدیدی که رنسانس سیاهپوستان نام گرفته بود بپیو نادد. چندین کتاب داستان و شعر و پیش از دوازده کتاب ویژه کودکان و نوجوانان نوشته است. از کتابهای او، «شعر سیاهپوستان» (۱۹۴۹)، «کتاب داستانهای عالمیانه سیاهان» (۱۹۵۸)، «مد سال آزادی سیاهپوستان» (۱۹۶۱)، «شعر سیاهان آمریکائی» (۱۹۶۴) و «همه‌جا، جز اینجا» (۱۹۶۶) که با گفکر چاک‌گو تروی نوشه است مشهورند. مدت بیست سال کتابدار دانشگاه فیلک بود.



گفت و لرزش شدیدتر شد. صدای خوبی بود، همه چیز خوب بود، یعنی این اتوموبیل کند هنوز هم راه می‌رفت و برای این مسافت قابل اطمینان بود. اتوموبیل را در همان راهی که چون اثر مداد می‌مانست هدایت کرد و آهسته و با احتیاط بسیار رودخانه رفت. فورد با غرش و سروصدای زیادی در پنهان صحراء‌ای سرسبز چلومی رفت. هنگامی که به‌اوین سرآشیبی داشت مرتضی پنهانی که در لرزش آشنا پیکر چف را در نوردید. بی اختیار با خود اندیشید که پنهانی‌ها چه خوب سبز و شاداب شده‌اند. معنی این حرف را هم خوب می‌دانست: چهل و پنج بار با دستان خودش کاشته بود. درست است که حدود دوازده استر را پس این کار گذاشتند است، اما هم‌اش تعصیم ایستون «استیون سون» پس ساحب زمین، بود. سرگرد استیون سون عقیده‌جیبی داشت. پاسخ نداد، ولی لنگان به درون خانه آمد و او معتقد بود که دهقان سه‌گیر در یک منطقه‌زین می‌گشایی باید با یک استر کارکند. عقیده زیان و بعد از پلکان رد کرد و به پیطای اورده. آهسته اوری بود، استر را از زور پر کاری ملاک می‌کرد، لیکن پیش‌مرد سخت به این عقیده پای بند بود. چف کرد که به نوعی بیماری گرفتار آمداند و گفتش کنیم.»

چف به عنوان موافق گفت: «راست می‌گویی. قفل کردن لازم نیست.»

چف در اتوموبیل را باز کرد و زن را توی آن نشاند. و باز پیله‌زه افتاد: یا مسیح! چنی گفت، «در راه کم قفل کنیم!» ایستادن. گونی اکنون که نشانه ایستادن، و باز پیله‌زه افتاد: یا مسیح! چنی گفت: «در مه نیست. چف نمی‌گذرد پس ایشان را خود بدمید.

— نمی‌دانم.

— نکنه می‌ترسی، چف؟

— نه، عزیزم، نمی‌ترسی.

در راه پشت فرمان نشست و پا را روی پدال هندل پیش داد. سروصدای خود چف نیز از این ضربه گیری و منکر بود. در این اوخر پیغماون هم شده بود. پیوسته با خودش حرف می‌زد، با وجودیکه می‌کوشید اینرا مکنون نگهاره، حس می‌کرد دارد شجاعتش را از دست می‌دهد. شبهایا شنیدن کوچکترین صدای ناشائی می‌وختند. روزها چرات نمی‌کرد از دوریون خانه زیاد دور شود. بعضی اوقات بیجهت می‌لرزید، شاید همیکرد، شاید بسیار اسما هنوز پایپر جا مانده بود.

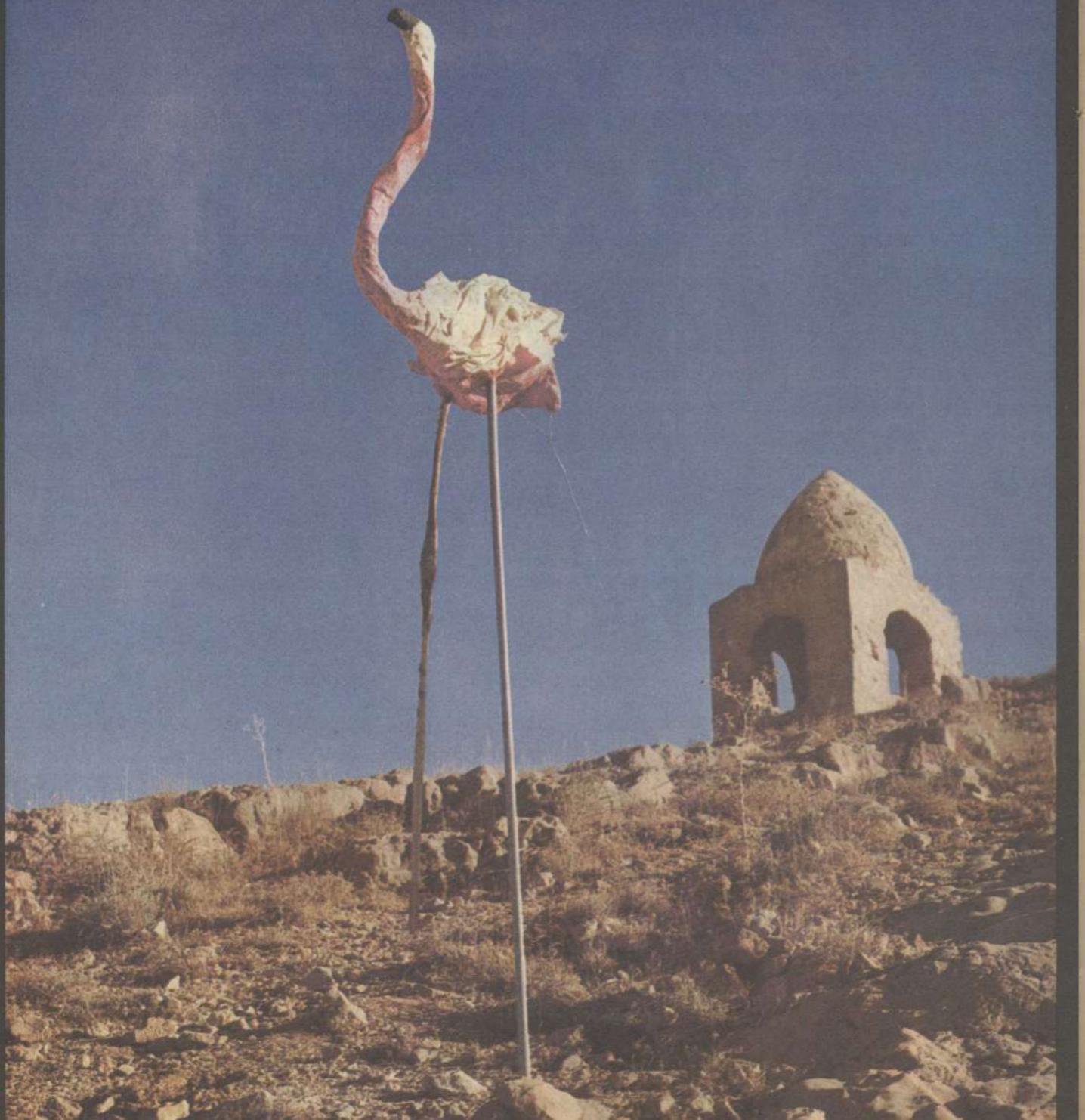
چف، هندل را تنظیم کرد، سنجینی‌اش را روی آن قرار داد. موتور یاسنای پیپ و ترق و تروق روشن شد و از رادیاتور تا چراغ عقب آن به لرزه در آمد. جف پشت فرمان نشست و پا را روی پدال هندل پیش داد. سروصدای خود چف نیز از این ضربه گیری و منکر بود. در این اوخر پیغماون هم شده بود. پیوسته با خودش حرف می‌زد، با وجودیکه می‌کوشید اینرا مکنون نگهاره، حس می‌کرد دارد شجاعتش را از دست می‌دهد. شبهایا شنیدن کوچکترین صدای ناشائی می‌وختند. روزها چرات نمی‌کرد از دوریون خانه زیاد دور شود. بعضی اوقات بیجهت می‌لرزید، شاید همیکرد، شاید بسیار اسما هنوز پایپر جا مانده بود.

قطرات شفاف عرق روی پیشانی چف را پوشاند. چشمانش کرد شد، مه‌هایش به هم خورد، و نگاهش روی چاده متوجه کردید. با صدائی لرزان گفت: نمی‌دانم، شاید تنها چاره همین باشد.

— آها.

چند مرغ و خروس که روی چاده نوک می‌زندند. زدنده با شنیدن غرش اتوموبیل پا به فرار گذاشتند. بعضی بال گشودند و بعضی زیر بوتها پنهان

تھاتھا در تلویزیون و رادیو



خود را، مثل اشکال توی رویا، ناگهان از دست دادند. اندیشه‌ای جوراچور به شیوه‌ای ایلهانه و وحشیانه در سرش اجتماع کرده بودند، مثل ماهیهای کوچولو و نایبناشی که در آب غاری زرف گرفتار ایند. افکار مجدد دست پهمله زدند. چف گیج شد، به شدت لرزید و به سوی زنش برگشت:

— چنی، این کار از من ساخته نیست. نمی-

توانم.

صدایش به طرز ترجم انگلیزی لرزان و شکسته بود، اما زن گویی نمی‌شنبد. آثار اندوه از رخشارش کاملاً زدوده شده بود. راست نشسته بود، چشمان نایبناش بیش از حد فراخ و وحشتناک به نظر می‌رسید. پسومت سیاه و درخشندۀ اش تیره و کدر شده بود. چون پنده‌ای لاغر و گرسنگی کشیده، استخوانی و سرد شده بود، اکنون، بعد از آن همه رینها و شکمها و اندوهی که به خاطر جدائی از آنچه دوست می‌داشت تحمل کرده بود، هیچ رنج و اندوهی احساس نمی‌کرد. در دریای افق‌کارش غوطه‌ور بود، و حتی صدای چف در گلوشی گور کرد؛ چشمانت

تیره شد، او می‌ترسید که چنی از همان چیزی صحبت کند که او از صبح تا به حال به آنها می‌اندیشید. اکنون که بیش از هر چیز به صبر، حوصله و تعمق نیاز دارد، این زن او را نوبید می‌کرد. اکنون می‌خواست پا را عقب بکنار، حال

آنکه این موضوع دیگر به فکر کردن نیاز نداشت. یکبار دیگر به آن تصمیم در دنک می‌اندیشید. چف می‌دانست که تامل دیگر جایز نیست. گفت: «طبق نقشه‌ای که طرح کرده‌ام عمل می‌کمیم. این چیزها برای ما دیگر وجود ندارد.»

چف به احتمالات ایندنه، به کشت و زرع، آنهم با آن پائی که هر هفت بیشتر او را می‌آزارد می‌اندیشید. ممکن بود بد هم به یک مصیبت دیگر دچار شود، یعنی مثل همین یکی که پایش را لگ کرد. چهسا آن دیگر او را بکشد. یا حداقل او را بیچاره و ناتوان بکند. چف دهانش را برای نفس کشیدن باز کرد: «خدایا، سسیعا!» او نمی‌توانست فک کند که روزی چون طفلی ناتوان و بیمار سریار چنی بشود. چنی خودش ناتوان و نایبنا بود.

atomobil با نهره‌ای کرکنده کار می‌کرد و

پیخار بیشتری از سر رادیاتور بیرون می‌جهسد. چف حس کرد که از یک سرپالانی کوچک بالا می‌می‌روند. یک لحظه بعد جاده به پیچ تندي پیوست و سطح رودخانه را پائین پا دید.

چفا؟

صدای آب می‌آید؟

آها، خودش است.

خوب، از کدام راه می‌روی؟

— از این راه. رودخانه تا مسافت زیادی با

جاده موافق است. زن اندکی مکث کرد. بعد گفت:

«کسی تنتنتر برو.»

اب در پست رودخانه می‌فریید. رودخانه حدود پیچاء یا شمشت پا پسانینتر از جاده قرار داشت. بین جاده و رودخانه یک سرآشیب تندی قرار گرفته بود. آب می‌فرید و دیوانه‌وار می‌باشد. می‌گرد. مثل اطفال با صدای بلند می‌کشیدند

تاکنون نیاموخته بود چگونه گریاش را فربخورد.

اندام پریشش پهختی تکان می‌خورد و بینظر می-

رسید که دیگر نمی‌تواند این اندوه شدید را تحمل

کند. چف با اندوه و پریشانی گفت: «چیست،

عزیزم؟ چرا اینطور گریمه می‌کنی؟ زن گفت:

«دارم فکر می‌کنم.»

پس حالاً داری می‌ترسم، اینطور نیست؟

— چف، یادت باشد که نششه را چه چوری طرح کردیم. همانطور که گفتیم باید بکنیم. دلیرانه و با شهامت.

آها!

مغز چف از کار افتاده بود. اشیا حقیقت

چف چیزی نگفت، و چنی مجدداً صورتش را لای دستپایش پنهان کرد.

آنکه بالای سر رسیده بود و بر جاده مال رو، بر علفهای پژمرده و شفته و بر اتوموبیل پرسود صدا بهشت و طالمانه می‌تابید. دست چف، که فرمان را گرفته بود، از عرق خیس شده بود، پیشانی اش می‌درخشید. لبهاش چف از هم باز شده و دهانش بهشکل و ریخت ناشاخته‌ای درآمد بود. صورتش به صورت مردمی می‌مانست که سوخته باشد.

لیکن دوران شکنجه‌ها پایان می‌یافتد. قیافه‌اش آرام شد و یزنش گفت: «گریه ندن، عزیزم، قوی‌دل باش، ما تایید شجاعتمان را از دست بدیم.» چنی تا چند تایید ساکت ماند و بعد گفت: «چف، تو فکر می‌کنی که ما حتماً باید این کار را بکنیم؟ تو فکر می‌کنی این کار صحیح است؟

صدای چف در گلوشی گور کرد؛ چشمانت تیره شد، او می‌ترسید که چنی از همان چیزی صحبت کند که او از صبح تا به حال به آنها می‌اندیشید. اکنون که بیش از هر چیز به صبر، حوصله و تعمق نیاز دارد، این زن او را نوبید می‌کرد. اکنون می‌خواست پا را عقب بکنار، حال

انکه این موضوع دیگر به فکر کردن نیاز نداشت. یکبار دیگر به آن تصمیم در دنک می‌اندیشید. چف می‌دانست که تامل دیگر جایز نیست. گفت: «طبق نقشه‌ای که طرح کرده‌ام عمل می‌کمیم. این چیزها برای ما دیگر وجود ندارد.»

چف به احتمالات ایندنه، به کشت و زرع، آنهم با آن پائی که هر هفت بیشتر او را می‌آزارد می‌اندیشید. ممکن بود بد هم به یک مصیبت دیگر دچار شود، یعنی مثل همین یکی که پایش را لگ کرد. چهسا آن دیگر او را بکشد. یا حداقل او را بیچاره و ناتوان بکند. چف دهانش را برای نفس کشیدن باز کرد: «خدایا، سسیعا!» او نمی‌توانست فک کند که روزی چون طفلی ناتوان و بیمار سریار چنی بشود. چنی خودش ناتوان و نایبنا می‌گرد.

جاده هموار و سرخ گون شد و چف از بوی هوا دانست که به رودخانه نزدیک می‌شوند. او می‌توانست سرپالانی را که جاده از آن می‌گذشت و موازی رودخانه بود بینند. چند لحظه بعد چنی به چف تکه زد و گفت: — فکر می‌کنی که چند عدد پنهانه حاضر داریم؟

چف موقع محاسبه ابروها را درهم کشید و

پنهانه بینند. چند تا بود؟

— پارسال چند تا بود؟

— بیست و هشت تا. این چیزها را برای چه می‌پرسی؟

چنی آهسته گفت: دارم فکر می‌کنم.

— مگر چه فرقی می‌کند؟ چه کم داشته باشیم

و چه زیاد، خواه ناخواه موقع محاسبه به این استیون سون پیر بدھکار می‌شونم. خیلی طول کشید

تا این را فرمیدیم.

چنی به این حرفها گوش نمی‌کرد، او در

اندیشه خلسله مانندی فرو رفته بود. لبهاش گره خورده بود. لبائش را از تو می‌جوید و دستهای

گره‌دارش را می‌مالید. ناگهان به جلو خشم کشید،

صورتش را در میان دستانش گرفت و گریست. با

صدای خشم و بلند می‌گریست، صدایی که به

صدایی که بهم خوردن ساقه‌ای علف خشم می‌شماست

می‌گرد. مثل اطفال با صدای بلند می‌گریست زیرا

تاکنون نیاموخته بود چگونه گریاش را فربخورد.

اندام پریشش پهختی تکان می‌خورد و بینظر می-

رسید که دیگر نمی‌تواند این اندوه شدید را تحمل

کند. چف با اندوه و پریشانی گفت: «چیست،

عزیزم؟ چرا اینطور گریمه می‌کنی؟ زن گفت:

«دارم فکر می‌کنم.»

پس حالاً داری می‌ترسم، اینطور نیست؟

— من نمی‌ترسم، چف. دارم فکر می‌کنم که

همه چیز را باید مینمی‌جور بگذرانیم و بگذرانم.

همه چیزهایی که به آنها خود گرفته بودیم و علاقه

داشتیم. خیلی غصه دارد.

شدن. یک پرنده آبی رنگ از روی درخت متوجه یک سنجاب شده بود. چف به سرعت اتسو می‌بیند از خود رفته تا به نزدیک خانه دالیا رسید. بعد، از سرعت کاست. خانه دالیا را تباید خانه نامید، بلکه ساختن یک مغازه متوجه بود که آنرا به صورت منزل درآورده بودند. آن خانه نزدیک جاده زیر یک درخت کنار سیاه پنهان شده بود. دالیا که زنی هوچی و سخن پیش، و هم سن و سال چنی بود در آن خانه می‌زیست. مالیات سال بود که در آنجا زندگی می‌کرد و مالیا بود که موره بیمه‌ری زنی چون چنی واقع شده بود. دالیا در جوانانی خوشحالتر، پاشتر، سفیدتر و شیطانتر از حالا بود، رفارت را باز شور کرده بود و بجهه‌های زیادی داشت، نام خوبی نداشت. وقتیکه از برایر آن خانه رد شدند، چف گفت: دالیا پیره آنجاست.

— چه می‌کنند؟

— دم در نشسته است.

— ما را می‌بینند؟

چف گفت: — آها، پایستی.

«چنی» احسان سبکی کرد. خوشحال شده بود، چون فرمید که دشمن قدیمی اش او را با پهترین لباسپایش دیده است. چنی فکر کرد که فقط همین وسیله است که این عفیته را نازاری و غصه‌دار می‌کند. اگر پنهانه سکته می‌کند، دالیا عفیته ای این حق اوست. این است سزای همان روزهای است و شیطنتها او را نهادند. این سزای همان روزهای شرارتی است که دندهای در دهان داشت و نیشش را برای چف باز می‌گرد.

جاده هموار و سرخ گون شد و چف از بوی

می‌توانست سرپالانی را که جاده از آن می‌گذشت

و موازی رودخانه بود بینند. چند لحظه بعد چنی

به چف تکه زد و گفت: — فکر می‌کنی که چند عدد

پنهانه حاضر داریم؟

چف موقع محاسبه ابروها را درهم کشید و

پنهانه بینند. چند تا بود.

— بیست و هشت تا. این چیزها را برای چه می‌پرسی؟

پایان

بر نامه های هفتگی تلویزیون و رادیو

از پنجشنبه ۳۰ شهریور ماه
تا چهارشنبه ۵ مهر ماه ۱۳۵۱

تلویزیون

بر نامه اول (شبکه)

بر نامه دوم

بر نامه مرکز استانها

تلویزیون آموزشی

تلویزیون آمریکا

رادیو

بر نامه اول

بر نامه دوم



روی جلد: جلوه‌ای از ششمین جشن هنر
شیراز
قسمتی از صفحه آرامی کوه‌های هفت تن برای
اجرای تئاتر دیلن
اسلاید رنگی از: بهمن جلالی

- در این قسمت می‌توانید:
- ۱- شنیدنی‌هایی از چهره‌های آشنا
 - ۲- کیفیتیان
 - ۳- دو عکس زیبا از بالای زمین
 - ۴- گفتگویی با بروزیر و کیلی
 - ۵- شرح و جدول کامل برنامه‌های
رادیو و تلویزیون

دو غن ایرانی

از فرمودگی تسبیل شما جلوگیری میکند.



برنامه‌های اول شبکه

پنجشنبه ۳۰ شهریور

- پخش اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۴ موسیقی ایرانی
- ۱۵ اخبار
- ۱۶ روزهای زندگی
- ۱۷ خارج از محدوده
- ۱۸ کودکان
- ۱۹ سازش با سرخ پوستان
- ۲۰ غرب وحشی
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۲ اخبار
- ۲۳ فیلم سینمایی
- ۲۴ روز دهنهان
- ۲۵ فوتبال
- ۲۶ چارل

● معرفی برنامه‌های تلویزیون

۱۸/۳۵ ورزش

۱۹ آیا نبو

۲۰ درستادهای شروع

تماشایان برگشتی با اجرای کردند گروهی

پس از آن مسابقه مبارز و پیروز از جرا

سی شو:

۲۱/۳۵ سرمه‌دان

۲۲/۳۵ مادریک

۲۳/۳۵ اخبار

۲۴/۳۵ اخبار

۲۵/۳۵ مادریک فرمادن

۲۶/۳۵ اخبار

۲۷/۳۵ مادریک از طرفداران

۲۸/۳۵ خلوص نیت دوستی، دشمنان پرسن

۲۹/۳۵ ریچارد را بمحض داشته از شورشی

۳۰/۳۵ آنها سرموریس و سی دارد و سیله قتل

۳۱/۳۵ سرمه‌دان پرنس چارلز بکاهد و هم به

۳۲/۳۵ اسناد مجرمانه‌یی که از خیانت او در

۳۳/۳۵ نزد سرمادیریک است دست یابید.

بازیگران: راجر مور - رابرت بران

کارگردان: آرتور کارپتری

سرمه‌دان: سرمه‌دان

مادریک: مادریک

پرنس: پرنس

خلوص: خلوص

ریچارد: ریچارد

آنها سرموریس: آنها سرموریس

سرمه‌دان: سرمه‌دان

پرنس: پرنس

چارلز: چارلز

بکاهد: بکاهد

همسر: همسر

بران: بران

برنامه دوم

پنجشنبه ۳۰ شهریور

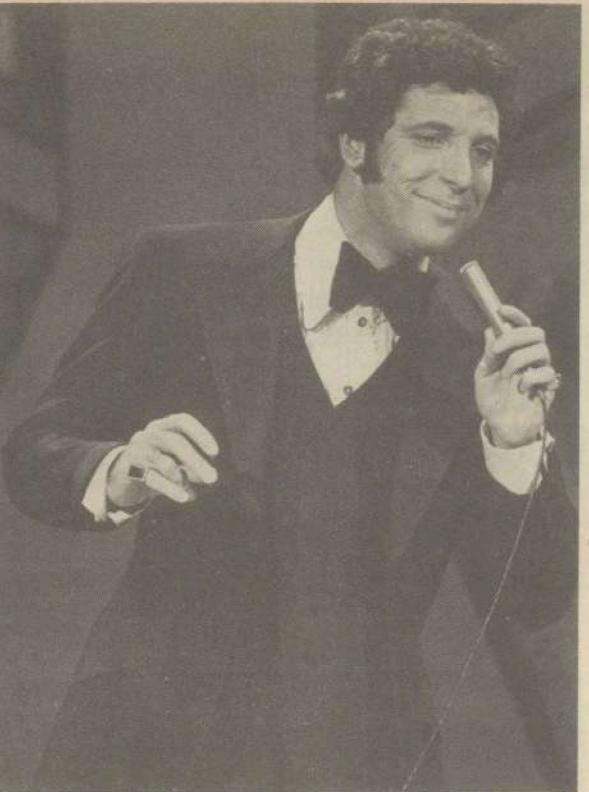
- ۱۹/۴۴ اخبار
- ۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی
- ۱۹/۵۵ کمدی کلاسیک
- ۱۹/۵۵ ماجراهای داغ
- کارگردان: ادوارد برندی

● جمعه ۳۱ شهریور

- ۱۹/۴۴ تام جوز
- ۲۰/۱۰ راه آهن
- ۲۱ رویدادهای هفت
- ۲۱/۳۰ اخبار
- ۲۲/۰۵ تسبیح شدگان
- ۲۲/۵۵ در آمدی بر حکمت معنوی

● شنبه ۱ مهر

- ۱۹/۴۴ اخبار
- ۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی
- ۱۹/۵۵ کمدی کلاسیک
- ۱۹/۵۵ ماجراهای داغ
- کارگردان: ادوارد برندی
- بعضی از اقایان و قیسی که همسرانشان برای چند روزی خانه را ترک می‌کنند بهتر یا سیمه‌مانی می‌روند، با وضع ناسامانی روپرتو می‌شوند، دست و پای خود را کم می‌کنند و گاه از هول حالم تو دیگر می‌افتدند یکی از این اتفاقات جالب‌وگرفتاریهای یک مرد زن‌دار تنها را در فیلم کمدی کلاسیک یا نام «ماجرای داغ» ببینید و قصارت کنید که اقایان بدون خانسیابیان چه کارها که نمی‌کنند و چه در درسها که درست نمی‌کنند.
- ۴۰/۱۵ ایران زمین
- ۴۰/۴۰ هنر انسانی
- ۴۱/۰۵ مسابقه جایزه بزرگ
- ۴۱/۳۰ اخبار
- ۴۲/۰۵ چشمای زیای آگاتا
- ۴۲/۳۰ فیلم سینمایی



تام جوز

● یکشنبه ۲ مهر

- ۱۹/۴۴ اخبار
- ۱۹/۴۰ وارته
- ۲۰/۱۰ هنرهای تصمیم
- ۲۰/۳۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱ قرن یست و یکم
- ۲۱/۳۰ اخبار
- ۲۲/۰۵ چشمای زیای آگاتا
- ۲۲/۳۰ تاتر

● دوشنبه ۳ مهر

- ۱۹/۴۴ اخبار
- ۱۹/۴۰ کانون خانواده
- ۲۰/۰۵ تقالی
- ۲۰/۳۵ مبارزان
- ۲۱/۳۰ اخبار
- ۲۲/۰۵ چشمای زیای آگاتا
- ۲۲/۵۰ فیلم مستند

● سهشنبه ۴ مهر

- ۱۹/۴۴ اخبار
- ۱۹/۴۰ در سرزمین‌های دیگر
- ۳۰/۰۵ ری راز هفته
- ۳۰/۳۵ گلزارگاه
- ۲۱ وارته
- ۲۱/۳۰ اخبار
- ۲۲/۰۵ چشمای زیای آگاتا
- ۲۲/۵۰ راهی بسوی آینده

● چهارشنبه ۵ مهر

- ۱۹/۴۴ اخبار
- ۱۹/۴۰ دکتر بن کیسی
- ۱۹/۴۰ «یک هیجان قلبی بسام عشق»
- کارگردان: مارک ریدل

شبای تهران



نقاشی

● روزگار پوپ

● چهارشنبه - ساعت ۲۰/۳۰

● موسیقی کلاسیک

در برنامه موسیقی کلاسیک این هفته دوثری فلوت و پیانو توسط روزگار پوپ نوازنده فلوت به راهی‌پیانو، النا پوف آثاری از البروسل، الیویه‌میان، ادکار وارز و فرانک‌مارتن اجرا می‌کنند.

بازیگران: ویشنست ادواردز، کاری دست میزند، و قصد دارد بجه را هم بدیگری بسیارند، بدون اینکه به سرنشت و آینده او فکر کنند ولی تولد نوزاد کوچولو تغییرات شکری که نمی‌توانند از عهدہ انجام آن برآیند و جرات بازگو کردن حقیقت را بوجود می‌آورد که بکلی وضع را بهم میریزد، به این شکل که در فیلم هم ندارند چون می‌ترسند و چه خود را در نزد دیگران باز بین ببرند، و بخاطر «یک هیجان قلبی بسام عشق» از جمجمه دکتر بن کیسی خواهید دید. بازیزند، خانم لیدیا یکی از همین افراد است که بمحاطه فرزندی که در شکم دارد، تصمیم به ازدواج یا دکتر همکارش را که پدر بجه است دارد در حالیکه هیچگونه توانقی بین آنها نیست فقط برای حفظ ظاهر و آبرو به چنین

● موسیقی کلاسیک

در برنامه موسیقی کلاسیک این هفته دوثری فلوت و پیانو توسط روزگار پوپ نوازنده فلوت به راهی‌پیانو، النا پوف آثاری از البروسل، الیویه‌میان، ادکار وارز و فرانک‌مارتن اجرا می‌کنند.

شنیدنی‌های از چهره‌های آشنا

● عشق چیست؟

دنیس نیکولاوس

خواهر و برادر هنرمند



ترجمه: بیژن سمندر

در خبر است که تینا - کول، خواهر هنرمند دنیس کول - بازیگر مجموعه دنیای برآکن - نیز باصف ستارگان تلویزیون بیوسته و هفتمان پرداخت شده است.

تینا - کول، فورسیده تلویزیون، که فارغ‌التحصیل مدرسه سینما و تلویزیون، است از چهره‌ای زیبا و استعدادی سرشوار برخوردار است و امیدوار است که بتواند در صفحه تلویزیون موقعیت خوبی برای خود کسب کند.

تینا - کول که کوشش داشت در مجموعه «دنیای برآکن» در کار برادرش دنیس هنرمندی کند چون در آن سریال نقشی نصیحت شده در حال حاضر در باک شو هفتگی تلویزیونی به نام «کینگ فامیل» ظاهر می‌شود و ضمن بازی به آوازخوانی نیز می‌پردازد.

احساس اینکه او را از دیدن خوشال می‌پیش و احساس اینکه «او» با تو بودن را مشتاقانه دوست دارد.

- همچنانکه تو با او بودن را دوست دارد و چه خوشبخت است کسی که این آفتاب گرم عشق، هر روز پر زندگیش بتاید.



تصویری از روزهای زندگی

بنی پخش می‌شود پیر طرفدار تینا - کول، خواهر بازیگران مجموعه پن دیزین «روزهای زندگی» است مخصوصاً بین خانه‌های امریکایی که در یک جشن خصوصی در تلویزیون پرداخته شده است، در دویچ‌جلو، هیدرنورث، فرانسیس‌رید و ماری‌چنام و در ردیف عقب، این است که این مجموعه در آمریکا دو روز پخش می‌شود و به اصطلاح خودشان جزو مکدونالد کاری و ادواد ماری دیده می‌شوند.

بد نیست پداندکه مجموعه تلویزیونی «روزهای زندگی» که همان‌کنون در آمریکا در ساعت روز مطاب خانه‌های خانه‌دار پهلوان قاتلا کردن تلویزیون هستند.



پیوند هنر و ورزش

آن تکه از دنیس کول بازیگر مجموعه پن دیزین برآکن می‌بینیم، لاعوه بر قاعده که بین هنرمندان تلویزیون به نیمه تازه‌محض تلویزیون و تئاتر، میدان ورزش و پیش رقص معروف شده است.

دنیس کول که همه هنرهای بازی اوراد مجتمعه دنیای برآکن می‌بینیم، لاعوه بر قاعده که در تلویزیون دارد صحنه تائز را هم خالی از هر لعائی خود تکذیشه است و در این مورد نیز حرف‌های جالبی دارد و می‌گوید: «تاکز که برخلاف تلویزیون و سینما در صحنه آن هیچ تکنیک و منعی برای جلوه هنر به کمک بازیگر نمی‌آید پهلوان عرصه اوانه‌ای بازی واقعی است، تیما تائز است که بازیگر را خوب بخته می‌کند چون هناظر که گفته در صحنه آن بازیگر باید بال تمام وجود وی مدد تکنیک‌های امروزی، هنر ش را ارائه کند و نقش خود را در سایه احسان و بازی خوب عرضه کند».

دنیس کول غلاوه بر قاعده هنری که دارد یک ورزشکار واقعی است که در جوگار کارهای هنری و باهم مشغولش که در این سریال هنری که پیغمبر پرداخت که در این طبای را از قن در آورده و به کوت دارد.

کلینت ایستود در صحنه‌ای از فیلم سینمایی «جوکید»

جاوی یک سلسله ماجراهای جالب و تعماشی است که ایستود، بازیگر سریال «روهاید» است که این فیلم، بار دیگر ثابت می‌کند که در صحنه‌ای از فیلم سینمایی «جوکید» (Joekidd) را در عرصه سینما نیز مثل تلویزیون می‌تواند پنهان می‌دهد و در مجله هنری و سینماش (Films and filming) جاپ انگلستان انتشار یافته است. این فیلم که یک فیلم و سریال ایستود از: جان ساکون - رابرتسون - دان استرود - استلاگارسیا - جیمز وان رایت.

یادی از روها

این هم یک عکس تعماشی از کلینت ایستود، بازیگر سریال «روهاید» است که در این فیلم، بار دیگر ثابت می‌کند که در نقش اول این فیلم را کلینت ایستود، عرصه سینما نیز مثل تلویزیون می‌تواند پنهان می‌دهد و در مجله هنری و سینماش (Films and filming) جاپ انگلستان انتشار یافته است. این فیلم که یک فیلم و سریال ایستود از: جان ساکون - رابرتسون - دان استرود - استلاگارسیا - جیمز وان رایت.



عکسی از آلبوم جیمز برولین

باتفاق فرزند سومنشان در عکس دیده می‌شود.

جیمز برولین از چهره‌های موفقی است که با دیزیتک محله، روی کار آمد و درخشید و اکنون هنرمنی که پیغمبر و بازی کند مجموعه پرداخت محله را تنشان می‌داد که لباس طبای را از قن در آورده و به کوت دارد یک ورزشکار واقعی است که در جوگار کارهای هنری و باهم مشغولش که در این سریال هنری درآمده است. این این تغیر شکل زمینه دارد من از ورزش غافل نمی‌شود.

جیمز برولین برای تلویزیون بعده‌گرفته و خوب است که مخصوص بجهة هنری دنیس کول After Dark شناسایی شده است.



هفت شهر عشق

مرکز بندو عباس

سه شببه ۴ مهر

پخش اول

پخش اول ۳۰ شهریور

پخش اول ۱۳ اخبار

پخش اول ۱۴ رانده شده

پخش اول ۱۵ موسیقی محلی

پخش اول ۱۶ دختر شاه بربان

پخش اول ۱۷ برگهای آزاد

پخش اول ۱۸ ناشر شادی آفرینان

پخش اول ۱۹ آموزش کودکان روسانی

پخش اول ۲۰ آموزش بزرگسالان روسانی

پخش اول ۲۱ موسیقی تالاش

پخش اول ۲۲ اخبار

پخش اول ۲۳ ناشر شاد

پخش اول ۲۴ آموزش زندگی

پخش اول ۲۵ جادوی علم

پخش اول ۲۶ اخبار

پخش اول ۲۷ هفت شهر عشق

پخش اول ۲۸ چهارشنبه ۵ مهر

پخش اول ۲۹ خبرت میلاد حضرت

پخش اول ۳۰ قائم (ع)

پخش اول ۳۱ کانون خانواده

پخش اول ۳۲ اخبار

پخش اول ۳۳ سازمان امن

پخش اول ۳۴ مسایله هفته

پخش اول ۳۵ هفت شهر عشق

پخش اول ۳۶ اخبار

پخش اول ۳۷ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۳۸ برنامه کودکان (تولید محلی)

پخش اول ۳۹ نسل جدید

پخش اول ۴۰ قرن پیش

پخش اول ۴۱ پیهوانان

پخش اول ۴۲ اخبار

پخش اول ۴۳ سرگار استوار

پخش اول ۴۴ دنیای برآکن

پخش اول ۴۵ بالاتر از خطر

پخش اول ۴۶ اخبار

پخش اول ۴۷ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۴۸ ناشر شاد

پخش اول ۴۹ موسیقی محلی

پخش اول ۵۰ نسل جدید

پخش اول ۵۱ قرن پیش

پخش اول ۵۲ اخبار

پخش اول ۵۳ سرگار استوار

پخش اول ۵۴ دنیای برآکن

پخش اول ۵۵ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۵۶ نسل جدید

پخش اول ۵۷ قرن پیش

پخش اول ۵۸ اخبار

پخش اول ۵۹ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۶۰ نسل جدید

پخش اول ۶۱ قرن پیش

پخش اول ۶۲ اخبار

پخش اول ۶۳ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۶۴ نسل جدید

پخش اول ۶۵ قرن پیش

پخش اول ۶۶ اخبار

پخش اول ۶۷ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۶۸ نسل جدید

پخش اول ۶۹ قرن پیش

پخش اول ۷۰ اخبار

پخش اول ۷۱ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۷۲ نسل جدید

پخش اول ۷۳ قرن پیش

پخش اول ۷۴ اخبار

پخش اول ۷۵ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۷۶ نسل جدید

پخش اول ۷۷ قرن پیش

پخش اول ۷۸ اخبار

پخش اول ۷۹ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۸۰ نسل جدید

پخش اول ۸۱ قرن پیش

پخش اول ۸۲ اخبار

پخش اول ۸۳ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۸۴ نسل جدید

پخش اول ۸۵ قرن پیش

پخش اول ۸۶ اخبار

پخش اول ۸۷ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۸۸ نسل جدید

پخش اول ۸۹ قرن پیش

پخش اول ۹۰ اخبار

پخش اول ۹۱ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۹۲ نسل جدید

پخش اول ۹۳ قرن پیش

پخش اول ۹۴ اخبار

پخش اول ۹۵ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۹۶ نسل جدید

پخش اول ۹۷ قرن پیش

پخش اول ۹۸ اخبار

پخش اول ۹۹ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۰۰ نسل جدید

پخش اول ۱۰۱ قرن پیش

پخش اول ۱۰۲ اخبار

پخش اول ۱۰۳ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۰۴ نسل جدید

پخش اول ۱۰۵ قرن پیش

پخش اول ۱۰۶ اخبار

پخش اول ۱۰۷ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۰۸ نسل جدید

پخش اول ۱۰۹ قرن پیش

پخش اول ۱۱۰ اخبار

پخش اول ۱۱۱ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۱۲ نسل جدید

پخش اول ۱۱۳ قرن پیش

پخش اول ۱۱۴ اخبار

پخش اول ۱۱۵ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۱۶ نسل جدید

پخش اول ۱۱۷ قرن پیش

پخش اول ۱۱۸ اخبار

پخش اول ۱۱۹ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۲۰ نسل جدید

پخش اول ۱۲۱ قرن پیش

پخش اول ۱۲۲ اخبار

پخش اول ۱۲۳ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۲۴ نسل جدید

پخش اول ۱۲۵ قرن پیش

پخش اول ۱۲۶ اخبار

پخش اول ۱۲۷ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۲۸ نسل جدید

پخش اول ۱۲۹ قرن پیش

پخش اول ۱۳۰ اخبار

پخش اول ۱۳۱ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۳۲ نسل جدید

پخش اول ۱۳۳ قرن پیش

پخش اول ۱۳۴ اخبار

پخش اول ۱۳۵ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۳۶ نسل جدید

پخش اول ۱۳۷ قرن پیش

پخش اول ۱۳۸ اخبار

پخش اول ۱۳۹ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۴۰ نسل جدید

پخش اول ۱۴۱ قرن پیش

پخش اول ۱۴۲ اخبار

پخش اول ۱۴۳ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۴۴ نسل جدید

پخش اول ۱۴۵ قرن پیش

پخش اول ۱۴۶ اخبار

پخش اول ۱۴۷ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۴۸ نسل جدید

پخش اول ۱۴۹ قرن پیش

پخش اول ۱۵۰ اخبار

پخش اول ۱۵۱ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۵۲ نسل جدید

پخش اول ۱۵۳ قرن پیش

پخش اول ۱۵۴ اخبار

پخش اول ۱۵۵ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۵۶ نسل جدید

پخش اول ۱۵۷ قرن پیش

پخش اول ۱۵۸ اخبار

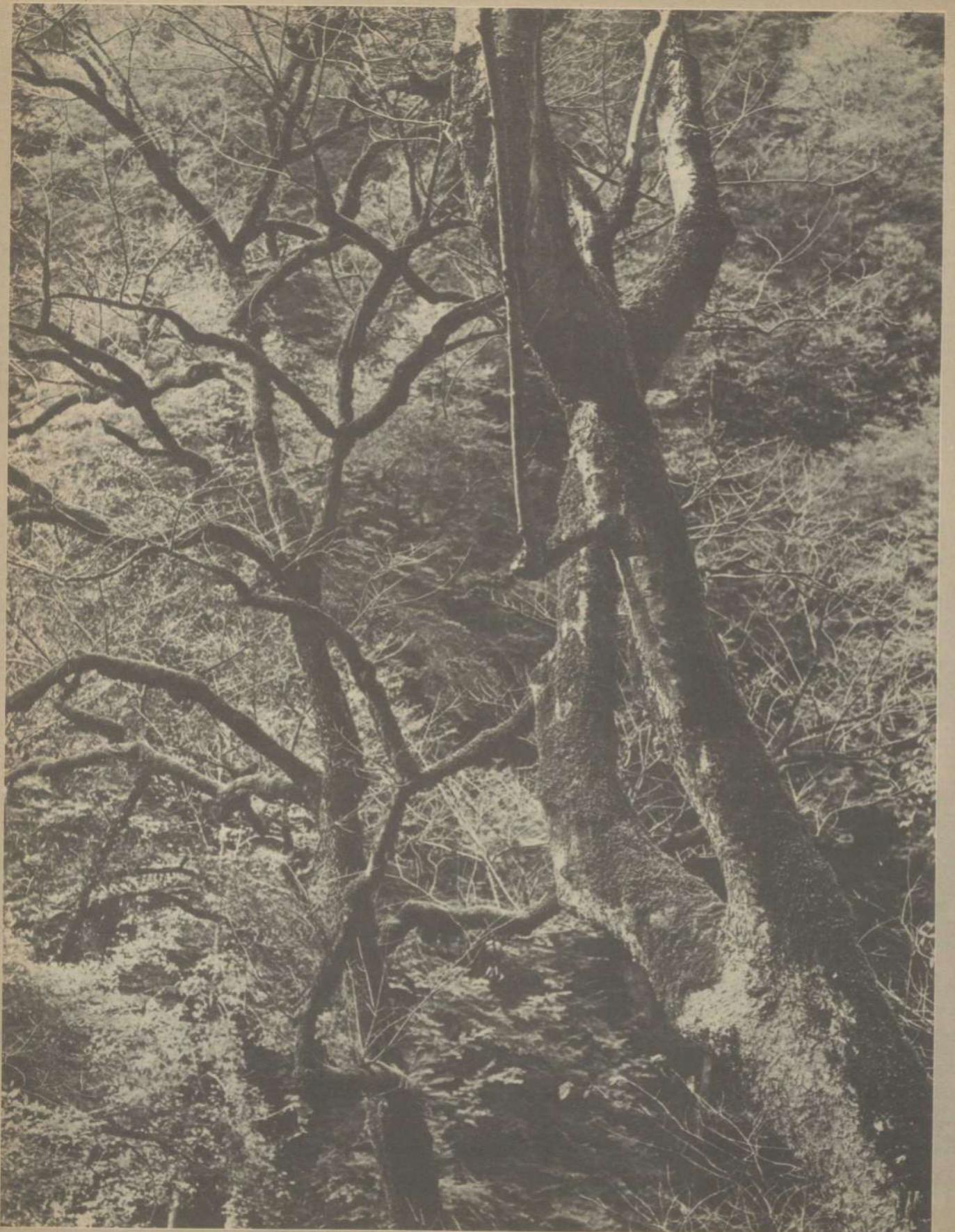
پخش اول ۱۵۹ آموزش زنان روسانی

پخش اول ۱۶۰ نسل جدید

پخش اول ۱۶۱ قرن پیش

پخش اول ۱۶۲ اخبار

پخش اول



مسابقه جایزه بزرگ	۱۳/۱۰
کمکشان	۱۳/۳۵
خبر	۱۴/۳۰
پخش دوم	۱۴/۴۵
کودکان	۱۸
اخبار استان	۱۸/۴۵
دخت شاهزاده	۱۹
نفعها	۱۹/۴۰
جنت شهر (تولید محلی)	۲۰
خبر	۲۰/۴۰
دانش	۲۱
اخبار	۲۱/۱۰
اخباوس	۲۱/۴۰
بیشک محله	۲۲/۳۰
ایران زمین	۲۲/۳۰
خبر	۲۳

مسابقه ۶ مهر	۱۳/۱۰
بخش اول	۱۳
أخبار	۱۳/۱۰
رائمه شده	۱۴
قانون خانواده	۱۴/۳۰
آموزش کودکان روسانی	۱۸
خبر	۱۸/۴۵
آموزش بزرگسالان روسانی	۱۸/۵۰
مسابقه تلاش	۱۹/۳۰
أخبار	۲۰/۴۰
بیشک محله	۲۱/۴۰
ایران زمین	۲۲/۳۰
خبر	۲۳

چهارشنبه ۵ مهر

بخش اول

۱۳/۵۰

أخبار

۱۳/۱۵

حفاظت و ایمنی

۱۳/۱۵

شق هنر نصی میرد

در جستجوی زبان معیار

۱۴/۳۰

أخبار

۱۴/۴۰

بخش دوم

۱۸

آموزش زنان روسانی

۱۸/۳۰

خبر

۱۸/۴۰

کودکان

۱۸/۵۰

تسیل جدید

۱۹/۱۰

قرن یستم

۱۹/۵۵

أخبار

۲۰/۴۰

سرکار استوار

۲۱/۴۰

دیای برانک

۲۲/۱۵

أخبار

۲۳

چهارشنبه ۲ مهر

بخش اول

۱۳

حفاظت و ایمنی

۱۳/۱۵

شق هنر نصی میرد

در جستجوی زبان معیار

۱۴/۳۰

أخبار

۱۴/۴۰

آموزش زنان روسانی

۱۸

خبر

۱۸/۳۰

کارگاه موسیقی

۱۸/۴۰

رئیس شاہزاده

۱۹/۳۰

آخوندگان

۱۹/۴۰

آقاب مهتاب

۱۹/۵۰

موسیقی ایرانی

۲۰/۴۰

مجله نگاه

۲۱/۴۰

چارل

۲۲

فیلم سینمایی

۲۳/۴۰

آقا خرسه

۱۸/۴۰

راز بقا

۱۹

رئیس شاہزاده

۱۹/۳۰

روح کاپیتان کرک

۲۰

آخوندگان

۲۰/۴۰

دشیلک

۲۱

شق هنر عشق

۲۲

دوشنبه ۳ مهر

دوشنبه ۳ مهر	۱۳/۱۰
آقا خرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رئیس شاہزاده	۱۹/۳۰
روح کاپیتان کرک	۲۰
آخوندگان	۲۰/۴۰
دشیلک	۲۱
شق هنر عشق	۲۲

دوشنبه ۳ مهر	۱۳/۱۰
آقا خرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رئیس شاہزاده	۱۹/۳۰
روح کاپیتان کرک	۲۰
آخوندگان	۲۰/۴۰
دشیلک	۲۱
شق هنر عشق	۲۲

دوشنبه ۳ مهر	۱۳/۱۰
آقا خرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رئیس شاہزاده	۱۹/۳۰
روح کاپیتان کرک	۲۰
آخوندگان	۲۰/۴۰
دشیلک	۲۱
شق هنر عشق	۲۲

دوشنبه ۳ مهر	۱۳/۱۰
آقا خرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رئیس شاہزاده	۱۹/۳۰
روح کاپیتان کرک	۲۰
آخوندگان	۲۰/۴۰
دشیلک	۲۱
شق هنر عشق	۲۲

دوشنبه ۳ مهر	۱۳/۱۰
آقا خرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رئیس شاہزاده	۱۹/۳۰
روح کاپیتان کرک	۲۰
آخوندگان	۲۰/۴۰
دشیلک	۲۱
شق هنر عشق	۲۲

دوشنبه ۳ مهر	۱۳/۱۰
آقا خرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رئیس شاہزاده	۱۹/۳۰
روح کاپیتان کرک	۲۰
آخوندگان	۲۰/۴۰
دشیلک	۲۱
شق هنر عشق	۲۲

دوشنبه ۳ مهر	۱۳/۱۰
آقا خرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رئیس شاہزاده	۱۹/۳۰
روح کاپیتان کرک	۲۰
آخوندگان	۲۰/۴۰
دشیلک	۲۱
شق هنر عشق	۲۲

دوشنبه ۳ مهر	۱۳/۱۰

<tbl_r cells="2" ix="3" maxcspan="1" maxr

تلويزيون آموزشی

موسیقی کلاسیک (استریوفونیک) رادیو تهران (برنامه دوم)

کرنلی: سونات ایوس ۵	مندلسون: سمعونی شماره ۳
جمعه:	شنبه:
(شروع ساعت ۲۱/۳۰)	راخایانیف: سمعونی شماره ۲ در می‌مینور
موسارت: ایرانی سر آبریز	یکشنبه:
شنبه:	کنسرتوهای پاروک
پرو-کلیف: سمعونی شماره ۵	رامو: کاستورو بولوکس
دوزاک: سمعونی شماره ۶	دوشنبه:
یکشنبه:	جا-ایکوفسکی: یولانتا
برامس: نوبل کنسترو برای بولن و ویلن سل	سهشنبه:
ترامس: سمعونی شماره ۳	تاریتینی: سونات در سل مینور
راخایانیف: رایسودی روی تم با گانینی	تاریتینی: سونات در لاماژور
دوشنبه:	ویوالدی: سونات در دوماژور
سیلیوس: سمعونی شماره ۱	تاریتینی: سونات در سل ماژور
استراوینسکی: کنسترو ویلن	ویوالدی: کنسترو گروسو در دینور
استراوینسکی: سمعونی سه موسمانه	چهارشنبه:
سهشنبه:	شومان: کوارت‌های زنگی شماره ۱ در لامینور
بورکو ویچ: باله نوازنده نی	و شماره ۲ در فاماژور
بورکو ویچ: سیلیستون تورانلو	کنسرت شب
نوون: قطمهای برای فلوت و سازهای ضربی	
ھورنیک: شولایمت	

ما موسقیدانان نه رک

آثار جاودان هوسیقی

ساعت ۹	نچ شنبه:
	بلهبلم فریدمان باخ: سمنونی در فامازور
	وسل: سمنونی شماره ۳
	وسل: ضیافت عنکبوت
	شنبه:
	اویل: باله مادر غاز
	روکلهف: سوتیت الاولوی
	بارتوک: رقصای رومانی
	یکشنبه:
	اواؤ: سمنونی اسپانیولی
	بیستی: کرسو دل استانت
	دوشنبه:
	باخ: چهار کرسو کلاوسن ان باخ
	چهارشنبه:
	موتسارت

کنسرت شب

موسیقی کلاسیک

چهارشنبه: پنج شنبه: بیانیه: امانتیک فائزی
سن مان: کسرتو پیانو شماره ۲
مندلسون: اورتور غارفینکل
پنجشنبه: ساعت ۱۷

IMMORTAL COMPOSITIONS

9 A.M.

INTRODUCING GREAT MUSICIANS

W- F- Bach: Symphony in F Major.
A- Roussel: Symphony No 3 in G minor.

SATURDAY
M- Ravel: Ma Mère L'oye.
S- Prokofieff: Ala and Lolly Suite.
B- Bartok: Roumanian folk Dances.

SUNDAY

E- Lalo: Symphony Espagnole.
I- Pizzetti: Concerto Dell' Estate.

MONDAY

J- S- Bach: Concertos for 2, 3, 4.
Harpsichords

TUSEDAY
S- Barber: Piano Concerto
W- walton: Violin Concerto

WEDNESDAY
A- Benjamin: Romantic Fantasy.
C- Saint Saens: Piano Concerto No 2.
E- Bloch: Suite Hebraique.

CLASSICAL MUSIC

THURSDAY

G- Enesco: Som

F- Mendelssohn: Fingal's Cave Overture

A-Curem: Son

THURSDAY	0945 Slides & Music	0955 Sign On	1000 Daniel Boons	1030 1 Hour Information	2000 Glen Campbell	1800 Bewitched
	0955 Sign On	1000 Animal World	1100 Hervé Lucy	1000 Special	2100 Mod Squad	1830 Wide Wide World
	1000 Sesame Street	1130 Hervé Lucy	1200 Dusty's TreeHouse	1015 C.B.B.	2115 C.B.B.	1900 News
	1100 Julia	1200 Dusty's TreeHouse	1230 Doris Day Show	1015 Community Bulletin	2200 News	1915 C.B.B.
	1130 My Three Sons	1230 Doris Day Show	1230 "Blondie Has Servant	1015 Board	2210 The Tonight Show	1920 Local Fill
	1200 Governor & J.	1300 The Friday Matinee	"Blondie Has Servant	1920 Local Fill	2310 This Is The Life	1930 Doris Day Show
	1230 Cartoons Carnival	1300 "Blondie Has Servant	"Trouble"	1930 This Is Your Life	2335 Sign Off	2000 Dean Martin Show
	1300 Sports Special	1430 Game Of The Week	2000 Rowan & Martin's	MONDAY	MONDAY	2100 Perry Mason
	1430 Sports Challenge	1500 News	Laugh-In	1415 Slides & Music	1415 Slides & Music	2115 C.B.B.
	1500 Pro Bowl	1700 News	2100 Rawhide	1555 Sign On	2200 News	2200 News
	1610 American Sportsman	1705 Kitty Wells	2125 C.B.B.	1600 Glen Campbell	2210 Dick Cavett Show	2210 The Christophers
	1700 News	1730 Wonderful World of	2200 Neva	1700 News	2310 The Wonder World	2325 Sign Off
	1705 Buck Owens Show	Disney	2210 Saturday Night Movie:	1705 Daniel Boone	WEDNESDAY	
	1730 Animal World	1830 The Big Picture	"Adventures of Captain	1800 Beverly Hillbillies	1545 Slides & Music	
	1800 Information Hour	1900 News	Fabian"	1830 On Campus	1555 Sign On	
	"Assault On Privacy"	1915 C.B.B.	2345 Sign Off	1900 News	1600 Dean Martin Show	
	1900 News	1920 Local Fill	SUNDAY	1915 C.B.B.	1700 News	
	1913 C.B.B.	1930 Jack Lemon Special	1245 Slides & Music	1920 Local Fill	1705 Nanny and the Professor	
	1920 Local Fill	2100 Bonanza	1255 Sign On	1930 Julie	1730 Dusty's Treehouse	
	1930 Sanford & Son	2155 C.B.B.	1300 Sports Special	2000 Flip Wilson Show	1800 Joey Bishop Show	
	2000 Thursday Night At The	2200 News	1430 Sports Challenge	2100 Lloyd Bridges Show	1830 As It Happened	
	Movies:	2215 Wrestling	1500 Pro Bowlers Tour	2130 Wanted: Dead/Alive	1900 News	
	"Guest In The House"	2300 Route 66	1600 Wonderful World of	2155 C.B.B.	1915 C.B.B.	
	2155 C.B.B.	2350 Sign Off	Sports	2200 News	1920 Local Fill	
	2200 News	SATURDAY	1710 Governor & J.	2210 Pro Boxing	1930 Room 222	
	2215 Playboy After Dark	1730 Andy Griffith	1730 Sign Off	2335 Sacred Heart	2000 Carol Channing Variety	
	2300 The Thursday Late Show	1745 Slides & Music	1800 Jim Bowie	2350 Sign Off	Special	
	1545 Slides & Music	1855 Sign On	1830 Life Around Us.	TUESDAY	2100 High Chaparral	
	"Curse Of The Secret	1900 Funny Side	1900 News	1845 Slides & Music	2155 C.B.B.	
	Vash"	1915 C.B.B.	1915 C.B.B.	1555 Sign On	2200 News	
	0000 Sign Off	1900 News	1920 Local Fill	1600 Flip Wilson Show	2210 Wednesday Night Movie:	
	0945 Slides & Music	1705 Sesame Street	1700 News	1700 News	"Dual Of Fire"	
		1800 The Addams Family	1830 My Three Sons	1705 Melvin The Clew	2335 Sign Off	

SAT-SUN-MON-TUE-WED	Jim Hawthorn's Comedy (TUE)	1600 Roland Bynum Show	1100 Protestant Hour
0530 Wake Up Easy	Mystery Theater (WED)	1700 Jim Pewter	1130 Serenade in Blue
0830 Ira Cook	2130 Bobby Troup	1800 Jazz Scene	1155 Community Bulletin
0900 Community Bulletin Board	2200 Community Bulletin Board	1855 Community Bulletin Board	1200 Philadelphia Orchestra
0905 Bob Kingoley		1900 News	1300 Kim Weston
1100 Nashville Beat	2205 Interlude	1915 Charlie Tuna	1400 Finch Bandwagon
1200 Tom Campbell	2300 Adventures in Good Music	2000 Hitline 72	1500 Bill Stewart
1300 Tempo		2200 Community Bulletin Board	1700 I' veai Calls .and Ole Opry
1400 Wolfman Jack	2345 Sign Off		1800 Latino
1500 Traveling Home	THURSDAY	2205 Just Music	1855 Community Bulletin Board
1700 Country World	0700 Early Morning Melodies	2355 Sign Off	1900 News
1800 Roger Carroll	0755 Community Bulletin	FRIDAY	1915 History Of Country
1855 Community Bulletin Board	0800 Big Jon & Sparkie	0700 Early Morning Melodies	2000 Hitline 72
1900 News	0900 Jimmy Wakely	0755 Community Bulletin Board	2100 Carmen Dragon
1915 Pete Smith	1000 Ted Quillin	0800 Melvin's Kiddie Circus	2200 Community Bulletin Board
2000 Club 20	1155 Community Bulletin	0830 Country Crossroads	
2100 Sagebrush Theater (SAT) Golden Days of Radio (SUN)	Board	0900 Banners of Faith	2205 Just Music
	1200 Johnnie Darin	0930 Crossroads	2355 Sign Off
	1300 Young Sound	1000 Silhouette	
Playhouse (MON)	1500 American Top 40	1030 Music For The Soul	

رادیو آمریکا
AFR

THE END

بوقاشه رادیو ایران

بر نامه اول

جدول هفتگی برنامه اول (از ۳۰ شهریور تا ۵ مهر ۱۳۵۱)

چهارشنبه	سه شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	پنجشنبه	ساعت
رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	۰۰/۱۰
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۰۱/۰۰
رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	۰۱/۰۵
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۰۲/۰۰
رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	۰۳/۰۵
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۰۴/۰۰
رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	۰۴/۰۵
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۰۴/۰۵
رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	۰۴/۰۵
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۰۴/۰۵
رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	رای شب	۰۴/۰۵
سلام شاهنشاهی	سلام شاهنشاهی و اعلام بر نامه	۰۵/۰۰				
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۰۵/۰۳
برنامه سیمکاها	برنامه سیمکاها	برنامه سیمکاها	برنامه سیمکاها	برنامه سیمکاها	برنامه سیمکاها	۰۵/۰۸
برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	۰۶/۰۰
بامداد	بامداد	بامداد	بامداد	بامداد	بامداد	۰۷/۱۵
برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	۰۷/۳۰
برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	۰۷/۳۰
بامداد	بامداد	بامداد	بامداد	بامداد	بامداد	۰۸/۰۰
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۰۹/۰۰
برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	۱۰/۰۰
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۱۰/۰۵
برنامه خانواده و اخبار	برنامه خانواده و اخبار	برنامه خانواده و اخبار	برنامه خانواده و اخبار	برنامه خانواده و اخبار	برنامه خانواده و اخبار	۱۱/۰۰
عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	۱۱/۱۰
برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	۱۱/۳۰
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۱۱/۳۵
کنترل مذهبی	کنترل مذهبی	کنترل مذهبی	کنترل مذهبی	کنترل مذهبی	کنترل مذهبی	۱۱/۴۰
اعلام بر نامه بخش دوم	اعلام بر نامه بخش دوم	اعلام بر نامه بخش دوم	اعلام بر نامه بخش دوم	اعلام بر نامه بخش دوم	اعلام بر نامه بخش دوم	۱۱/۴۵
اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	۱۲/۰۰
خبر مذهبی	خبر مذهبی	خبر مذهبی	خبر مذهبی	خبر مذهبی	خبر مذهبی	۱۲/۰۵
یک شاهه گل	یک شاهه گل	یک شاهه گل	یک شاهه گل	یک شاهه گل	یک شاهه گل	۱۲/۱۳
کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	۱۲/۳۰
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۱۳/۰۰
نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	۱۳/۰۵
کلما	کلما	کلما	کلما	کلما	کلما	۱۳/۳۰
برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	۱۴/۰۰
خبر نیمروز	خبر نیمروز	خبر نیمروز	خبر نیمروز	خبر نیمروز	خبر نیمروز	۱۴/۰۰
ترانه های ایرانی	ترانه های ایرانی	ترانه های ایرانی	ترانه های ایرانی	ترانه های ایرانی	ترانه های ایرانی	۱۵/۰۰
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۱۶/۰۰
موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	۱۶/۰۵
آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	۱۶/۳۰
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۱۷/۰۰
چشم انداز	چشم انداز	چشم انداز	چشم انداز	چشم انداز	چشم انداز	۱۷/۰۵
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۱۸/۰۰
دغدان	دغدان	دغدان	دغدان	دغدان	دغدان	۱۸/۰۵
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۱۹/۰۰
اعانه ملی	سیاهیان انقلاب	در جستجوی زیان	سیاهیان انقلاب	بر نامه ادبی	سیاهیان انقلاب	۱۹/۱۰
ساز تنهای	ساز تنهای	ساز تنهای	ساز تنهای	ساز تنهای	ساز تنهای	۱۹/۴۵
برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	۲۰/۰۰
خبر شب	خبر شب	خبر شب	خبر شب	خبر شب	خبر شب	۲۰/۰۰
جنتک شب	فرهنگ مردم	جلوه های زیباتی	شاهکارهای ادبیات	مشاغله	برنامه کلما	۲۰/۳۰
-	-	موسیقی ایرانی	برنامه کلما	-	جنتک شب	۲۱/۰۰
خبر	خبر	فرنگ و هنر	خبر	-	جنتک شب	۲۱/۳۰
خبر	خبر	خبر	خبر	-	خبر	۲۲/۰۰
خبر	خبر	خبر	خبر	-	خبر	۲۲/۰۴
جنتک شب	جنگ زایندگو	دانستان شب	دانستان شب	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	۲۲/۴۰
-	-	کلما	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	۲۳/۰۰
خبر	خبر	خبر	خبر	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	۲۳/۰۵
جنتک شب	جنگ زایندگو	موسیقی کلاسیک	موسیقی کلاسیک	موسیقی کلاسیک	موسیقی کلاسیک	۲۳/۰۵
-	-	برگ میز	برگ میز	برگ میز	برگ میز	۲۳/۳۰
خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	۲۴/۰۰

برنامه رادیو ایران

جدول هفتگی برنامه دوم (از ۲۰ شهریور تا ۵ مهر ۱۳۵۱)

نمايشنامه

ساعت ۱۹:۳۵ جمعه

卷之三

کارگردان صادق بهرامی
اور ابیر رادی

تقطیم موسیقی: فریدون فرز
تولیدکنندگان: مظفه، مقدمه

لیلیت سنه: منتظر مقدم

Digitized by srujanika@gmail.com

Digitized by srujanika@gmail.com

بر فامه دوم

دفتر آدینه

جمعه - ساعت ۹/۳۰
تبیه کننده: مظفر مقدم

- برآمده با ترانه‌ای بنام «کولی بزن»
ساز بزن» با صدای او دویور گز و ترجمه آن.

- معرفی کریستفولی بالدفن گلوك

موسیقیدان معروف آلمانی و پخش قسمت
از موسیقی او با ترجمه ناصر توکلی.

- نامه‌ای از ریچارد اگر آهکساز

مشهور آلمانی به نیجه همراه با موزیک و آکو.

- خبری از الیس پرسیلی پیشان

رقص راکاندرول و پخش یکی از صحنهای
او.

- قطعه شعری از اگوستینو شاعر

آنکلولی افريقا ترجمه فرج نصیبی.

- داستانی از جان گالزو رسی نویسنده

الکلیس بنام «ایمی».

- بزم ادبی راجع به زندگی شیخ

بهائی.

- قطعه شعری از کریستیارینگ

شاعر آلمانی با ترجمه عدنان غرفی:

دادانی‌های من

من کنی دارم تا آنرا در جیب زاکتم جای دهم

یاک کت جیس

رادیویی دارم تا آنرا در جیب زاکتم جای دهم

یاک رادیویی جیس

کتاب مقدسی دارم تا آنرا در جیب زاکتم

جای دهم

یاک کتاب مقدس جیس

من جیزی بنام ڈاکت ندارم ڈاکت بالایمه

جیب

من یک بطر مشروبی دارم با دوازده لیوان

برای خود و تمام عموها و خالهایم

من یک قهوه‌جوش دارم با چهار فنجان

برای خود و سه فنر از بهترین دوستان...

- گفتگوی از لوتوی آرمانتانگ

همراه با پخش آهکنی از او با ترجمه تریا

صدر داشت.

- مصاحبه الیابت تایلور و ریچارد

برتون.

- قطعه شعری از مهدی ذکالی شاعر

معاصر ایرانی
 مجری برنامه عبارتند از:

پیوران فخرزاد - ڈاله - نسرین
نادرشاهی - میناقدادگر - موسن باکشنان-

هدا - بروین صادقی - خسرو فخرزادی -

کیمودر مبشری - رضاقوس - داده رمزی -

رامین فرزاد - کاظم عراقی - بهروز رضوی

- فرج نصیبی.

موسیقی جاز

جمعه - ساعت ۱۱/۳۰
مجرب برگاه: فریدون فرهت

معرف جی. جی. جانون یکش از

بزرگترین نوازندگان ترمومن درموسیقی

جاز - در قسمت اول از کوارت از قلهای

پخش مشهود و در قسمت دوم برگاه از ترکیب

بزرگی که در آن یکی دیگر از نوازندگان

برگسته ترمومن بنام کرد.

جی. جی. جانون هکاری کرده استقطابی

برای علاقمندان موسیقی جاز پخش خواهد

شد. این برنامه بطريقه استریو اجرا می-

شود.

جهان اندیشه

دوشنبه - ساعت ۴/۵۰
نویسنده: قاسم صنوفی

تبیه کننده: شاپور میرزا

برگاه: جهان اندیشه این هفته راجع

به کتاب پر شوری است که پیرفار

متخصص آنکه علوم طبیعی انسان نوشته

است و «یومان» نام دارد. این کتاب تحقیقی

است درباره «یومان» که بعنوان نمونه

ممتاز تحول جوامع در نظر گرفته شده‌اند.

گذر انسان اندیشه که در زیرزمین ها

و سردابها میزیست به اصرار صنوفی و

الکترونیک چگونه صورت گرفته است؟ در

این باره ظریه‌های مختلف و گوناگونی از الله

شده است و سیاست درباره‌الدینه بزرگترین شاعر

آلمانی زبان اندیشه این حاضر را نیز ماریلکه

صحت مشهود و در پایان برگاه نیز راجع

به یکی از حوادث قابل توجه فصل جدید

سینمایی فرانسه مطالعی برای شنوندگان بیان

خواهد شد.

سه شنبه - ساعت ۴/۱

فرهنگ مردم

نویسنده: ابوالقاسم الجوی

- برگاه: با دو بیتی‌ای اصلی از

بهمن آباده، بیسان و کارون شروع می-

شود.

- صحبت آقای نجوا درباره اشعار

محلى.

- مطالب جالب راجع به مدواهای

محلى از درگز خراسان.

- چند مثل مریوط بدسباب کرمان،

بید و شوشت.

- چند معا و چیستان قازه از شهر

فسا و لار فارس.

- ترانه‌های این برگاه از لرستان -

دشتستان - خوزستان و کرمان است.

تبیه کننده برنامه: مهدی پور حجازی -

مسئول برنامه مهدی شکریز

گویندگان: زینت خطیبی - یاکشان

و رفیعی.

یکشنبه - ساعت ۱۶/۵۳
زندگی شیرین است

یکشنبه - ساعت ۱۶/۵۳

سخنرانی استاد محیط طباطبائی

جمعه - ساعت ۱۳/۵۴
تبیه کننده: عباس تهرانی

دانستان این هفته جانی دالر «ماجرای

موریس کاستلو» نام دارد و شرح ماجرا

چین است که «الن دالللو» که بعلت جنون

هشتر خود را کشته و زدنی بوده از زدنان

فرار میکند و ریس زدنان از جانی دالر برای

دستگیری او کمک میخواهد و از اینجا خواهد شد.

نویسنده: بهمن بوستان
اجرآکنندگان: زهرا ریاضی و سهیل اخوان
تبیه کننده: عباس تهرانی

دانستانی این هفته جانی دالر

میگشند و آهکنندگان جنون

با خودش خواهند شدند.

آشنازی با موسیقی پاپ

تبیه کننده برگاه: تال

در این برنامه به جند نامه پاسخ داده

میشود سیس با خانم پریان فخرزاد که

میهمان هفته هستند مصاحبه مشهود و برند

«چهرا شناس» اعلام میگردند آنچه چهرا

نانشان بطور مختصر معرفی میشود.

فواصل برنامه نیز از بهترین ترانه‌ها و

آهکنی‌ها موجود در رادیو ایران استفاده

خواهد شد.

قدکجان و تاجی احمدی در شما و رادیو

دانستانی این هفته میگردند

چهارشنبه - ساعت ۱۶/۵۰

آشنازی با موسیقی جاز

دوشنبه - ساعت ۱۶/۵۰

تبیه کننده: فریدون فرهت

مرغی دنیا

گفتگوی هفته اینبار با دلکش است

که مذکور غائب بود.

(چشم نخوری ایشالله) آخرین آهکن

بود که ویگن قبل از رفتش به خارج خواهد

است و این هفته از شما و رادیو میشود.

هتریشگانی که در برنامه جمعه شرکت

دارند عبارتند از: حیدر قبیری -

تاجی احمدی - قدکجان - اکبر مشکین -

مقبلی - هرقی احمدی - بهمنیار - مصدق

- عبدی - بهمن بزرگی - هورین.

گفتگوی هفته اینبار با دلکش است

که مذکور غائب بود.

آقای مفترض وارد استودیو میشود

و هم‌مان با آمدن ایشان اختلافات مختلف

پاکیزه و سائل و مکملات نیز شروع می-

شود - البته اختلافاتی که توانم با بعضی

وقوعات بی موقع و بیجاست که فقط به عنل

آقای مفترض میرسد.

آقای مفترض وارد استودیو میشود

به شب زندگانی را که همراه شد

دیگر مشکل شده است جون زنی از این

عمل شوهرش ساخت ناراحت است.

نان در این کار است مباردت به این اکتشاف

کرده است.

شاعر شما و رادیو قطعه شعری در

این هفته بیان خانم تریا قاسمی خانم

مین شهرزادی حافظه از کارهای شناختی

تبیه دیده‌اند و هتریشگان آنها را اجرا

کرده‌اند.

است.

پرویز و کیلی

ترانه‌سایی که هنرشاوری را ارج می‌گذارد

از: فیروزه میرانی



برنامه «گلهای صحرائی» آنرا اجرا کنم و بهاین ترتیب پای من به برنامه گلهای باز شد و ادامه آن به ترانه‌سایی برای خوانندگان گلهای کشید. از معروفترین ترانه‌هایم در گلهای «بیش از این رنگ مده» با صدای دلکش و «نمی‌دانم، نمی‌خواهم بدانم» با صدای هایده را می‌توانم نام ببرم، اخیراً من ترانه جدیدی بنام «من ساقی» بر روی آنگاهی از آقای تجویدی پیرای گلهای ساخته همچنین پروردی ترانه‌ای با همایون خرم و قوامی کار می‌کنم، اما بیشتر تخصص من در زمینه نوپردازی و نوگرانی در موسیقی جاز است. البته در حاشیه نیز می‌بینم ساختن آثاری در برنامه گلهای چون معتقد‌کنم گلهای در زمینه نگاهداری موسیقی سنتی به موقیت چشم‌گیری نایل شده است. در ضمن معتقدم که موسیقی اصیل معاصر هم می‌تواند به این برنامه راه پیدا کند و در واقع مکمل موسیقی کهن‌سال ما باشد. پس چه بیشتر که در این برنامه پس روی جوان‌ترها نیز گشوده باشد تا شاعران و آهنگسازان جوان با کمک یکدیگر از ظاهر زندگی روز پرداشت نموده، موسیقی دو نسل را پیش پیوندد و چهشش چشم‌گیری به این برنامه کهن سال و پرشنونه پدهند.

— برای ساختن ترانه‌هایتان چه روشی دارید؟

● چون مدت زیادی است که در موسیقی جاز بکار ترانه‌سایی پسردخته‌ام لذا با ضربها و ضد ضرب‌های آن آشنایی دارم و بقولی در چند مورد هم «مرتکب» آهنگسازی شده‌ام. اما بیشتر اوقات اول شعر را پیاده می‌کنم و بعد بدنبال آهنگی مناسب آن می‌گردم. گاهی اوقات هم با شنیدن ملودی‌ها موضوعی را الهام می‌گیرم و موزیک و کلام را با هم منطبق می‌سازم.

— آیا شما پیرای پیبد کار ترانه‌سایی پیشنهادی ندارید؟

● باید ترانه و ترانه‌سایر را به مردم شناساند. بین ما و متقدین هنری فاصله ژرفی بوجود آنده. برای شناساندن کار ترانه‌سایی به همکاری در این زمینه احتیاج فراوان است.

در این زمینه انتخاب کارهایم در

به شخصیت ترانه‌سایر پستگی دارد به

برایم مطرح نیست. بطور مثال در

ترانه دختر شالیکار که با صدای ویکن

انتخاب کند از ساده‌ترین قصص

داستانی هم بچاپ برساند. دیگر بقیه

کار پمده خواننده است که شعر را

برای خواندن، شنیدن و بازگو کردن

انتخاب کند در حالیکه ترانه مثل مطلب

یک «روزانه پر تیراژ» است که

هزاران نفر با آن طرفند. مردم در

دورافتاده‌ترین نقاط کشور و بوسیله

اوین ترتیب که اگر ترانه‌سایر از

واسایل ارتباط جمعی و بدون انتخاب

شخصی بدان کوش میدهند و انتظار

داورند لاقل گوشی از زندگی‌شان

یا خواست ذوقی‌شان در آن مطرح‌شده

باشد. پس در کار ترانه‌سایر، شاعر

مسئولیت پیشتری را بعده دارد. در

این حالت باید اجتماع، دردها و

توقعاً شاعر را در نظر بگیرد و توجه

داشته باشد که فکر ترانه‌سایر خیلی

سریع بدبیگان منتقل شود.

— آیا شما در کار ترانه‌هایتان اولین

موقعیت را بهمراه داشت؟

● اولین موقعیت من در ساختن

ترانه روزگار با صدای ویکن بود.

برنامه چیست؟

● من ترانه‌ای داشتم بنام

«لیلی میال» که تم آهنگ آنرا از یک

نوازنده دوره گرد با پایی الهام گرفته

بودم. «مرحوم پیر نیا» بعد از شنیدن

این قطعه از من دعوت کردند که در

پرویز و کیلی شاعر و ترانه‌سایی نوپرداز که بیشتر آثارش در زمینه موسیقی جاز است ۲۱ سال ساخته ترانه‌سایی دارد. اکثر خوانندگان چون مأمور کارشان را با وکیل شروع کرده‌اند و بیشتر ساخته‌های او مثل: عروس انتظار و تور ماهی گیر از ترانه هائیست که فراموش نمی‌شود.

مصاحبه زیر حاصل گفتوگوییست با شاعر پیرای آگاهی بیشتر با زوایای مختلف کار هنری او

— شاعری را از کی شروع کردید و آیا ترانه‌سایی را بدید از تجربه شاعری دنبال کردید؟

● شاعری را از ۲۱ سال پیش شروع کرد و بیشتر سروده‌هایم در مجلاتی که در آن‌زمان سنگر نوپردازان بود پچاپ می‌شدند. شعرهایم حالت غزل نداشت ولی از وزن و قافیه پرخوردار بود و اغلب شاعر دویستی‌ها و چهارم پاره‌هایی بودند. پس از مدتی

بکار ترانه‌سایی پرداختم. هدفم از آغاز کار این بود که در پیجه‌ای نو در کار ترانه‌سایی بگشتم. البته قسم

لاف زدن نیست چون قبل از شروع به این کار مطالعات زیادی روزی کار

ترانه‌سایی در ایران «انجام دادم و روزی که شروع بکار سروده‌ای در مردم را مشخص کرده بودم. با همه

اینها هر کس مدح شیوه جدیدی در همپای سایرین به کار نموده ای در ترانه‌سایی پرداخته‌ام.

— پنطر شا کار در کدامیک از این دو زمینه، شاعری یا ترانه سایی از مسئولیت اجتماعی بیشتری پرخوردار است؟

● درباره مسئولیتی که پیش می‌اید می‌توان گفت ترانه‌سایر مسئولیت اجتماعی بیشتری دارد به این دلیل که یک شاعر می‌تواند اثری را برای دل خودش و بدن در نظر گرفتن سلیقه دیگران بگوید و حتی در کتاب یا

دیوانی هم بچاپ برساند. دیگر بقیه کار پمده خواننده است که شعر را برای خواندن، شنیدن و بازگو کردن انتخاب کند در حالیکه ترانه مثل مطلب

یک «روزانه پر تیراژ» است که پیش می‌اید می‌توان گفت ترانه‌سایر مسئولیت اجتماعی بیشتری دارد به این دلیل که یک شاعر می‌تواند اثری را برای دل خودش و بدن در نظر گرفتن سلیقه دیگران بگوید و حتی در کتاب یا

دیوانی هم بچاپ برساند. کار پمده

برای خواندن، شنیدن و بازگو کردن انتخاب کند در حالیکه ترانه مثل مطلب

یک «روزانه پر تیراژ» است که پیش می‌اید می‌توان گفت ترانه‌سایر مسئولیت اجتماعی بیشتری دارد به این دلیل که یک شاعر می‌تواند اثری را برای دل خودش و بدن در نظر گرفتن سلیقه دیگران بگوید و حتی در کتاب یا

دیوانی هم بچاپ برساند. کار پمده

برای خواندن، شنیدن و بازگو کردن انتخاب کند در حالیکه ترانه مثل مطلب

یک «روزانه پر تیراژ» است که پیش می‌اید می‌توان گفت ترانه‌سایر مسئولیت اجتماعی بیشتری دارد به این دلیل که یک شاعر می‌تواند اثری را برای دل خودش و بدن در نظر گرفتن سلیقه دیگران بگوید و حتی در کتاب یا

دیوانی هم بچاپ برساند. کار پمده

برای خواندن، شنیدن و بازگو کردن انتخاب کند در حالیکه ترانه مثل مطلب

یک «روزانه پر تیراژ» است که پیش می‌اید می‌توان گفت ترانه‌سایر مسئولیت اجتماعی بیشتری دارد به این دلیل که یک شاعر می‌تواند اثری را برای دل خودش و بدن در نظر گرفتن سلیقه دیگران بگوید و حتی در کتاب یا

دیوانی هم بچاپ برساند. کار پمده

برای خواندن، شنیدن و بازگو کردن انتخاب کند در حالیکه ترانه مثل مطلب

یک «روزانه پر تیراژ» است که پیش می‌اید می‌توان گفت ترانه‌سایر مسئولیت اجتماعی بیشتری دارد به این دلیل که یک شاعر می‌تواند اثری را برای دل خودش و بدن در نظر گرفتن سلیقه دیگران بگوید و حتی در کتاب یا

دیوانی هم بچاپ برساند. کار پمده

برای خواندن، شنیدن و بازگو کردن انتخاب کند در حالیکه ترانه مثل مطلب

یک «روزانه پر تیراژ» است که پیش می‌اید می‌توان گفت ترانه‌سایر مسئولیت اجتماعی بیشتری دارد به این دلیل که یک شاعر می‌تواند اثری را برای دل خودش و بدن در نظر گرفتن سلیقه دیگران بگوید و حتی در کتاب یا

دیوانی هم بچاپ برساند. کار پمده

برای خواندن، شنیدن و بازگو کردن انتخاب کند در حالیکه ترانه مثل مطلب

تعمیر گاههای شاوب لورنس در تهران و شهرستانها





سلامتی

اسکول

سرطانی

خوش طعم ترین و سالم ترین آبجوی ایران
سبک و راحت



میان پرده

کنند. ممتنع از نفر اول پرسید: «چه قشنگ، طبیعیه؟»
— بله جونم.
— باور نمی کنم. میگن مروارید طبیعی رو یا دنون زدن میشه امتحان کرد. اجازه میلی؟
— اشکالی نداره ولی باید با دنون طبیعی یاشه.

□ دو هنرپیشه معروف آمریکایی، بعداز مدت کوتاهی همسری، از همدیگر جدا شدند. یکی از دوستانشان، از دوست دیگری پرسید: «شایسته خدمت، احمق ولی در حال پیشرفت». از دومی سوال کرد و جواب شنید:

— پنج تا
— بازم فکر کن
— شش تا
ممتنع زیر ورق نوشت: «شایسته خدمت، احمق ولی در حال پیشرفت».

□ چی بود؟
— بالاخره فهمیدی علت ملا湫شون

— آره، اختلاف شدیدی داشتن که حل شدنی نبود.

— چه اختلافی؟
— فاسق خاتمه از متمن آقاهم خیلی پولدارتر بود.

□ صاحبگانه از مستاجرش که نویسنده تازه کاری بود پرسید: «بالاخره کی می خواین اجاره اتنا قتونو بینی؟

□ نویسنده بزرگ آینده گفت: «است. احتمالاً روشنگر است».

— خیلی زود، به محض اینکه ناشر، چک حق التعریر و بعد از اونکه کتابی رو که قراره اگه سوژشو پیدا کنم، پتوسیم، مورد پسندش واقع بشنه امضاء بکنم».

□ دو خانم تازه به دوران رسیده که چشم نداشتند همدیگر را بینند در مجلسی بهم برخوردند. یکیشان گردنبند شترمرغ ماده به شترمرغ نر گفت:

— عزیزم، آخه تا کی من و تو

باشد اینجوری مخفیانه همدیگر را ببینم.

□ در یکی از کشورهای پیمان ورشو می خواستند افراد برگزیدهای را برای خدمت صنف، مخصوصی در ارتش انتخاب کارگردان به خانمی که آمده بود هنرپیشه بشود گفت:

— خانم شما خیلی با استعداد و خوشکل و تعجب هستین. تشریف ببرین هر وقت نجابت دویاره مدد شد تشریف بیارین.

□ همدیگر را ملاقات گردند. یکیشان پرسید: «تو قرار بود زن تو طلاق بدی؟

— آره.
— پس چطور هنوز با اون زندگی می کنی؟

— واسه اینکه انقدر چاق شده که نمی تونم حلقومو از دستش در بیارم.

□ در تگزاس، یک کابوی وارد دفتر کلانت شد و گفت:

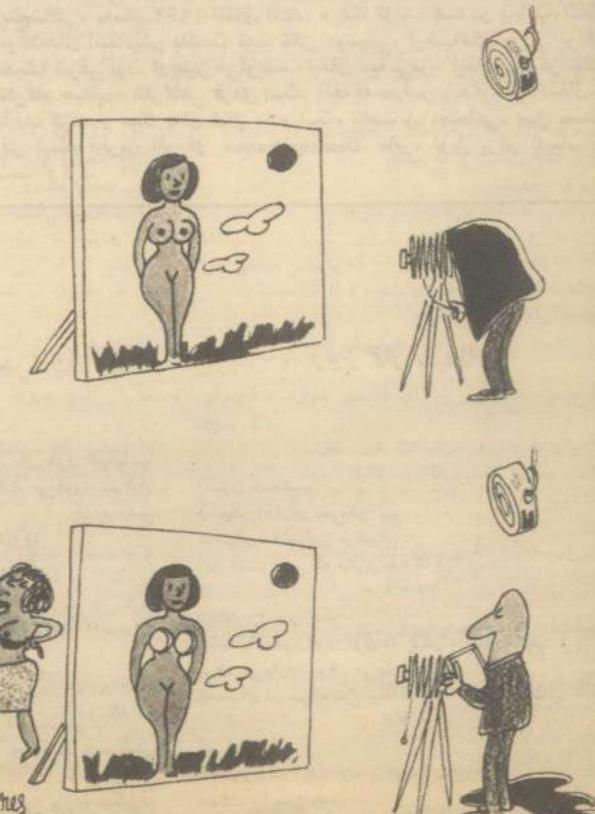
— کلام منو ببینین، یه هفت تیر. کش تیر انداخت و سوراخ کرد.

□ کلانت با اوقات تلخی گفت:
— من وقت ندارم واسه یه کلام ناقابل پر و نه درست کنم. برو هر وقت مغز تو سوراخ کردن بیا شکایت کن.

□ یکی از کلای معروف و مبرز دادگستری می گوید:

— وکیل خوب کسی است که چنان دقاعی از موکلش بکند که قضات در رای خود بتویستند:

— ما متهم را تبرئه می کنیم ولی از او تعهد اخلاقی می گیریم که دیگر جرمش را تکرار نکند.



□ سرمایه دار بزرگ آمریکایی عاشق زنی زیبا و جوان بود ولی خجالت می کشید به او پیشنهاد ازدواج بدهد، بالاخره روزی دل بدیریا زد و گفت:
— عزیزم، می دونم اونا سیس هم قبله همین کارو کرده، ولی بازم خجالت می کشم. آخه تو فقط ۲۵ ساله و من هفتاد ساله.
زن جوان لبغند عاشق کشی زد و گفت:
— هیچ اشکالی نداره عزیزم، اتفاقاً این سن برای یه میلیارد خیلی ام که.

نکته اخراجی

خلبانی ورزیده برای یکی از رفاقت ایشان تعریف می کرد که:
— آره نمی دونی، واقعاً شرایط و حشتناکی بود. موتورم کار نمی کرد. دور و برم چنون مه غلیظی بود که به قدیم هم دیده نمی شد، از اینا کذشته به قدره بزین هم تو باک نداشتمن. بی سیم هم از کار افتاده بود.
— باور نکردنیه رفیق! معجزه بزرگی شده که تو نوشتی سالم فرود بیای. فرود بیام؟ من کی گفت از زمین بلند شده بودم؟!

دیپلماسی مذهبی

در کلیسا ای بین دونفر از طلاب علوم الهی مساله ای درگرفته بود: آیا می شود موقع دعا خواندن سیگاره کشید؟ چون به نتیجه ای ترسیدند ناگزیر به کشیش اعظم کلیسا مراجعه کردند. و بعد نتیجه را یاهم در میان گذاشتند. اولی گفت:

— من نتیجه منفی گرفتم.

— چطور مگه؟

— پرسیدم میشه موقع دعا خواندن سیگار کشید، گفتند ابدًا.

— ولی من نتیجه مثبت گرفتم.

— عجب! چطوری؟

— پرسیدم میشه موقع سیگار کشیدن هم دعا خواند؟

خوشبین ها و بدین ها

در یکی از کشورهای آفریقایی که مشکلات اقتصادی پیساری داشت، رئیس جمهور، وزیر دارایی را احضار کرد و گزارشی درباره وضع مالی خواست. وزیر این پاوان پاکرو بیان گفت:

— قربان دونفره در این مورد هست. اول خوشبین ها و دوم بدین ها!

— عجب مگه اینجا بدین هم وجود دارد؟... خوب بگوییم چی میگن؟

— خوشبین ها می گن که تا چند سال دیگه چیزی جز علف برای خوردن پیدا نمی کنند.

— خوب بدینها چی می گن.

— اونا می گن هشکنی جز علف چیزی پیدا نمی کنند بخوره، نه فقط خود خوشبینها.

هرمان هسه

Hermann Hesse

به دختر آوازخوان چینی

به پسینگاه، تا پائین دست شط آرام، رفتم
آفایا، بر نکت کل سرخ، ایستاد و نور پراکند
ابرها نور کل سرخ را به پائین پراکند.
اما من آنها را ندیدم
 تمام آنچه که دیدم
شکوه‌های درخت گوچه گیسوی تو بود

تو در صدر قایق آراسته به گل، خندان، نشستی
عود را بدمست آزمودهات گرفتی
آن آواز را سردادی، آن سرزمین مقدست را،
در حالیکه چشمان تو نوید آتش میداد، و تو چه
چوان بودی

من، بی‌آنکه چیزی بگیرم، کنار تیرک بادیان ایستادم
آنچه برای خودم می‌خواستم این بود که، پیوسته،
تسليم آن چشممان درخشان شوم

که با دردی خجسته
همیشه به آن آواز گوش فرا دهم
به آوازی که، آمیخته با دستهای ترد تو، توان آن
دارد تا شادمانم کند.

به کودکان

(در پایان ۱۹۱۴)

شا چیزی از زمان نمی‌دانید
شما فقط این را میدانید، که جایی در دوردست،
چنگی در گرفته است،
شما چوبتانا را می‌تراشید و بصورت شمشیر و سپر
و نیزه درمی‌آوردید و باخوشی درباغ بازی می‌کنید.
چادرها پیا می‌کنید
نوارهای سفید که نشان صلیب سرخ دارند بین
می‌دارید

و اگر آرزوی من برای شما هیچ نیروی داشته باشد
چنگ، برای شما، همیشه افسانه‌ی تینه
خواهد ماند.
شما هرگز در میدان چنگ نخواهید ایستاد
و هرگز نخواهید مرد
و هرگز از خانه‌ی که طعمه آتش است، هراسان
بیرون نخواهید دوید

معندها روزی شما سریاز خواهید شد
و روزی خواهید دانست

که نفس شیرین این زندگی
تلک با ارزش ضربان دل،
تنها یک وام است، و اینکه هر آنچه که در گذشته
تابود شده است،

و میراثی که آرزوی آن را دارید،
و دورترین آینده

از درون خوتتان خواهد غلتید
و اینکه بخاطر هر تار موی سرتان

کسی نبردی را، دردی را، منکری را، تحمل کرده
است.

و خواهید فهمید که هر چه در جاتان شریف است
همیشه چنگویی است،

- حتی اگر هیچ سلاحی حمل نکند -
که هر روز، نبردی و سرنوشتی منتظر است.

این را فراموش نکنید!

به خون، بدکشtarگاه، پوپرانها بیندیشید
که آینده شما برآنها آرام خواهد گرفت،

و، پیش از این، باین بیندیشید که چگونه
بر منک و قربانی

کشتن شادی،
بنیاد می‌شود

در آن صورت زندگی تان شعله‌ورت خواهد شد
و روزی حتی منک را هم در آغوش خواهید کشید.

قصیده‌یی برای هولدربین

دوست چوانی من، چه پسیار شیها
من، سپاسگزار، به سوی تو باز می‌گردم
بهنگامی که در بوته‌های سالخورده باع
خفته‌یی

تنها آشمارها هنوز صدایی دارند.

دوست من، کسی تو را نمی‌شناسد،

این عصر جدید
از جادوی خاموش یونان پسیار دورافتاده است.
بی‌نایش، و فریب‌خورده خدایان،
مردمان، خردمندانه در غبار می‌گردند

اما برای جمیع مرموزی که در درونشان غرق‌اند

که ارواحشان دهار شوق و آرزو است
تارهای آسمانی اوایلهای تو
به توا درمی‌آیند، حتی امروز

ما، شوق‌زده، خسته از روز،

به آن شهد، شب موسیقی تو، بنمی‌گردیم
که بال پر ان آن
ما را به درون سایه‌یی از رؤیای ملایی می‌افکند

اری، و چه درخشان، به هنگامیکه آواز تو ما را

خوش آید
و اندوهگنانه در شوق سرزمین خجسته گذشته
می‌سوزیم،
در شوق معابد یونانیان،

هوای وطن، در ما، تا ابد پایدار می‌ماند

شاعر

تنها برم است، من تنها
که ستارگان بی‌پایان شب می‌درخشند،

آشمار سنگی، آواز جادویش را
تنها برای من، برای من تنها
زمزمه می‌کنند.

سایه‌های رنگین ابرهای ولگرد
همچون رؤیاها، برفراز روستای گستره می‌گذرد.
نه خانه نه مزرعه
نه چنگل نه امیاز شکار، یمن داده نشده است

هدف ما مرگ است،
باور ما، پاریست به هر آنچه که می‌پزند،
هیچ فاصله دور زمان
چهره‌های شناور ما را

به مصاف نمی‌طلبید
با اینهمه ما، سوخته در چانه‌مان،
شناخی از قرایبی مرمز را با جان، با خود داریم
ما هم خبری از خدایان، از احساسی برای شما با

دویاز و حشمت‌آور
پرواز پرنده‌وار کودکان در بازی
گریستن و آواز خواندن مردی، تنها در پسینگاه،
که پنهانی عاشق است

و معابد خدایان هم از آن منند، و از آن منند
بیشماران اشرافی قدیم
و، نه کمتر از این، گبید درخشان آسان، در آینده،
منزله‌که من است:

روح من، غالبا در پرواز کامل شوق، توفان وار،
بالا می‌رود
تا برآینده آدمیان خوشبخت خیره شود.

رنج کشیدن و مردن
جان‌های ما را وحشت‌زده نمی‌کند
قلب ما قلب پرنده است
و پدریا و چنگل تعلق دارد و ما
بردگان و نفرین‌زدگان را
برادران خود می‌خوانیم،

ما هنوز هم حیوان و سنجک را با نامهای قشنگ

می‌نامیم

همچنین زندگی رو در تیاهی ما، ما را

در دل سنجک سخت حفظ نخواهد کرد:

آنان، لبغدن زنان معو می‌شوند،

و در غبار سوسوزن آفتان

هر ساعتی که به لذتها و ناشادی‌های تازه راه بزید

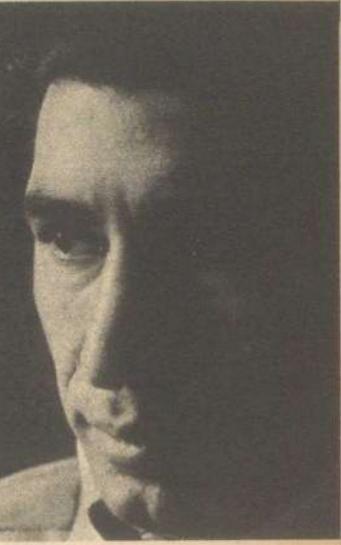
آنان، بی‌شکب، جاودان، برخواهند خاست.

شاید هرمان هسه را تاکنون فقط نویسنده‌یی عالیقدر و پژوهشی شریف می‌شناخته‌ایم. لیکن، بقول مترجم انگلیسی، که خود شاعر است، اگر او «گرگ بیانی» - که میدا مکتب تامل و تردید غربی پرمنای فلسفه‌شرقی بویژه هند است - «سیزارت» و سفر به خاور و دیگر و دیگران را نمی‌نوشت، و بهمین اشعار اکتفا می‌گردد، یا ز هم برای ماندگاریش کافی بود. تم اصلی این اشعار غم دوری و غربی است، لیکن در سراسر اینها شوق به والای پسر، و در یکی عشق به کودکان موج می‌زند. هسه به سال ۱۸۷۸ در کالو Calw، ورتبرگ Wurttemburg زاده شد. مدتی کتاب فروش، دلال اشیاء عتیقه و مکانیک بود. بعدها او تماماً

میدانم، تو راه میر وی

کودکی

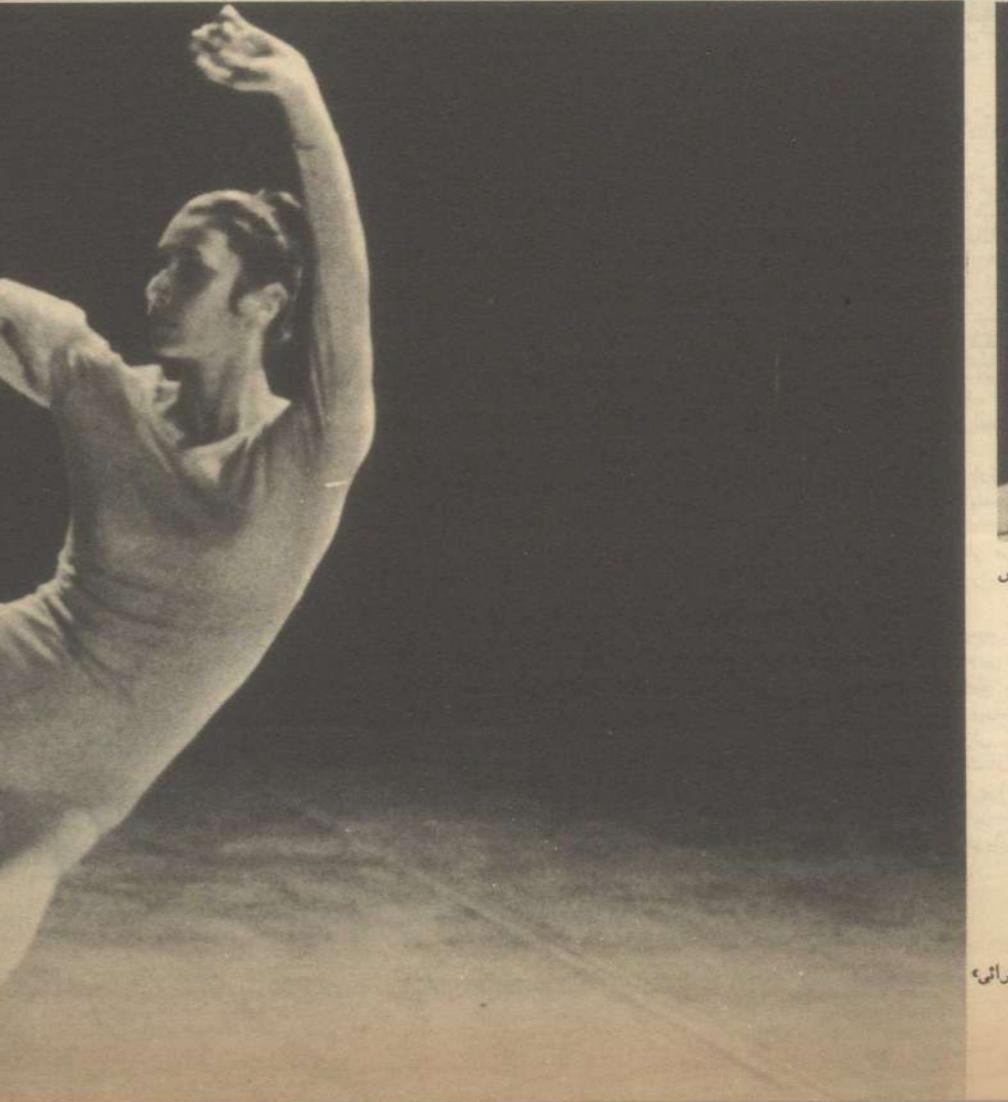
من غالبا راه میروم، تا دیر وقت، در طول خیابانها
نکام را پائین می‌آورم، و شتاب می‌کنم، سرشار
دورترین دره من!
تو افسونزده و معوی،
چه پسیار بارها، در غم و اندوه،
تو از سرزمین سایه‌هایت،
به پالا، با اشاره مرا خواندی
و چشمان افسانه‌ایت را گشودی
تا من، کم شده تصویر شتابان،
باز خود را، به تمامی، در تو کم کردم
ای دروازه تیره مرگ
پیش آی
تا از خلا زندگی شفایابیم
و بدهم روم، به رویاها می‌ایم
و بدهم روم، به رویاها می‌ایم



اووروس دمتریو تبیه کننده «من یک رقص

بادین برگزما در «فیگورهای صحرا»

زندگی رو دل نوری یاف بر پرده سینما غول استعداد و فرشته باله



ماجراء زمانی آغاز شد که بروزوران تبیه کننده فیلم «زیبای خفته» و آوروس دمتریو، همچنان آشناز و نیمه کننده مشهور فیلم در انگلیس نامزد گرفت تا فیلم یک ساعت درباره باله باشد و خود را آماده کار می کند: چه می بخشد، چگونه گریه می کند، و از زمانی که قرار می شود نقش را به روی صحنه بیاورد تا اجرای اصلی آن نقش، چه کارهای را انجام دهد. دمتریو احساس کرد که فقط چند صفحه در فیلم، از این دوستاره جوان باله کافی نخواهد بود. بنابراین او پیشنهاد کرد در عرض آنکه فیلم روی نوری یاف تعریف پیدا کند، با تأکید بر همکاری فیلم روس و مارگرت فوتین سالما بین این رقص روس و مارگرت فوتین خود قلا رقص باله بود، در سالهای نخستین چند براتمه باله بود، و این فیلم کرده بود از جمله «بجهه و جادوگران» که مورد تحسین بسیار قرار گرفت. زوران تبریزی تبیه فیلم درباره نوری یاف بگیرم، هذا کاری زیادی در اطراف آن کردیم و اینها بسیار رد ویل شد - باله این مشروط برا آن بود که بتوانم نوری یاف را ترغیب باین کار بگیرم. فیلم که ما تسمیم پاسخنام آن مدتی به طول الجاید تا آنکه موضوع فیلم توجه برآورده شون و براین فوریس را به خود جلب کرد.

آنکه این فیلم می توانست نه فقط در بریتانیا، بلکه در سراسر جهان، تماشاگران بسیار را خشنود سازد.



نوری یاف کیست؟

شاید قابل توجه باشد که به خاطر آوریم، به انتراف خود نوری یاف، او انسان تنها است، که باید در یک قطار، بین دو ایستگاه بین دنیا آمده باشد. به عنیده نوری یاف این واقعه‌ای است سمبولیک و «باعث می شود من احساس کنم که سرنوشت همواره آن بوده است که به همه جهان تعلق داشته باشم»، که همینطور هم است.

البته سالما است که لندن موطن او است. ولی او هیچگاه قرار ندارد و یاجدادان

در حال تعریف با مارگوت فوتین در «دندز دریائی» است. ولی از کشتهای که به مردمی از جانی به جای دیگر رواز می کند، می گویند این جهادن

بسیارگرین و مشهورترین ستارگان بزرگترین از تبور و بیرونی نوری یاف داستانها

بسیار زبانی دارند - گرچه هرگز رقص او را تبدیله اند. او همچنین شریت بین المللی است.

باش احساس می شود که سخت مبالغه گوئی شده است.

ولی نوری یاف را که رقص است. بعضی این فیلم آن بود که نشان دهیم چگونه این رقص ادعا دارند که او بزرگترین رقص دنیا است

و بخوبی او را تیزپسکی (واسلانویزنسکی) تقدیر و با کامل کردن آن به صورت یک

تکیز است.

مردم فروانی با نام او هفچون

اشکه بازون و اکستر الکترونیک استفاده شده که به قول دمتریوس، تبیه کننده فیلم، «موسیقی خلیلی بیش رفته و خارق العاده ای» است. بسیاری از هنرمندان بر جسته ای که مکاری با رویال ابرا هاؤس کاوت گارنی صحرا ای و فربیای خفته بود.

همکاری کردند در فیلم «من یک رقص هستم» به روی یاف دینه آورده شده اند.

علاوه بر فوتبین، لین سیمور، دین برگزما، کارلا فریجی، مایکل سووف و ازی اوارز در

سکانسی‌گونه‌گون شرکت دارند. گلن چسبان به تن دارند، و فیلم، حرفاها بودن آنورا

صحنه به صحنه شان می دهد. براین فوریس مسئول کارگردان این سکانس‌ها بود که در لندن گرفته شد.

یک سکانس مؤثر «مارگریت و آرمان» نمایانگر هنرمندان مارگوت فوتین شاید خالص ترین شکل هست باشد. فیلم که با رنج و کوشش ساخته شد و نمایانگر بهترین استعدادهای باله جهان است.

مینور ساخت فرانس لیست است که طبعاً با یک یا دو اجرای می شود. «زیبای خفته» (در

نوری یاف اختصاص داده شده. این است جواب صریح و بهای دمتریو به این سوال که رقص دو نفره را اجرا می کنند) از

زیرا او بیمه‌ترین و ناشناخته‌ترین رقص همراهی فراموش شدند از رویال ابرا هاؤس کاوت گاردن برخوردار است. این

قسم تیز در لندن فیلمبرداری شد.

در «فیگورهای زیبی» از موسیقی «ایده کلی و اساسی برای ساخت این فیلم نیز همین شود.

گرچه تمام کسانی که با این فیلم سر و کار داشتند به هیجان آمده بودند، ولی مدتی به طول الجاید تا آنکه موضوع فیلم توجه برآورده شون و براین فوریس را به خود

جلب کرد.

به غلط آنکه این فیلم می توانست نه فقط در بریتانیا، بلکه در سراسر جهان،

تماشاگران بسیار را خشنود سازد.

نوری یاف: «من یک رقص هستم و به همه جهان تعلق دارم»

فشار در ساحل در ریشه باشکال، زدیک به ایرکوتسک، در سرزمین افسانه‌ای تاریخی بیش می‌رفت، و مادر رو دل را می‌برد تا به شوهرش، که در آن هنگام در ولادی وستو، بی‌پویند.

پدرش یک بولیتروک - سریازی بود که به سریازان دیگر، تاریخ روسیه، انقلاب و جزو کمیتی را می‌آورد که وی مردی بود سخت گیر

و نیرومند، «نیروی ناشناخته‌ای که کفتر می خنده»، حتی در دوران بلوغ می ترسیدم که مستقیماً به او نگاه کنم».

خانواده‌ای - رو دل سخاوهای دارد سخت قییر بودند. پیش از اتفاق بدرومادرش گرسنگی‌ها کشیدند. نوری یاف، هنگام که پسر جبهه‌ای بود، همواره به میل خود در تنهایی پسر می‌برد، او با کسی نیستی نمی‌کرد و در سازی و اسپا بازی هیچکس شرک نداشت. تنها کسی را که واقعاً به خود نزدیک می‌دانست یعنی از خواهراش، روزا بود.

سبب زیبی پخته غذای اصلی این خانواده بود و بعد، هنگام که به شهر اوفا رفتند، در اتاق کوچک با یوتون از سرگشان هم منزل شدند. نوری یاف می‌نویسد، «یکراز خاطرات عدده من از آن زمان گرسنگ است؛ گرسنگی پیوسته و هدله آزار».

فقط دو سال داشت که خود را از موسیقی متاثر یافت، و به طوریکه خودش می‌گوید، چون بزرگتر شد موسیقی را همچون مذهب می‌دانست. روزی در مدرسه به او یاد دادند که چگونه با آهنهای باشکر برقصند، و پس، زمانی که به دادطلبان روسی - یک نوع پیشنهادی پسران روسیه - پیوست، اولع دیگر رقص های باشکر را هم فرا گرفت.

او آن چنان امیدبخش بود که با «اولدتسوا»، پیرزنی ۷۵ ساله آشناش کردند که سالها پیش در گروه باله سرگی

بادین برگزما در «فیگورهای صحرا»،



نقاش

دادن هنر و استعداد خود از مشهولان عذرمه
باله مسکو وقت یگیرد. و بهمین سبب
تصمیم گرفت شانس خود را در لینینگراد
ییازماید.

به محض اینکه به آنجا رسید بدون
درنگ به مدرسه باله لینینگراد (ملوسای
که تقریباً تمام رقصندگان نامی باله روسیه
از آنجا آغاز کردند) رفت و درخواست
ملاقات رفیق چلکوف مدیرمدرسه را کرد.
رودلف گستاخانه و بی برو گفت، «من فوری
یاف، هنرمند ابرای او فا هستم و می خواهم
در اینجا تحصل کنم»

قدرت اراده و تصمیم او سبب شد
که کوستراویتسکایا - که به نظر او پیشین
علم رقص زن در روسیه امروز است - او
را ملاقات کند. فوری بیف یک سری کارهای
معمول را برای این زن انجام داد و وی
با کجگاوی نگاهی به او گرد و گفت،
«جوان، تو یا رقص بر جسته ای خواهی شد،
یا اینکه هیچ چیز نخواهی شد.» سپس
مُوكدا اضافه کرد، و به اختصار زیاد هیچ
چیز نخواهی شد».

با کمک مالی جمهوری باشکیر،
دیوانهوار کار کرد و مدت دو سال تمام
بر توار رقص های کلاسیک را گذراند،
که از جمله آنها «دریاچه قو»، «فندق شکن»،
«ژیل» و نزد دریانی» بود.

شرکت در یات مسابقه باله ملی بین
تمام مدارس باله روسیه در مسکو، و ظاهر
شدن در فیلمی به نام برشی از جان - که
در آن رقص یک نفرهای از «نژد دنیا» را
اجرا کرد - بر نامهای بعدی فوری بیف بودند.
پس از اینکه آخرین مرحله را در مدرسه
کنینگراط طی کرد به او یشنده شد که به
عنوان تکرقص در باله بولشوی کار کند.
ولی عاقبت توری بیف لینینگراد را برگزید و
به گروه باله کیروف پیوست.

سرگذشت توری بیف، از اینجا بعد

برای دوستداران باله آشنا است. با گروه

باله کیروف بود که او در سال ۱۹۶۱،

آن سفر فراموش نشدنی خود را به پاریس

کرد - و تصمیم گرفت که زندگی در غرب

را برگزیند. او می گوید، «من نه آزادی

را بلکه استقلال را انتخاب کرد».

در این دو سال اخیر افسانه روالف

نوری بیف بیشتر عالمگیر شده است. او

تقریباً روی تمام صحنه های مهم جهان در قصیده

و کلاسیک های بر جسته ای جون ازبیای

خته، «دون کیشت»، «فندق شکن»،

«ابایاره»، «پتروشکا»، پیرنس اینگور،

«مارگریت و آرسان»، «لایسلینه»، «فیتوکو

های صحرائی» و سیاری دیگر را اجرا کرده

است.

با کارفاراجی بالینای ایتالیائی در «لایسلینه»
باولو پیج دیگلیف «قصیده بود. نوری بیف
با اندازه پرول یول در آرم و موقعیت خود را
مادرش، با این کار سخت مخالف بودند.
حفظ کنم».

در برابر او بلک گویکا، بلک لرگنکا و چند
شخصاً بدرش که می گفت، «اگر پیرم
لینینگراد در مسکو به وزارت فرهنگ آنها
رسیست گونه گون اجرا کرد همه آنها
یک رقص بیشود طولی نخواهد کشید که
را هنوز بخوبی می‌داند.

«بجه، تو نسبت به خودت وظیله داری که
رقص کلاسیک را بایگیری. با چنین بوهت
ذائق تو باید جزء شاگرد های تاتری ماری
اینسک بتوی». که امروزه در جهان با
عنوان لینینگراد - کیروف شهرت دارد.

بیرون آنچه را که من داشتم با
باولو پیج دیگلیف و قصیده بود. نوری بیف
در همین موقع بود که توانست شروع به
رقصندگان جمهوری باشکیر بیوئند. فرست
بیمار مناسبی بود. لیکن او با تمام کوشش
که از این راه ماهر شد، هنر خود را در حد کمال از اهله
داشت. او می فویسد، «از این راه توانستم
بایست یک رقص باله حرفاً بتوشند. او و

۳۹ نشون می داد؛ اونوقت اون مرد
ساده، درجه رو برداشت و زیر پا
خوردش کرد.

پهپونه همچنان چرخهای ساعت
را نگاه می کرد؛ دون کامیلو ادامده داد:

- پهپونه تو می خواسته از
کار بندازی، امامن دلم نمی خواسته.

فقط احتماً می خندن؛ من از دیدن تو
ناراحت شدم، هنین اینکه از دیدن اون
مرد ساده ای که در جهار و زیر پا شود

کرد ناراحت شده بیشتر، پهپونه
صادقانه بگو، چرا می خواسته این ساعت
از کار بندازی؟

پهپونه جوابی نداد. دون کامیلو
آرام ادامه داد:

- تو می خواسته از کار
بندازی چون اون بالای پرجه و تو
روزی صد دفعه می بینیش... هر جا

بری ساده ای، گذشت زمان روی
نیمکت نشسته بود هوا می خورد که دید
ناگهان پهپونه سر رسید. پهپونه، با
لحنی افسرده اما مستبدانه گفت:

- کشیش من، ناقوس زن راصدا
کنین و پیش بگین که ساعت رو از کار
بندازه. همهچی باید از کار بیفته حتی
 ساعت. می خواهی باین خوک بضمونم

این صدای زمانه. اگه آدم گناهی مرتکب
شده باشه و از خدا بترس، فایده
نداره که صلب رو زیر تختخواب

قامی کنه. خدا باقیه و از همه زندگیت
برات حرف می زنه. بیفایده س پهپونه
که ساعت از کار بندازی. ساعتها
میگذرد و لی تو هر روز و هر ساعت رو
که میگذرد، بیدزدی.

پهپونه سر برداشت و سینه اش
را پر باد کرد. دون کامیلو فریاد
کشید.

- بادتو خالی کن طبل تو خالی ا
 ساعت از کار بنداز، خرمها تو مزعره ها
دارن از قوت میرن، دون سفره مردم
روز بروز کست میشه، گواه نگه نه
طوله ها لاغر میشن، نیمکت نگه و تو
داری برای ارضای غرور حربیت. با
باقیه در صفحه ۷۸

امضای نقاشی پاش باشه.

سر جو خود با لعنتی چهار

- دکتر، حالا جای دلیل عاقله ای
آوردن نیست. چون اگه یه خوردهم دلیل

علاقانی بیاریم جز خندین و ردشدن
کار دیگه ای نمیشه کرد؛ اما طرفهای ما

ذوق خنده ندارن؛ دارن یه معركه حسابی
راه میتدان.

طبیب رفت به معاینه زن و یک

ساعت یهد برگشت و گفت:

- امید مده اش خیلی زیاده و
لوژه هایش هم تحریک شده.

چهار ژاندارم، غروب ناکام

بر گشتن؛ نه علامتی، نه ایشان
نه هیچ چیز. پهپونه، سیمه ای گفت:

- بسیار خوب، فردان یه تو خوش
همیشگی های ای هارو... هر چیزی همیشگی

دو کامیلو چلو خانه اش شنیدن
نیمکت نشسته بود هوا می خورد که دید
ناگهان پهپونه سر رسید. پهپونه، با
لحنی افسرده اما مستبدانه گفت:

- کشیش من، ناقوس زن راصدا
کنین و پیش بگین که ساعت رو از کار
بندازه. همهچی باید از کار بیفته حتی
 ساعت. می خواهی باین خوک بضمونم

این صدای زمانه. اگه آدم گناهی مرتکب
شده باشه و از خدا بترس، فایده
شود را.

- مغز شهرباز خیلی خوب کار
می کند.

دون کامیلو یک نصفه سیگار
برگ روشن کرد. و آرام گفت:

- پهپونه، تو خیال من کنیت نمیزند
سر جو خود و چهار ژاندارم

شروع به کار کرد. ولی این درست نیست،
خوب عقلتو از کار انداخته و مانع

شوشمانه ای که شب هنگام در وسط قصبه
شده که متوجه بشی داری به مسخر کی
سقوط می کند. و من از این بایت

را در مردم دید قدر باشد و عابران
شوشیهای اندک نامر بود با او می
کردند؛ آنوقت، او جو ای می داد که
 فقط بورزو اهای کثیف پیش کنیتی
برای قایم کردن دارند ولی توده، می
توانند با گزدن افراده حتی کفلش

را هم نشان دهد.

زیزلا پا به چهل سالگی گذاشت
من اهمیتی نداره. ساعت باید از کار
بینته و گرنه خودم با تفک از کار
میتدازم.

در خشم پهپونه چیزی از نامی دی
دیده می شد و دون کامیلو احسان
تالر کرد.

- از ترددی های برج بالارفتند
و به ساعت رسیدند مکانیسم ساعت،
قدیمی بود. زیزلا هیچ چیز نمی دیده
نمی توانست شناسنایی بدهد. بعدها

همانجور، سردر گیسه، خندن کنند
موضوعی روی ذکر پیش از معموسی
اصرار کنید. همچنان دوچرخه که

کامیون چو خنگیانی فعالیت زیادی
کرد. چینین بود که یک شب، موقع کرکو
میش کس بیداشد و سردار را توی که
کیسه کرد، او را پشت یک پرچین کشید،

دانش را با لازد و دو قسم خلی بینش
را پر نگ کرد. بعدها از هر چیزی کرد. بعدم
زیزلا پر نشان دهد.

زیزلا پا به چهل سالگی گذاشت
نگاران پای پیاده، بوار دوچرخه که

در خشم پهپونه چیزی از نامی دی
دیده می شد و دون کامیلو احسان
تالر کرد.

دون کامیلو کنار پنجه را که
به معرفه قصبه باز می شد به دیوار تکیه
داد و آرام گفت:

- بینین این زن و معاینه کنین.

- پهپونه، یه و قتنی، به مسرد
ساده ای، به بیمه ناخوشی داشت. بچه

که بنشو بیاره پایین؛ درجه همیشه

از مجموعه دنیای کوچک دون کامیلو

جووانی گوارسکی

ترجمه جمشید ارجمند

سروج خود با لعنتی چهار

آوردن نیست. چون اگه یه خوردهم دلیل

علاقانی بیاریم جز خندین و ردشدن
کار دیگه ای نمیشه کرد؛ اما طرفهای ما

ذوق خنده ندارن؛ دارن یه معركه حسابی
راه میتدان.

طبیب رفت به معاینه زن و یک

ساعت یهد برگشت و گفت:

- امید مده اش خیلی زیاده و
لوژه هایش هم تحریک شده.

چهار ژاندارم، غروب ناکام

بر گشتن؛ نه علامتی، نه ایشان
نه هیچ چیز. پهپونه، سیمه ای گفت:

- بسیار خوب، فردان یه تو خوش
همیشگی های ای هارو... هر چیزی همیشگی

دو کامیلو چلو خانه اش شنیدن
نیمکت نشسته بود هوا می خورد که دید
ناگهان پهپونه سر رسید. پهپونه، با
لحنی افسرده اما مستبدانه گفت:

- کشیش من، ناقوس زن راصدا
کنین و پیش بگین که ساعت رو از کار
بندازه. همهچی باید از کار بیفته حتی
 ساعت. می خواهی باین خوک بضمونم

این صدای زمانه. اگه آدم گناهی مرتکب
شده باشه و از خدا بترس، فایده
شود را.

- مغز شهرباز خیلی خوب کار
می کند.

دون کامیلو یک نصفه سیگار
برگ روشن کرد. و آرام گفت:

- پهپونه، تو خیال من کنیت نمیزند
سر جو خود و چهار ژاندارم

شروع به کار کرد. ولی این درست نیست،
خوب عقلتو از کار انداخته و مانع

شوشمانه ای که شب هنگام در وسط قصبه
شده که متوجه بشی داری به مسخر کی
سقوط می کند. و من از این بایت

را در حقیقت رنگ قرمز مجبور شد یک حمام

پرورشی بینشند. سروج خود با لعنتی
از دست رنگ قرمز مجبور شد یک حمام

پرورشی بینشند. سروج خود با لعنتی
از دست رنگ قرمز مجبور شد یک حمام

پرورشی بینشند. سروج خود با لعنتی
از دست رنگ قرمز مجبور شد یک حمام

پرورشی بینشند. سروج خود با لعنتی
از دست رنگ قرمز مجبور شد یک حمام

پرورشی بینشند. سروج خود با لعنتی

سوار بر قافک و جت نمی توان به صلح رسید

اسرائیل کنترل نظامی جنوب لبنان را در عمل بدهست گرفته است

کلی هستند غیر ممکن است، کشور
های عرب اختلاف نظرهای متفاوتی با
اسرائیل دارند و پیشین سبب باید
از راههای متفاوت در رفع اختلاف
بکوشند. بویژه که بین همسایگان
اسرائیل اختلاف نظرهای سیاسی
فرماونی وجود دارد. اردن، سوریه و
مصر باید تک با اسرائیل معامله
کنند و باید به قلمروی خودرا برگزینند
داد که نایندگان واقعی خود را
و مسئله بحران روابط «فلسطینی‌ها
و اسرائیل» را جدا از مسائلی که
دیگر همسایگان اسرائیل با این کشور
دارند، حل و فصل کنند. واکذا در این ساحل
غربی رود اردن به قلمروی ها، تشکیل
قدرت اسپوتنی از شرق و غرب رود اردن
و پرداختن غرامت از جانب اسرائیل به
فلسطینی‌ها که از سرزمین اصلی
اسرائیل رانده شده‌اند، اگر نه
نمصفنه‌ترین، دست کم عملی ترین راه
رفع اختلاف فلسطینی‌ها و اسرائیلی.
هاست.. اگر مصر و سوریه با اسرائیل
جنگیده‌اند و اختلافهایی با این کشور
دارند، این ربطی به سرنوشت مدها
هزار تنی که اواه شده‌اند، ندارد.
پایتخت‌های صرب نباید از وجود
آوارگان فلسطینی بعنوان یک حریه
سیاسی استفاده کنند. این به مود
آنها نیست که از میان این چند مدد
هزار اواه چند هزار چریک و
ترویریست سازاند. فلسطینی‌ها نباید
اجازه دهند که سرنوشت‌شان را تعدادی
سیاستمدار فرهنگی ای تعیین کنند و آلت
دست چند پایتخت عرب شوند.
و اسرائیل باید بداند که همیشه
نمی‌تواند در پنهان تانک و چت زندگی
کنند. اسرائیل باید حساب فلسطینی‌ها
را از ترویریستها جدا کنند و با تأیین
حقوق از دست رفته فلسطینی‌ها
ترویریستها را منزوی کند.

منطقه است که رو به سوی شمال
رده‌اند. اینان به جمع آوارگان
ساقه پیشوت و خود عامل مهیبی برای
وزیران های سیاسی و اجتماعی در
جان خواهند بود.

«فنسانس پرس» در گیر و دار
گشت گزارش داده بود: «در جاده‌های
براف دو شهرک «تین» و «نیاتیک» که
نق حمله اسرائیلی‌ها بودند، موج
باجران چاده‌ها را پوشانده است.
زمیلهای شخصی و تاکسیما که تا
پوشان را به این جران پر کرده‌اند و
زیر سنگینی بار جامدانها و
ختقاویها به سختی حرکت می‌کنند،
دها را پر کرده‌اند.» ارتضی اسرائیل
تخریب بسیاری از خانه‌ها، جاده‌ها،
سازه‌ها و مسازع و از میان پردن
بسیمات های موصلاتی در جنوب لبنان
لذا این منطقه را غیر قابل سکونت
دانده است و اگر این حمله‌ها کاه
گاهان تکرار شوند، ترمیم خرابی‌ها
لیکه غیر مقدور خواهد بود.

در پیرامیں این موقعیت بسیار
موارد غیر قابل تحملی که اسرائیل
سرای لبنان بوجود آورده است،
عرب چه می‌کنند؟ هیکل سردبیر
هرام بعد از طرح این پرسش
شته بود: «تاتکها و هوایماهای
مراتیل جنوب لبنان و اردوگاههای
سلطنتی‌ها را ویران می‌کنند. آنها
بغواهند سازمان مقاومت فلسطین را
بود کنند و جنوب لبنان را غیر قابل
گوشت کنند، چون لبنان حاضر نیست
بریکها را از خاک خود براند. لبنان
هماس و نیست مقاومت فلسطین از
آن سوی در محاصره شدمان است و
برایر این تابلوی آتش و خون،
برای راه می‌غواهند چیزی بیشتر، نه
خنی بشنوند و نه حرفی بزنند.»

ی که ادوارد هیث بتواند موج
تبا فروش اسلحه به مصر را
نشاند.

سندی پیپل» چاپ لندن در این
در آستانه سفر محمد حسن
ت وزیر خارجه چدید مصر به
نوشته بود: «تردید نیست که
خارجه مصر برای خریدن انباری
ملحه به کشور ما می‌اید.» و به
سی هیون - وزیر خارجه انگلستان
دار داده بود: «شما حتی با فروش
بای تدافعی به مصر به تاجر
تبديل خواهید شد.»

سادات امیدوار بودکه بایرون
کارشناسان روسی از حمایت
گفتن پرخوردار شود. اما همانطور
نهامن آمریکا اینک اسکارکاری می‌کند.
از اسرائیل چنانباری می‌کند.
عملی فدراسیون اتحاد چاهیر
له از واقعی ناخواهایند دیگری
که در این یکسال برای مصر رخ
است و قاهره در برابر آن طرح
ن مصر و لیبی را دارد که بیشتر
است تا عملی.

در این شرایط قاهره نمی‌تواند
باری از دوش بیرون بردار و
ناچارست حضور دائمی ارتشد
میل را در جنوب رود لیبانی تحمل

اسرائیل «ادامه حضور نظامی
جنوب لیبان» را سریعاً اعلام
است. ژنرال داوید الازار رئیس
ارتشد اسرائیل روز شنبه گفت:
یاتی که ما در جنوب لیبان انجام
ما را به هدف یا همین رسانید.
ین عملیات نمی‌تواند نتایج قطعی
داشته باشد و فقط جزء مهمی
نتیجی است که با چوپیکها اغاز
یم.»

دو سال گذشته به حمایت
راپ و کشورهای غرب متمکی
دیکا بد از وقایع منینخ
و اسکارتر از همیشه در کنار
ایستاده است و بعد از حمله
سرانیل به لیبان و سوریه با
از حق وتو مانع این شد که
امنیت اسرائیل را حکوم کند
یا ساقبه است. با توجه باین
جدید بیرون این پار از شکایت
ی امنیت چشم پوشید، چون
میدانست که نتیجه این کار
بود.

میان کشورهای دیگر غرب،
و انگلستان از خواسته که در
ی داد ابراز نگرانی کردند.
آن ام است که دیگر کشورهای
پاندازه پاریس و لندن در
ای غرب منافق ندارند -
نیاں حاده افرینی های میتمانی
غرب اروپا - حاضر تغاهند
حمایت از لیبان چیزی بیشتر
یه مضردی و تأسی پیدا زند.

کشورهای غرب تقریباً هیچ
نشان ندادند و فقط دو، سه
نظیر مصر، سوریه و عراق
کردند که در کنار لیبان
ند و تجاوز اسرائیل را محکوم

ین ترتیب در نهایت امر
نه خود را در پرایر اسرائیل
ها تنها می بینند. درین میان
مصر غیفتر از دیگر
ان اسرائیل است و بهمین
رن بغواهدهم نه تواند به
نان برخیزد.

دادات در این نزدیک به دو
هرمت، چه ادامه اتشیس و
کمک نهاده باشد، می

ن حکومت لبنان
لایمی قادر نیست
فلی قادر نیست
بریکها یکسره کند.
بر روش اسرائیل
که چریکها را بهر
سراشیلی ها این
ند و بهمین سبب
خودکاری قراری
را بر عهده گیرند
خشی از لبنان که
قرار دارد، تحت
هد بود.
شبیه این هفتة
اجرامی این روش
وب لبنان حدود
سلیح تا آخر هفتة
ولی اندکی پیش
را اسرائیل، چون پورش
این چریکها به
دار سبب بی نتیجه
نمی شد:
رهای مهیمات و
خفی گاهی ایشان
سری از چریکها
جمعی از آنها
اثری که چریکها از
داد، منفجر شدند.
سای ارتباطی و
علقه جنوب رود
نار در یک شعاع
اسراشیل و لبنان
ها و مواضع و
دد ندارد و بطور
های اسرائیلی
کنترل میکنند و
با اجازه استفاده از

دوم مقدور نشد چو
بدلایل سیاسی و نف
یا لائق در شرایط
تکلیف خود را یا
ولی پیروت در برا
چاره ای چیز نبود
قیمت کنترل کند ا
واقعیت را دریافت
قصد دارند ازین پس
نظم در جنوب لبنان
و باقی ازین پس به
در جنوب رود لیتانی
کنترل اسرائیل خوا
حمله سحرگاه
اولین قدم در راه
جدید بسود. در جن
چهار هزار چریک م
پیش مستقر بودند.
از شروع حمله اس
حتی بود تقریباً هم
شمال چریکتند.
اما این فر
ماندن حمله اسرائیل
- تمام اثنا
آذوقه چریکها و ن
نایبود شد.
- چند ده نفر
بقتل رسیدند و
بازداشت شدند.
- تمام خانه ها
آنها استفاده میکردند
- تمام راه ها
خطوط مواصلاتی من
لیتانی از میان رفت
- در پایان روز
سی کیلومتری از مرز
دیگر اثری از چریک
پنهانگاه های آنها وجود
قطع ازین پس نیرو
مرتب این منطقه را
به همراه یا چریکی
را از طبیعی-
ساحل شرقی
د و تانیاقدرت
مدتی دراز از
دیکها هیچگاه
جمعی از آنان
کشور مستقر
کنترل ارش
بدون تصویب
ر بر انجام هیچ
وضع ازین هم
من کشور حتی
نم ندارند.
فلسطین بದا
در اردن خود ره
بررسی شرایط
لیتانی را بمعنوان
این انتخاب
خاک لبنان نبود.
ضعیفتر از آن
تجربه اردن را
شکننده لبنان
بسیار دشوار
سازمان های
زیر کنترل
سرائیل که خود
با پیدارند، تا
اقدام جدی
نشوند.
۱۹۷۳ چریکها
رفتند، تا آنجا
زمین «الفتح»
اکنچری چریکها
جدهای کوچک
پس از انجام
آل قرباستادان
ست زاده است

در پرداشت، اولاً آنها
ترین پایگاههای شان یعنی
رود اردن، محروم کر
عملیاتی شان را برای
بین برد.
در سوریه چه
آزادی عمل نداشته‌اند.
در جنوب غربی این
هستند. ولی چنان زیر
سوریه قرار دارند که
سstad ارتقش سوریه قادر
عملی نیستند. در مصر
پدربوست و آنها دری
پایگاه‌های کنترل شده هستند.
سازمان مقاومت
آنکه از ضریبهای که
بود، بخود آمد، به
موجوده رسراخت و ل
پایگاه اصلی برگزید.
دلایل متعددی داشت.
- چهارهای هزار
- ارتقش لبنان
بنظر می‌آید که بتواند
تکرار کند.
- ثبات سیاسی
برای دولت این کشور
می‌کند که با قاطعیت
چریکی فلسطین را
درآورد.
- دول همسایه ای
مايل نیستند چریکها
آنجا که بتوانند. مانع
بیروت علیه چریکها می‌
باشد که اول ایالات
در جنوب لبنان قدرت
که بخش "ارکوب" به‌
مشهور شد. درین دو سال
هرگاه که توانسته‌اند وا
خود را از جنوب لبنان
عملیات به شمال اسرائیل
و هر زمان که فرستند
در پرداشت. اولاً آنها
ترین پایگاههای شان یعنی
رود اردن، محروم کر
عملیاتی شان را برای
بین برد.
در سوریه چه
آزادی عمل نداشته‌اند.
در جنوب غربی این
هستند. ولی چنان زیر
سوریه قرار دارند که
سstad ارتقش سوریه قادر
عملی نیستند. در مصر
پدربوست و آنها دری
پایگاه‌های کنترل شده هستند.
سازمان مقاومت
آنکه از ضریبهای که
بود، بخود آمد، به
موجوده رسراخت و ل
پایگاه اصلی برگزید.
دلایل متعددی داشت.
- چهارهای هزار
- ارتقش لبنان
بنظر می‌آید که بتواند
تکرار کند.
- ثبات سیاسی
برای دولت این کشور
می‌کند که با قاطعیت
چریکی فلسطین را
درآورد.
- دول همسایه ای
مايل نیستند چریکها
آنجا که بتوانند. مانع
بیروت علیه چریکها می‌
باشد که اول ایالات
در جنوب لبنان قدرت
که بخش "ارکوب" به‌
مشهور شد. درین دو سال
هرگاه که توانسته‌اند وا
خود را از جنوب لبنان
عملیات به شمال اسرائیل
و هر زمان که فرستند
ضع سازمان
د افراد خود
گرد آورده
باره و موشک
هزاری اسرائیل
پاسخ این
حلمه‌های
برابر هست
جنگنده‌های
ای اند
ن زندیک به
میدند.
دادشت. از
را کاهش
بط آنها را
دولت اردن
و دند چوب
ند.
با ادامه
ی هرسکوبی
که اسرائیل
بارگردند.
اد انتقاد
ن را نادیده
وجواد اوردن
کشیدند.
سامفونی
گاه "زرقا"
در روابط
سلطنه بود.
ند که زرقا
مت و دولت

درختانی بیبار اورد و از پس میان ۱۹۹۶ چریکهایی که اندسته است. آتش بشی از راست و مایلینا میگاهند، در ساحل غربی ده است. تیری وی به تعداد اندکی از آنها حمایت میکارند. تردید آمیزی میدیدند.

در پرا بر این و مقاومت فلسطین ناچار شد را در مرز اردن و اسرائیل و گهگاه با مسلسل و خمپریوی دمکده ها و موضعی آتش بگشایند. اسرائیل در نوع عمله ها سیاست دیرینات انتقامی را برگزید. در حمله کوچک چریکها، اسرائیلی یه پرسار و در موضع چریکها و دمکده های مرز اردن را در دهم میکویان روش دو تیپیکی میستند.

از میان های وان پایگاه ن علمی در رود در ازمانیلی به پرسار در مردم اتفاق نشین و با تیره میکرد که مجبور بر یک طرف قدرت چریکها میداد و از طرف دیگر روا با مردم مرز نشین و با این روش دو تیپیکی را بخور چریکها و اداره و خود چریکها را در رسیدن پاین هنف آنها دولت اردن را پرسار گرفتند، حاکیت این دولت گرفتند، دولتی در دولت یعنی در اسرائیل قصد داشت این حمله ها دولت اردن را کوتاهی بار عبور ود اردن چریکها واحد شدند و در تزدین اینی این سی با یاقتندک اسرائیل از دست

در خاورمیانه این
اعراب و اسرائیل شکسته شد
منتهی این بار در خطای
اردن و مصر آرامش برقرار
سخنچ چنگ متناب و بمزد
در درجه دوم سوره کشیده شد
یک هفته بعد از حمله گسترده
هوائی اسرائیل به لبنان و
برای پرده کوپیدن موضع چون
دوکشور، نیروهای ضربت
اسرائیل پاداد شبه این هنر
حایات تانکها، توپها و به
وارد لبنان شدند و ضمن در
ازتش این کشور تمام موضع
تا کنار رود «لیتانی» از بین
چریکها اینک در کار
دادن اخیر استعفامات و موضع
کشورهای مسایله اسرائیل
بعداز جنگ ژوئن ۱۹۶۷ مقاومت فلسطینی اردن را بعنوان
عملی خود پرگزیدند و این
بود چون فلسطینی‌ها در فلسطین
اردن که با اشغال اسرائیل
است. عقیق ترین نفوذ رادر
داشتند که اکثریت قریب به
فلسطینی هستند. اما ادامه
چریکها در شرق رود اردن -
کشور اردن و دست اندازی آن
ساحل غربی، بعداز مدت
ناممکن شد.
ازتش اسرائیل حص
نایدیری در ساحل غربی را
ایجاد کرد و بدین ترتیب
بعداز مدتی دیگر توانستند
های کرچک خود را برای
یهود اسرائیل به ساحل اشغال
اردن بفرستند. ساکنان فلسطین
منطقه هم تدریجاً به زندگی
اسرائیلیان خواه گرفتند و در
بالادمه حضور پلیس قدر تنید
همکاری با چریکها به بسیار

حمله به جنوب لبنان و احیاناً
به جنوب غربی سوریه ممکن است
«مسئله چریکها» را حل کند، ولی
بیچوچه راه حل «مسئله فلسطینی‌ها»
نیست.
ولی شاید فرو نشستن سوچ
تروریسم و درگ این مسئله که انعام
اس ائیل مقدور نیست، راه را بر
راحل‌های منطقی هموار کند. اقدام
دولت لبنان در کنترل چریکها یکی از
قدم‌های نیست که در این راه پرداشته
می‌شود.

اسرائیل اینک اصراب را در
قیمت سپیار دشواری قرار داده است.
اما باید از میان این سه راه یکی
گزینند:

- کنار آمدن با اسرائیل به بهای
دستدادن بخشی از سزمن هایشان.
- سکوت و عدم تحرک در پیرامون
به هائی که اسرائیل به هر کجا که
خواهد وارد می‌ورد.
- دست زدن پیشگیر.

پیمودن راه اول تا زمانیکه
سراب در پی بسته اوردن یک راه حل

تل اويو م كفت: «عمليات ما
نوب لبنان يك عمل انتقامي نيوه،
جزتي بود از جنك كامل با
ها»، او اضافه كره: «اینك پرس
لبنان استكه چریکمهار سرکوی
يا ادامه عمليات ارتش اسرائيل
اعماق خاک خود تعامل کنند».

عمليات اخير ارتش اسرائيل در
رود لیتانی و قطعیت تکرار آنها
بری چدیدی پرسای دولت لبنان
بود اورده است و آن مهاجرت
ان تن ساکنان فلسطیني و لبنانی

میراث میراث میراث میراث میراث میراث
رادیویی در جنگ بلکه چریک عده کند را در چنوب دشوار بروی پوره است. مس
سایت شوروی را در عمل از
هست و خروج کارشناسان
می روی قدرت ارتش این
اکاشری داده است. سادات
رد فاتحهای لبی و سلاح
که شاید از انگلستان خواهد
ماشین سلاحهای روسی کند.
بیت انسانی ارتش مصر چنان
که بتواند به سادگی خود را با
چیزی تطبیق ندهد. بویژه که
آن انواع بسیار محدودی اسلحه
خواهد فروخت و آن هم در

داد،
صله روز شنبه،
وهای سر پیشی
و «صائب سلام»
پیام رادیویی ضمن
نش لبنان گفت:
ند که لبنانی ها
واحدی تشکیل
وزیر Lebanon خوب
ارتش این کشور
ری ساخته نیست
اینک نمی تواند

مجدد در آن نخواهند
در گیر و دار ح
ازش لبنان با نیز
اسرائیل روپر و شد
— تخته وزیر — دریک
ستایش از افراد از
«همه مردم دنیا بدان
در پرایر تعاظر صفت
داهاند»، البته تخته
میداند که از دست ا
در پرایر اسرائیل کا
و آگاهست که لبنان

از پایگاه‌های خودداری
خاک اسرائیل آتش‌گشتو^۱
برای مقابله با این وظیفه
را برگزید که در مردم
کرده بود. بدنبال هرچهار
نیروهای اسرائیلی به
پورش برداشت و خانه‌ها
روستاییان لبنانی را هدف
پر کیکا ناید کردند. اما
اسرائیل فقط بیکسی رسید:
ایجاد دشمنی می‌باشد.
لبنانی‌های جنوب نشین و
در وقایعی
هد، ندارد.
غلط سبب
زاراده‌های
کرده بود.
بعد ۱۹۷۰
آن آخرین
وارد آورده.
بریکاچان
از آنان به
داد و نتیجه

اردن حق کوچکترین دخالتی
 که درین متنطقه روی مید
 تداوم این سیاست
 شد که دولت اردن تمام ق
 را که با چریکها اضطرار ک
 زیر پا نهاد و در سپتامبر
 از چند دور چنگهای خونین
 ضربه ها را برچیکها
 عملیات ارتقی اردن علیه چ
 خشونت آمیز بود که جمعی
 اسرائیل پنهان پردادند!
 آنچه در اردن روی د
 میشود.
 نیرو و
 روبروی
 بنشین
 بنهوی
 گرفته
 پس از
 شدند.
 امازاهه
 فزه و در
 باشند.
 نتایج

رقطن خانه و زندگی شان تمام
بعداز هر حرکت چریکی
های اسرائیلی در محله های ع
مناطق اشغالی، خانه های راک
مورد استفاده چریکها قرار
بود، متنهای میکردند.
در پایان اسرائیلی ها
[اعراب آرام] امیاز های قاتل
پاتیها کار با حقوق کافی دادند
دادند که با خویشان خود در
شرق روداردن رفت و آسداشت
این سیاست «تحدید و تحیب

مایر نا

لخت را عوض کرد و گفت:

- فعل اشامه‌ای بیاورید خوانسالار! آقایان

پفرمانیده شدید: و به داستان کاپتن برگردید:

- حالا او دارد مثل باران اشک می‌زیند:

- مسله بی فایده است نیمسار! بفایده است

- این مسله!... هیچکس نمی‌تواند آنرا حل کند!...

ولی این دکمه کوچولوی چهارم، چرا باهاش بهتر از

این نیستید، میاندازیدش توی قوطی، یک هفت

تمام مشروب پلیش نمی‌رسد...

با تاثر و دلسوی حق گریه می‌کند، دو

دستش را از بالای میز به سوی سینه ژئرال دراز

می‌کند و ژئرال عقب عقب می‌رود و زنگ می‌زند

و امربرها را صدا می‌کند.

- آه تیمسار، موضوع اینست که من دکمه

کوچولو را دوست دارم، وقتیکه هشت سالم بود،

همچو دکمه‌ای داشتم یک دکمه‌عین این به ملوارکوتاهم

بود.

امیرها بموقع می‌رسند و مانع این میشوند

که او نیمنه ژئرال را بیوسد، ولی پیش رو او

تریدیم این شده است.

آقایان، ژئرال هیچگونه تجربه‌ای درباره

حشیش ندارد. اما ما میدانیم که فانزی چه چیز-

هایی بخدا مدیون است. و بهمین جهت است که

دوكدوکونگتوم را از خودمان میدانیم!

و این رئیس «دستگات سیاه» ما، که پرغم

ظاهر قراضه‌اش فرمانده خوبی برای چنگوچیان بومی

است، قصه‌های «پرو» Perrault را با چنان صورت

امروزی و تازه‌ای برای پرسکش در «تولوز» نقل

می‌کرد که مرد روزی فرو می‌رسد. مثلاً قصه

«کله قمزی» را از آن لحظه‌ای شروع می‌کرد که

دخترک خورده شده است: آنوقت پایای تو که از

پیاده نظام پتو خواهد گفت که فرمانده اسکادران،

از فرمانده گردان پیاده می‌ستد است اما یاد باشد

که باور نکنی! او دید که در خانه «مادر بزرگ»

چراخ روشن است، یواشکی داخل شد و طبعاً همه‌چیز

را فرمید... گرگ به او گفت: شما بید آن سرچه،

ببخشید، آن سروانی که «داده‌تام» را دستگیر کرد؟

چونکه «داده‌تام» گرگ بزرگی است که از همه

گرگها شرور است. پدرت پاتواض جواب داد:

«بلی، من». آنوقت گرگ زوزه‌کشان بزمین

فلکید، پدرت پاهایش را گرفت و او را پسپشت

برگرداند و با شمشیر بلندی که از «تونکن» اورده

بود، شکش را باز کرد و مادر بزرگ و «کله

قرمزی» را پیرون آورد. و به آنها گفت: «مگر

دیوانه‌اید؟» و آنها را به میدان کاپیتل Capitole برد، برای دخترک آب نبات چوبی خرد و سرای

مادر بزرگ شاه بولود بوداد، چونکه او می‌گفت:

«توی شک گرگ سرد شده است».

در اثنایکه مایرنا حرفاً نزد، بر همه

خشحالان پائین می‌رودند تا دوستاشان را بیاورند،

بعض اینکه می‌سینان تازه‌ای می‌اید، مایرنا با دست

اشارة می‌کند: «پفرمائید بشنیدن»، و داستاش را

دیبال می‌کند. هنوز گوشش نکشته باشد، و هیچ نشانی پس

یقه‌ای بر جسته دارند، نزدیک شد زیرا می‌تواند که ایسان انحصاراً

پاداش شجاعت باشد!»

یک نشان افتخار را از چیزی جلیقه‌اش در می-

آورد و روی میز این اندزاده که دست بدست می‌گردد.

- برای من شامپانی کافی است! آهای، کسی

بیاید و یک «آبیست» Absinthe به من بده!

«سلسلت، چه سلطنت! پس از اینکه مذکور است، چنگل میان چنگل شده است

تمام شد، سلطنت زنگی روزمره بود. مندم، چه

چنگوچی باشند و چه تیاشند، پهلوانان حیرت‌زده که

از سلطان انتظار پدرافتانی سعر آمین دارند. و

چانوران، سارهای دست آموز بر روی طناب‌های رخت،

خرطوم مکن‌های بر روی حیوانات غلظیده در چشم،

دزدیدن برنج بی اختصاری به مقدسات است، اما باید

حیوانات پوشیدن پالتوهایشان می‌روند. یقیه پسون

شده که زانوان و انگشتان شست پایش با نفع بهم

بسته شده، و بالات، دسته ساهیان بسیار فشرده است، و از

میونیها حفظ کرد. اینها شبانگاه با سکها قیل و

نحوه از: آندره مارلو ترجمه رضا سیدحسینی

۵۷

توضیح و معذرت

شب شعر بر فارنول

در مصاحبه آقای برنارنوتل شاعر فرانسوی

مهمان جشن‌هتر که هفته گذشته می‌گذرد

می‌بهم وجود داشت که مایه‌های شفاف شد و به

اعتراض یکی از همکاران ام انجامید. ما با تشرک

از این همکار عزیز چند نکته زیر را بدروض ذکر

می‌کنیم.

● گروه «افemer» شاعران متناسب به مجله

«افemer» هستند و گروه «تل‌کل» شاعران متناسب به

مجله «تل‌کل».

و جمله‌ای که درستون اول صفحه ۱۵۰ وجود دارد

در واقع باید چنین باشد:

امروز دو دسته شاعر داریم ۱- گروه افemer

۲- گروه «تل‌کل» و گروه دیگر...

● آنتون ارتو شاعر معروف فرانسه که

نژدیک به ۲۶ سال پیش بدرود حیات گفت

فرمالیست این روزها نیست و وقتی هم بود

نیود و در اواسط سوتو آخر بجای جمله فرمالیستها

در فرانسه هم هستند مثل همان ارتو و تل‌کل،

باید نوشه می‌شد: «مثل همان گروه تل‌کل».

شب شعر

در این فرست بد دوستداران شعر خبر

میدهیم که امروز پیشنهادی ۳۰ شهربور در انجمن

روابط فرهنگی ایران و فرانسه ب مجلس شورخوانی

تشکیل می‌شود که دران شاعر فرانسوی شورخوانی

از خود راضی خواند و دو شاعر ایرانی: میداله‌ریانی

و نادر نادریور ترجمه فارسی همان شعرها را

هرمه شاعر خواند خواند.

شب شعر بر نثار نوئل از ساعت ۷ بعد از ظهر

در سالان اینمن شروع می‌شود و حضور برای همه

ازداد است.

را بیاورد! طلا! همان طلائی که فکر می‌کند با
باشید.» غلتت، این سلطان وحشی را دربر می‌گیرد
که در ترانسواپ بهنگام چوی سوی طلا، در مدت
پنج سال پیدا کردند، دهار کمتر از طلائی است
که درسوزمین سدانگک پیدا شده است و حال رئیس
میانهای شان. و همه رؤسای عویشی می‌باشند! در
بیمارستانی شان. و همه رؤسای عویشی می‌باشند! در
حق نهاد رئیس در چایکه مادر کمتر از طلائی است
نمایشگاههایی در چایکه مادر کمتر از طلائی است
می‌باشند! همان طلائی که سرانه می‌باشد، داشتم.
من خیلی دلم می‌خواهد درس خوبی به آنها بدهم!
و قیکه در قله کوه و در میان مه، صدای طبل

یا برده شرک جسته بودند و اشعار حساس می-

خواندند می‌شدند. چرا باید بزرگ شد از خود خسته -

هزه های از طلائی خزار نفر می‌آورد، من بیشتر

ترک کشیدم! اما گوش می‌باشد، اما بزرگ شد از

خواهی اینها! بزرگ شد از طلائی خزار نفر می‌آورد،

چنانچه بزرگ شد از طلائی خزار نفر می‌آورد،

<p

نقاش
۷۳

بقیه از صفحه
هنر خود- جنگ می کنی؛ این به
جنگ حیثیت، بدترین نوع جنگ،
کفر آمیز ترین و ملعون ترین همه جنگها

- عدالت...

- قوانینی هست - که تو
پذیر فتنی - که حیات مردم را تامین
مکرمه لازم نیست خوب دخالت پکن.

اعتصاب را متوقف کن نه ساعت.

دون کامیلو پایین امد، ولی به
نظر رسید پهلوه قانع شدند

باشه، ناگهان گفت:

- دون کامیلو، فکر می کنم ما
می توانیم صریح حرف بزنم. داستشو

پکنی. شما بودین که اون کلکو سوار
کردین؟

دون کامیلو آه کشان گفت:

- نه پهلوه. خصلت کشیشی من
اینهمه تنزل و برای من منع کرده

من حدائقش می توانستم صورت اینه قضیه
قرمز کنم، در اینصورت اینه قضیه

معنی خودش از دست می داد.

پهلوه در چشمها اونگاه کرد.

دون کامیلو گفت:

- من فقط اتفاقاً کرد به اینکه
کیسر و پنداز روسش، بیندهش و

بینش اون طرف پرچین بعد پر کشتم
سرازار.

- پشت پرچین کی بود؟

دون کامیلو زیر خنده. و با
لحن فوک العاده جدی گفت:

- وقتی پای جون ما به میون
میومد شما به من اعتماد می کردم. حال هم
هموتجر یکنیم. قضیه بین خودمن

می مونه.

دون کامیلو دستها را از هم

گشود.

- پهلوه، یه مخلوق مخلوق

ستمیدهای که از سالها پیش در سکوت

رنج می بره او مدت از کشیش خودش

کمک خواست؛ چطور من می توانستم
رد کنم؟ چطور می توانست در پرایر

تنهای عایزانه اش باشها و جواهرا

طرف پرچین شوره زیلا بود.

اندام و لاغر و زنجور را از هم
که مجبور بود خودش شلوارش را وصله

پزند و موقعی که زنش روی تودها

در جمهوری اوکراین از هر دو نفر

کند؛ و شانه هایش را انداخت پایین.

ولی ناگهان یادش امده که شوره زیلا

عضویت دموکرات مسیحی است و چنین

بر پیشانی انداخت و یه سختی گفت:

- دون کامیلو، محرك حزب،

- نه پهلوه، فقط شوره

پهلوه رفت که فرمان دهد کار

از سر گرفته شود. وقتی به استانه در

رسید انکشت تهدید آمیزش را به طرف

دون کامیلو نشانه رفت و گفت:

- کار شا چطور؟

دون کامیلو توضیح داد:

- من فقط قسم تشویق نفاسی

بود.

جهنمی برای.....

او برای اقامت بیشتر در کیپتاون بود.

باناتا گفت « بواسطه اتفاقی تاریخ ورقه

بار در مغازه ای بود که پلیس مر دستگیر

کرد. تا وقتیکه پلیس علت آنرا بیان داشت،

سالکی برای زندگی آمادگی داشت.

من هر گز مرتب جنایت شده ام، ولی

آنها من را داخل ماهیان هل دادند و هنوز

هم معنی اینکار آنها را نمیدانم.

من از عده

پرداخت جریمه برمنی آمد، بنا بر این مدت

۴۵ روز در زندان سر بردم. موقعت بعد

دوباره من گرفتند، اینباره ۶۰ روز در زندان

کاری که به اینجا رسیده بود،

کاری که بیان

پندری فتنی است، ادوارد جوان در

۲۹

آقامت، تاکنون دوباره زندان رفته، اولین

سیس بمعنوان کارگر سیار به کیپتاون

رفت تا زندگی خانواده اش را تأمین کند.

به بعدت ۱۵ سال اخواز و زنش ریکا

پکنیکی را

پرداخت

دستگیری

کاری که بیان

پکنیکی

پکنیکی

آنرا

پکنیکی

کاری که بیان

پکنیکی

کاری که بیان

هر آله شیطون

باقیه از صفحه ۳۰

که ماه را رنجی نکند، بخلاف دستور ناموس اکبر، نسخه

جنت میکنم و یا که بروز میکنم

شیطون را سنتگواران کردند، خان برگون پیش از عربه شیطون

محله، علمدار عمر که بود، شیطون را شکست، از پیشانی

دیگر خوش

داستانی برای فیلم تلویزیونی

از اد-لیسی

(۸)

خلاصه آنچه گذشت

چوan سیاهپوستی که کارآگاه خصوصی است، از چنگ پلیس نیویورک باشیر کوچک هینگشن در ایالت اوهاای قرار گرده است تا دریاچه قتل مرموزی تحقیق بکند... سیاهپوست از قرب تعیین نزدی در این شهر کوچک، ناگزیر در خانه نامه رسان سیاهپوستی منزل می کند و با دختر او پاسی از شب رفته بیرون می رود و به این دختر می گوید که زنی در نیویورک پسراغم آدم و گفت که برای تنبیه فیلمهای پلیسی تلویزیونی دست اندرکار تعیین درباره قتلها و جنایت‌هایی هستند که بی-

پاهای سین و بی‌سی و صدائی توی آپارتمان به راه افتاد و باریارا پرسید:

- که بود؟
- «تویی»

- چه شد؟... اووه... دین است...

اما در را باز کرد.

از سر را هم کنارش زدم و در را پشت سر

خود بستم... پیراهن خواب سیخنگی به تن داشت

و خسته به نظر می آمد... و شاید هم کسی مست

برگردیم سر خرفهای جدی.... الساعه، چه

تیمی به «کی» زدید؟... مقد سوار کرده؟

- به دفتر من تلفن زدم... و بوسیله یکی از

دوستان پیغام داد که نصف شب به خانه توماس

بروم... و وقتی که من به خانه توماس رفت دیدم

کشته شده. و چند لحظه بعد، من و کله یک نفر

پاسیان پیدا شد... همه چیز نشان من دهد که حقهای

در کار بوده... و حتی دلیل این هم که من، در این

میان، علم کرده، روش است... سیاهپوستی مثل

است... اگر پلای خوبی می تواند باشد... اما می خواهم

بگذارم حقیقت قضیه را بگوید.

باریارا سیکارش را توی زیرسیگاری له کرد،

توی خرفهای من دوید.

- مقصودتان این است که «کی» این مرد را

کشته؟ من هیچ خبر ندارم... شما خودتان اقرار

ضمنی می کنید...

- خنده‌آور است... و از این گذشت، کسی

که شما را پیدا کرد، «کی» نبود... من بود که

شما را پیدا کردم...

- شما؟ سعی نکنید او را بی‌گناه نشان

بدهید... «بابی»... من نمی خواهم بدیزبانی یکتم

نمی خواهم خشونت نشان بدم... اما اگر

نصیحتی برایتان داشته باشم، این است که این دست

و آن دست نکنید.

- نمی خواهم این دست و آن دست بکنم...

من حقیقت را بیهان گفتم... دوست شما، «سید»

را در یکی از شب‌نشینی‌ها دیدم و مید از شما حرف

زد... بعد، «کی» موضع تهیه فیلم‌های پلیسی

را برای تلویزیون با من در میان گذاشت و بهام

گفت که بوجود یک نفر کارآگاه احتیاج دارد. و

آن وقت من به یاد شما اتفاق برام اینکه... برای

اینکه شما سیاهپوست هستید...

سر در نمی‌ارام...

- برایتان توضیح می‌دهم، «کی» زن سیار

جلنی است... پسپولت شیشه مردهای می‌شود و از

خانه در می‌رود... و این فرارها معمولاً دوست روز

ملوک می‌کشد و بعد، باس افکنده‌گی، به‌اینجا برمی-

گردد... حداقل، در اوایل که یام رابطه پیدا

کردم، او شصت یه‌این منوال بود... پدیده‌گاهی

است این فرارها بیشتر شده است... و هریار هم

که با یکی در برود، بیشتر از دوست روز بیرون

می‌ماند... و می‌ترسم که روزی بمردم بیرون

که از جان و دل شیوه‌اش بشود... ای کاش می-

دانستید به این زن چهقدر علاقه دارم...

- بازهم می‌درنمی‌ارام...

- با وجود این، آسان است... کی عموماً به

مردهای علاقه پیدا می‌کند که باید باشان کار

پکند... و من که یک نفر سیاهپوست پیدا کرده

بودم، پیش خودم گفتم که حتی اگر شما با او

همخواه بشوید، این ارتباط نمی‌تواند دوام پیدا

کند... برای اینکه شما سیاه هستید...

او ردید؟

- بابی، من از این مزخرف‌گویی‌های شما

بینک آدم... چیزی که می‌خواهم بدام این است

که «کی» کجا رفته؟

- هرچا که باشد، گناه به‌گردن شما است...

دیروز، با آن حماقت و ابتدا خودش نفرت‌آور

شده بود... هوس شما به‌سرش افتاده بود... ولی

شما محل نگاشتید و خودتان را برای دیگری

زیدید... و حالا، شب خودش را توی یکی از آن

نگاهی به‌روی من کرد و بعد مثل آدم مصروفی

یک روز پیش فصل پنجم

همچنان خلوت بود.

به طرف خیابان هفتم به راه افتادم و برای آنکه ندوم، ناگزیر شدم جلو پاهای لرزانم را پکرم. ساعت دیواری، پالای سر کان سامت‌ساز، نشان می‌داد که نه دقیقه از نصف شب گذشته است. سه پیچ خیابان رسیدم.

توی استگاه سوار یک تاکسی شدم و گفت به ایستگاه پریک راه‌راهن برود...

قضیه روشن بود... مثلاً پجه‌ای سر کلام گذشت

خیابان لکستینکن باز می‌شود، بیرون آمد و پیاده و طرف محل اقامت «کی» برای افتاده، چند دقیقه خانه توماس می‌دید، پرس و چو می‌گردید. راننده جواب داد که خبری ندارد.. وانگی خبر‌گردانش یا نداشتن بحال من فرقی نداشت.

از ایستگاه راه‌اهن گذشت و از دری که به

خیابان لکستینکن باز می‌شود، بیرون آمد، پیاده و طرف محل اقامت «کی» برای افتاده، چند دقیقه گذشت

بود که کمک درباره شکارکاری او شک و تردید پیدا می‌کرد... حتی قصد کشتن توماس را هم

داشت، به این ترتیب او را نمی‌کشید... می‌گردید پرس و چو می‌گردید، «کی» است... که چند دقیقه پیش رفته بود... و آن شرک و چرخ مامور پلیس بود... و خوب می‌دانست که اگر دستگیر بشوم، گرفتار چه بلایی می‌آورد... به نظر پلیس، جرم‌ذکری هم از من سر زده بود که بیشتر از قتل و جایات اهمیت داشت... و آن شرک و چرخ مامور پلیس بود... و خوب می‌دانست که اگر دستگیر بشوم، گرفتار چه بلایی می‌آورد... به نظر پلیس، طبق معمول، آنقدر باشون و مشت و لگد می‌زندند که اسم خودم را فراموش بکنم... و آگر از چنگ این شکنجه‌ها

جان پدر می‌بردم، حداقل دست و پا شکسته و فلچ جان پدر می‌بردم... و حقیقت این است که نمی‌دانستم چگونه می‌گردید... تا کمترین جزئیات

پدر پیرم... با آن خونی که دیده بودم، توماس شده بود... همه چیز... تا کمترین جزئیات، روح برآ شده بود، پیش‌بینی شده بود... کار من از کار گذشته بود... من مرده بودم...

قاتل را خوب می‌شناختم... اما شناختن قاتل

دردی را دوا نمی‌کرد... قاتل بیچون و چرا «کی» بود... اما از کجا می‌توانستم تایت کنم؟... و

خرفهای من در مقابل خرفهای او چه ازشی می‌

توانست داشته باشد؟... بیچون و چرا قاتل خود

«کی» بود... ولی من حتی نمی‌توانستم تایت کنم

که برای او کار می‌کرد... همه چیز... چون خودش گفته بود

که دست مزد من در میچ دفتری به سایه نمی‌آید...

تصانفاً ۱۰۷

می خواست پیگوید که به خانه بر نمی گردد...

و زد زیر گریه...
درباره توی اطلاع بسراه افتادم. باربارا

راست می گفت و عجب آنکه گریه هایش، به نظر من، خنده آور نیود. اما این کارم درد مرد دوا نمی-

کرد... تا خوش بتوی مخصوصه افتاده بودم... و یکانه راه نجات این بود که تا پلیس استکبر نکرده

است، قاتل مقیتی را بیندا کنم. اطلاع از اینکه «کی» کشکار نیست، کمی دلارم می داد، زیرا که در دل خود، محبتی به این دختر احسان می کرد...

اما اگر با استیو گریخته بود، تا چند روز دیگر نمی توانست به او دست بیندا کنم... و برای آدمی که مثل من گرفتار شده بود، چند روز بیش از حد

زیاد بود.

روی دسته یکی از صندلها نشتم و مغمرا به کار انداختم. طبق آن اطلاع کمی که از زندگی

توماس تات داشتم، این مرد شغل منطقی داشت که برای آنکه کارگر مخصوص بشود، درس شبانه می خواند...

از قرار معلوم، تصمیم گرفته بود... آدم منبی و مؤبدی بشود... با این وضع، چه کسی ممکن بود کنیه او را بدل گرفته باشد؟ اگر بازهم

با آدم های بدمعاشت می داشتم، سلماً، آنکه که من دیدم، زندگی نمی کرد... در این صورت، فقط

یک نفر که در آن روزهای گذشته، با او معاشرت داشته است، ممکن بود خواستار سرگ ک او باشد.

اما کار من در این قضیه چه بود؟ و مخصوصاً آن ناشناس مرموز از کجا اخلاق پیدا کرده بود که من

طبق دستور «کی» در تعقیب او مستم؟ ناگفاین خوبی که در آن روزهای حرفی که معلولات

که «کی» یاد زده بود، به یادم آمد: توی آن شمری که محل ولادت توماس بود، سوالهای از این و آن کرده بودند. اگر قضیه چین بود، پسرهای که

توماس را گشته بود به وجود «کی» و من پی برد

بود و مخصوصاً اگر خودش توماس را زیر نظر گرفته بود، مرد دیده بود که جلو محل کار، جلو

کافه تریا یا منزل قربانی اش پايان می دهم...

به طرف باربارا برگشتمن.

- دفعه آخر که توماس را دیدید چه روزی بود؟

چشمهاش را خشک کرد:

- من غرگن این مرد را ندیده ام... سرش را بلند کرد و یا قیافه بیت زده ای تمثیل کرد...

مگر دیوانه شده اید، تویی؟ چرا به من تهمت می زنید؟ اول «کی» و حالا من؟

- گوش پنهانید، «پایانی»، بیبینید چه سی-

کویم. فقط چهار نفر از این راز خبر داشتند...

چهار نفر می داشتند که من در تعقیب توماس هستم، کی، شما، «پی اچ» و من خودم...

- بعض رضای خدا داشت از من بردارید...

من اشتب از این خانه بیرون ترقیام. بعلاوه،

زدید... بعد، در حدود یک ساعت پیش هم با من صحبت کردید. و پس از تلفن دوم شا بود که من

قرص خواب اور خوردم تا بتوانم بخوابم.

جان فود

نوشته پیتر بوگدانوویچ



۱۰

ترجمه باپک ساسان

س سخنه حاضر باشد - با نیکوله هیته

هین کار را می کرد - ولی دیگر این کار را نمی شود کرد - کمپانی ها خرجش را نمی دهند.

- از آنها عن خواهد شد شاه را هم بنویسند یا فقط سکانس های اصلی را؟

● اوه، فقط سکانس ها را - من از ساخته ای خوب، درواقع جیزی به عنوان

ستاریوی خوب وجود ندارد. ستاریوها فقط دیالوگ هستند و من از اینها حرف خوشنم نمی آید. من هیشه سعی کردم حرفایم را

کشند و آنها آنچه را که اتفاق می افتد با دیالوگ را روی کاغذ بیاورند. آنها نمی

تویسند، فحنه فلان و بهمان، دورین حرث کم کند، زوم من کند، جرخ می خوردند همچکدام از این حرفها، چون این کارها به آنها ربط ندارد.

- چند وقت بعد از شروع به فیلم سازی احسان کردید که کار همی دارید

آنچه می دهید؟

● خوب، این استنطایی است که من

قویل نمی کنم، من هیچوقت چنین احساس درباره آن نداشتم. من هیشه، در تمام

زندگیم از فیلم ساختن لذت برداهم. آدمهای را که اطراف هستند دوست دارم - مطلع

آدمهای سلطان پلاست - بازیگرهای زن و مرد، متصدیان باریک، این را دست دارم. آنها را دوست دارم. مایلم سر صحنه باشم

و بدون توجه به اینکه چیزی داشت دارم، فیلم سازم. سرگرمی خوبی است.

هری کری در سالهای اولیه معلم من بود، و می شود گفت من به راه اندخت،

و آنچه من هیشه داشتم دیدی دریای قریب کردن بود است - نمی دانم این دید

را از کجا بیدا کرد - و این تنها جیزی است که داشتم. بجه که بود فکر می کرد

نقاشی می شوم؛ هیشه مقدار زیادی طراحی و نقاشی می کرد، و به نظرم، برای آن

سن و سال، کارهایم بسیار خوب بود - لایک

کارهایم بسیار خوب بود - لائق خیلی برای کارهایم تعریف می کردند.

اما هیچوقت درباره آنها به صورت هنری فکر نکردم، یا این که بگویم، «این عالی است»، «این دنیارا تکان من دهنده» یا جیزه ای از این قبیل - آنها از هیشه آن یا کار

بردهام - فقط هیچی.

۷ زن (۱۹۶۶)

خوب مشکل تر شده؟

● برای ساختن فیلم «۷ زن» خیلی در کار شما دخالت کردند؟

بله.

● بعد از این که کار شما با فیلم

تمام شد باز هم آنرا موتزار کردند؟

● اینطور تصور می کنم، نمی دانم.

هیچوقت آنرا ندیدم. وقتی که من کار

تمام شد خیلی قشنگ موتزار شده بود. به

نظر من داستان خوبی بود. و برای من تغیر

چالی بود که فیلمی تمام درباره زنها

ویول را بردازم و سعی در فشردن آن نکنم.

ویلی بیدا کردن یا داستان خوب واقعاً مشکل تر شده.

● شما ععمولاً با یک نویسنده چطور

کار می کنید؟

● بعد از ظیر را او می کنند و یک سکانس را

کار می کنند اگر می دهند؟

● به نظر من ستوال خامی است،

کویم، او یک دکتر بود و هدفش در زندگی

نجات مردم است. او زنی بود بی مذهب ولی

آنرا نگاه می کنیم تا بهینم درست است

را که به داشتن رفتاری انسانی با آنها

یا غلط. من عموماً علاقمند یا کارها

به آنها ربط ندارد.

● بعد از ظیر را او می کنند و یک سکانس را

کار می کنند اگر می دهند؟

● به نظر من ستوال خامی است،

کویم. فقط چهار نفر از این راز خبر داشتند...

چهار نفر می داشتند که من در تعقیب توماس هستم،

کی، شما، «پی اچ» و من خودم...

● بعض رضای خدا داشت از من بردارید...

خودتان هم می دانید. کی پس از شام به من تلفن

زدید... بعد، در حدود یک ساعت پیش هم با من

صحبت کردید. و پس از تلفن دوم شا بود که من

نفس باشید.

- مشکل... و وقتی که به مطرف در روانه شدم، باربارا گفت: کار دیگر نیست که بتوانم
برایان را می بینم که حتی آدم کشی می مثل تو ماس را بکشید.
اما من باید همه امکانها و اختیالها را در نظر
پیگیرم. بایی، کی بینم گفت که پروونه کاملی
درباره تویی نیست. آیا از کلیات یا جزئیات این

گفت: - باربارا، اگر اوضاع بدتر بشود، یعنی

من دستگیر شدم، من توانید بکویید که وقتی که
شما در حمام بوده اید، این پروونه را دزدیده ام.

من حرفای شما را تایید می کنم. به این ترتیب،
مزاحمتی برای شما به بار نمی اورند... در عوض،

شما را مامور می کنم که پیغامی به «کی» پرسانید...
می خواهم تویی ازین شهربانی بشوام و منتظر آن

بیانم که اوضاع کمی روپرایه بشود. (این حرف
حقیقت نداشت...) چون تصمیم گرفته بودم، بگمانم،

بسیاره باریا، می توانم این دختر خواب رفتم. بین

کرد... و پس از تحریر کشیده بود پشكل بیضی... و روی

نیویورک مانده ام. آنکه کشیده بود... باربارا
نکنند با من تماش بیکرید... و پیچیده بیهانه ای هم
در صدد چنین کاری پریناید، توجه کردید؟

در صدد چنین کاری پریناید، توجه کردید؟

آنچه توانم این دختر را از آن می گذشم، در

ایالت اوها یو، بشوام... همان شمری که معلولات

پیگیری می کنم... و زدید... و زدید... و زدید... و زدید...

از این فکر می بینم که در آن روزهای گذشته، بازی های

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این

آنکه کشیده بود، به این روزهای گذشته پیش از این



ما يک عازور کی در نقشی از ویکتور مک لانگل، با ریچارد ویدمارک در «پاتیز شاین»

به نظرم او تمام موتورهای، سازندگان موزیک و متصدیان سازندها فکت را شیاطینی ضروری به حساب می‌آورد. درهور دیگر فلپی آخرین روز فیلمبرداری بود - به ما گفت: «بینیستید، فیلم تمام شده. من هی‌دانم شما خیال دارید آنرا به کنایت بکشید - می-خواهید موزیک سراسام آوری روی آن بگذارید، یا آنکه زیباتر با گستر از حد زروم از آن بزید یا بیلانی به سرش بیاورید - ولی گوشه کید آنرا برای من خراب نگذین چون فکر می‌کنم فیلم خوبی است» و بهقایق خود رفت.

مانیوس مت و لی در سرزمین سرخ پوستان ناآواره قرار دارد که خط مرزی دو ایات آذربایجان و یوغان را دربر می‌گیرد. تپه ماهورهای آن که در اثر سایش پدیده وجود آمده از روی شکل که داردید به وسیله سرخ پوستان نام گذاری شده: دستپها، هوکان بزرگ، سه خواهران - گرجه سایه‌ها ساعت به ساعت ظاهر آنها را تغییر می‌دهند.

ضمن یک تعریف دیالوگ، فورد متوجه شد که یک از ناواهوهای جوان در عقب صحنۀ نیشش را رو به دوربین باز کرده است. او را به کناری خواند، وادراس کرد زانو بزند و خم شود، و با دست به کفل او زد. همه خنده‌یدند؛ جوان هم برسکت و خنده‌ید و فورد ادایی درآورد مثل اینکه می‌خواست او را ادب کند.

دوربین شروع به کار گرد. سال مینیو به طرف ایشی دوید - اسب عقب کشید و پرس می‌تیججه ماند؛ با حسابات دهنده را گرفت و بروید روی اسب، شلاقی به آن دز و دود شد، در حالیکه چند جنگجوی وی را دنبال می‌کردند. فورد گفت: «هیین خوب است، چاچیون کشید». مینیو بر گشت و خواهش کرد که اگر ممکن است منعنه را تجدید کند. فورد لحظه‌ای به او خیره شد و گفت: «می‌خواهی با دوربین خالی آنرا تجدید کنی، سال» مینیو خنده‌ید و گفت: «فکر کردم خراب شده»، فورد جواب

فورد سخنه را قطع کرد و گفت
«اسم اسیمیت است، قریان!» سعی نکن بی-
جهت نقش خود را بزرگ جلوه بدده! «
کری باحالی عصی سری تکان داد،
چشم، قریان!» برداشت دوم: «اسم من
اسیمیت است، قریان!»
فورد فریاد زد «اسم تو اسیمیت نیست!
فورد گفت: «خیلی خوب. پت، یاد باشد
صیر کنی تا انگاس میدا از بین برود،»
سپس رو به جانسن و هری (دوب) کری
جونیور آدامه داد: «وقتی که دیک فریاد
می‌زنند، شما دوچار حدود دوستر پیش می-
روید. متوجه شدید؟» آندو با سر جواب
متبت دادند.

آندو باهم گفتند: پله، قریان! آنکه نشسته دا از بن پیر بذرد و به خودت اختصاص دهی. فورد دستایش را بهم مالید و گفت: «سپار خوب» سپس رو بدویدمارگ ادامه داد: کری باز هم سری تکان داد و معذرت خواست. دیا یک یوزمه تند بیا، دیک در داستان هنوز لسبتاً صبح زود است و اسبها کاملاً برداشت سوم، باز هم: «اسم من اسیعت امت، قریان!»، و مکث کرد. سر حال آنده، فورد این بار فقط یک «اهم» کرد و

بعداز از شات لکس و اساسی، فورد
شروع کرد که زاویه نزدیکتری از چهار
سوار بگیرد، جانسون پرچم سرخ و متفاوت
در دست داشت: اسب او شیشه کنید. فورد
هیچ نیفت دد برداشت چهارم، دیالو گها،
بدراحتی گفته شد، جانسون پرچم را زیر خاک
پنهان کرد و هر دو چهارنعل به طرف دره
رفتند. فورد صدا زد: «خوب است!»

چگونه فورد
به روی سال مینیو
چاقو کشید!

سال مینیو می گوید، «من هرشب در
اتفاق در محل فلبله‌داری موژیک گوش
می کرد، معولاً موژیک جاز یا بیزی ازاین
قیل که خیلی بلند می کرد، یک شب فورد
به آنچه آمد و پرسید نمی شود صدای آنرا
قدرتی کمتر کنم. گفته: «خوب، می دانید،
قریان، این نوع موژیک را باید با صدای
بلند گوش کرد تا رضابت کامل از آن به
دست بیاید». پربرد نگاهی به من کرد،
چاقویش را درآورد، آنرا باز کرد و روی میز
گذاشت، و سپس گفت: «همی تواین صدایش
را کمی کفتر کنم!». یه - یه، یه - یه - ق
قریان، یه - یه - می تواین، خ - خ - خیلی
هم لئ - لئ که کعنی کنم! پس او چاقویش را
برداشت، آنرا سست و گفت: «همین فکر
را می کردم» و از آنچه بیرون رفت.
«ادامه دارد»

جوزن!» و ممکن دیگر «جوزن!» سپس به
کری اشاره کرد: «می گویی، اسم اسیت
است، قربان!» و رو به ویدمارک: «تو می-
گویی، اووه، خوب، یا او برو»،
فورد سیکارش را در دست گرفت و
با حرکتی تند کلاهش را پاتین قر کشید.
سپس گفت: «دووب، وقتی که او برای دومین
بار صدا می زند جوزن! تو پشت سرت را
تکاه می کنی و در نگری که این جوزن! دیگر
کدام خاری است؟ پعد با «جوزن!» سوم تو
با خودت اشاره می کنی و می گویی «اسم
اسیت است، قربان!» بن، قیافه‌ها با خود
بیکر مثل اینکه از دفن به آن بالا ساخت
متفرقی - روی و کاب بلندشون،
دورین شروع به فلبله‌داری کرد و
ویدمارک برای سوین بار جوزن را صدا زد.
کری گفت: «اسم من اسیت است، قربان!»



سال مینیو به نقش رشد شر در «پائیز شاین» (نمی خواهیم) کامل و بی عیب مثل یک سیرا
«به نظر باید».

دان: «تو خیلی عصبانی بودی و توانستی روی اسب پیری. من خوش آمد. کاملاً در قالب نشستی بود. من نمی خواهم کامل و بسیب مثل یاک سیرک به نظر باید» مینوی پیاده شد و شروع به رفتن کرد. فور و به دنبال او تذا داد: «ولی می توانی با دووبن خالی صحنه را تجدید کنی، سال.»

راپرت پریش Robert Parrish کارگردان - که به عنوان یک بلژیکر خردسال کار خود را با فورد آغاز کرد و پس از آن موتأز چند فیلم او را به عهده گرفت - هم گوید: «او دقیقاً من دانست که چه مخواهد یکنون. به تدریت بیش از یک بار از صحنه‌ای فیلم می گرفت: خیلی کم فیلم مصرف کرد، و همیشه از برنامه جلو بود یا گفت از بوجه‌ای که در اختیار داشت خرج می کرد. بنابراین، روپریش، فیلم که برای موتأز هر وقت قریریاً از تمام آن استفاده می شد. بعد از فیلمبرداری او غالباً به قایقش میرفت و تا وقت که فیلم موتأز نمی شد بازیز گشت: با فیلم «آقای لیتلکن جوان» هفین کار را کرد - این فیلم عالی را تمام کرده بود و به قدری از کار خود اطیبهان داشت که آرا گذشت و رفت.

و گفت: «یات هی، شی کیس»، و مرد جواب داد «یات هی».

جوزف لاشل
فیلم‌دار می‌گوید: «ما در حال ساخت فیلمی بودیم و مدیر استودیو معاونش را سر صحنه فرستاد تا به فورد بتکوید کریک روز از برنامه عقب است. فورد خیلی مودبانه گفت: «اووه، خوب، فکر من کنیم ما روزی چند صفحه فیلم‌باری می‌کنیم آن مرد جواب داد: «گمان کنم در حدود هشت صفحه». فورد گفت: «میکنم است سناریو را به من بدهی»، و آن مرد آنرا به او داد. او هشت صفحه را که نوشته فیلم‌باری شنید بود شروع، آنرا کنداشناواری را به مرد برگرداند و گفت: «عنوانی به بریست بتکوین که ما اکنون متعایله برname بیش هی روزیم». او هیچوقت آن هشت صفحه را فیلم‌باری نکرد.

فصل دوم - نام من جان فور د است. من وسترن می سازم

۸ صفحه سنا ریور ابهدور ریخت قازبر نامه عقب نمایند!

متصدیان مونتاز ، موژیک و ساند افکت را شیاطینی ضروری به حساب می آورد

جان فورد بول و تهیه کننده ر
دشمنان خود می دانست

پوستان را در میانه قرار داد و چندن را
روشنایی؛ سال مینیو Sal Meneo (در نقش
یک شاین جوان) قرار بود با خشم فنگ
خود را به زمین اندازد، پرورد روی اسب
و دور شود، فوراً به تنهایی ایستاده بود و
دستهایش را به هم می‌مالید؛ انگشت خاتمی
که او به دست چی داشت به علت
هزاران کبریت آشیزخانه‌ای
(عقلور کیرپشانی است که با گشیدن بر
هر شیء نفث روشن می‌شود.) که با آن
روشن کرده بود شیار عیقی و مسطح حروف
اول اسم روزی انگشت را نفث شده بود، من و
صدای زیادی به گوش می‌رسید، فوراً
سدا زد؛ هوینگیت؛ چه خبر است؟ اعتصاب؟
شروع؟

امیت با یک شاخ گاو حرف می
زد، دخیلی خوب، دیگر ساکت شوید.
خواهش می کنم! فورد سرخ یوستان را تاک
تاک بر انداز می کرد، به ناطل سارایو گفت:
«منی میوان (Manymules نام یکی از
سرخ یوستان) در این صحنه بتویش را
روی شانه نمی اندازد، آنرا به دست می
گیرد» در کلامش لبجه مختصر ولی کاملاً
واضح ایات مین را داشت. «سیار خوب،
کن دیگری دلیلی برای اینکه ما نتوانیم
این صحنه را بگیریم ندارد! اگر نه، بزن
برویم».

فورد بیرون آمد و در حالیک
پیکست فیجان را گرفته بود و دست و
را به کمر زده بود، تقریباً غم
نظاره کرد، او پاریک بود، تقریباً غم
ولی چون به طرف دوربین به راه آمد
حرکاتی چاپک و مغور داشت، هر
دستش تاب می خورد، بدنش کمی از
طبقه به آن طرف حرکت کمی کرد.
فاکهان شخص متوجه می شد که جان
آن طرز راه رفتن را از کجا آموخته است
همچنانکه او نزدیک می شد مرد
رس راهش کنار می رفتند، چهراً خشن
آمریکایی را داشت و تقریباً عوس به
می رسید؛ روی گوهه های تو رفته اش را
کوکاه و زیر و سفیدی روییده بود؛ چشمها
آنی روشن بود که نظایر خرامی کار
و درگاهی به قن و شلوار حاکی گشته
کشادی به بیان داشت؛ دستمالی خارجی
به گردین بسته بود و بند کشتهای که در
سرمهای رنگش باز بود، بوزیری آهنگ
ما در کار بودخانه جمع خواهیم شد
We will Gather at the River
ناواخت، فورد از کنار یک ناواهoo vajo
(قبیله ای از سرتیپوستان که در نیومکزیکو
و آریزونا به سر می برند.) رد شد و در
خود را به غلام یک نیمه مسلم تکان
بیشان در اتوبیل را باز کرد.

عینک، به وقت بیرون را می نگریست. چشم
چپ او با پارچه ای سیاه رنگ پوشیده شده
بود، کلاه کنه لبه پنهان پسرداشت که روی
سمت چپ صورتش بایین آورده بود - پر
کوچک زانجی زنگی به نوار کلاهش داشت.
و سیگار بر گک کوتاه و خاموشی را می
جوید.

منصدی و سایل سخنه جلو آمد و
فنجانی قبوه به او داد، در حالی که
از پشت شیشه جلو اتوبیل به آرامی به
بیرون خیره شده بود اثرا جرعه رعه
نوشید، بوزیری آهک دختری با روحانی
زره را نواخت. ویلیام کلوثی بر (سیندر
فیلمزداری) و فرانک بیشان Frank
Beetont (منصدی اتوبیل) از اتوبوس
خارج شدند و در کار پنجه راهی که کارگردان
نشسته بود ایستادند؛ وینگیت اسپیث
سرعت خود را به کنار جاده رساند و
جنگانه اتوبیل نزدیکتر می شد شروع
شد و نواختن آهنگ دسته های گیاه را
فیلم فرمانده سواره نظام بود، به آندو
پیوستند، گفناش بی مندانی در کارپنجره
تکمیل شد، در حالیک گروه یکی یکی
دد به اجرای مستورات خود رفتند، بوزیری
آهنگ دیسک و حسنه مستمره تشنیس Bringing in the Sheaves اوریده
بیانی که اتوبیل به آرامی در یکمتری او
قف کرده و سکوت هم را گرفت، آنرا
بداد

جان فورد که روی صندلی جلونشسته
د، از پنجه اتوبیل، از پشت شیشه خیغم
دو و آن رنگ سواره نظام آمریکا را در
مال ۱۸۷۸ بر ترن داشت، او آهنگ «استین
بینز»، Greensleeves را با آکوردن
نواخت. کمی از ساعت ۸ و نیم صبح
Monument Valley بود، آفتاب گرم بود ولی یادسردی
داشته بود، گروه کنیری که برای فیلمزداری
پیلیز شاین Cheyenne Autumn پیلیز شاین
شاین قبله ای از سرخوستان که در
نتانای اوکلاهاما زندگی می کنند، آمد
دد خود را برای اولین سخنه هایی که
نواختند در آن روز فیلمزداری کنند
ماده می کردند، لیکن در نفر ایستاده
ددند و به آکوردنون گوش می تردند.
من همیشه برای او من نوازم، هر وقت
...»

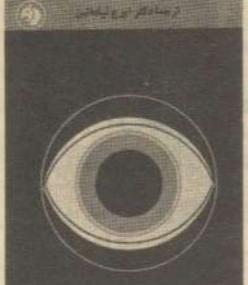
دادرد می آید، دن! یا یک جیبی اسپیش
فید رنگ در سریالی بیدا شد. بوزیری
سرعت خود را به کنار جاده رساند و
جنگانه اتوبیل نزدیکتر می شد شروع
شد و نواختن آهنگ دسته های گیاه را
فیلم فرمانده سواره نظام بود، به آندو
پیوستند، گفناش بی مندانی در کارپنجره
تکمیل شد، در حالیک گروه یکی یکی
دد به اجرای مستورات خود رفتند، بوزیری
آهنگ دیسک و حسنه مستمره تشنیس Bringing in the Sheaves اوریده
بیانی که اتوبیل به آرامی در یکمتری او
قف کرده و سکوت هم را گرفت، آنرا
بداد

های سائل روانی کمک کند. ت. ا. ج.
هاکسلی، طبیعت دان و زیست‌شناس نامی
انگلیس گفتگه جالی دارد که در مقدمه این
کتاب آورده شده است:

«دانش جیزی جز عقل سلیمان تربیت
شده و مشکل نیست، که نفاوتی با عقل
سلیمان مانند تفاوت یک سریاز کارکشته با
یک سریاز خام است: و اختلاف روش‌های
او برداخت. اما معجانکه در هر زمینه‌ای
اسکان شیوع و بروز موارد و مسائل نادرست
و مبهم است، در علم روانشناسی نیز، که
یخصوص میدان عمل وسیعی برای شیادان
و فرست‌طلیان است، نظرات نادرست
کرده بودند.»

معرفی یک کتاب خوب

درست و فادرست در روانشناسی



ناشر: کتابخانه جیسی

گفر کیجی از خواب پریده و چند کارمند دفتری،
جاکم، این اتوپوس بسوی هوای محظوظ میداد.
نیوی اداره خاک گرفته: بیوی دفتر که سازی که
ریفقار، که زیر آسمان نیزه زمستانی «تولوو» بدین
سان باگروهی بر قام در آیینه بودند، در یامدادی
این چین، رشد موجوندی فرمائزوهارا در خود احساس
صفحه شطرنج، دیانت: میره‌ها
بدیده‌های کیپان هستند؛ قواعد بازی
چیزهای است که ما قوانین طبیعت من نامیم.
بازیکن روپرو از دید ما پنهان است. ما
من دانیم که پای او همیشه بی‌طرفانه، دادگرانه
نادرست در روانشناسی (تألیف هانس پورگن-
ایزنک) و به ترجمه دکتر ایرج نیک آینین)
به اعتبار مؤلف که شخصیت آشنا ساده بازیگران
در علم روانشناس است می‌تواند به رفع
دوشواره‌هایی باقتن از بعضی سردرگمی.

خواهر و برادرش، بازرسکن... نیستم. شاید - وحتماً.

این موضوع را غاری و غیر لازم می‌دانم، در حالیکه توجه
یا عدم توجه پرشرد روانی کودکی امری حیاتی است و در
سرنوشت او، و آینده‌ها و خوشبختی یا بدینه او

قطعی و تعیین لشته دارد. کتاب رشد و تعلیمات روانی را با
اما کمال و آموخته تمام نظرات و تعلیمات روانی را با
دیدی وسیع حقیر برای آنها که هیچگونه بیش زمینه‌ای در
موره تربیت روانی کودک اداره شرح داده است.

در این کتاب تنبیه طبق نظریه‌ها و حقایق مسلم
برداخته شده، چون از چین کلیات هر گز تجاهی ای
بیزوهش و اسلامیه‌ای مشاهده‌ای، تجربی، و آزمون کردن
در تحقیق بدیده‌های رشد بسیار توجه شده است.

کتاب از فضولی چند به قرار ذیل تشکیل و تدوین

شده است.

۱- رشته روانشناسی کودک (شامل: هدف‌های
روانشناسی کودک. روش‌های روانشناسی کودک).

۲- اصول عمومی رشد (شامل: چهات رشد، رشد و
یادگیری).

۳- بایه‌های زیستی رشد (شامل: رشد نوزاد و
نیختن سال زندگی، رشد جسمی در کودکی، تغیرات
جسمی در نوجوانی، رشد جسمی و رفتار، عوامل نیعنی تکنده
خصوصیات جسمی).

۴- رشد شناسانی (شامل: رشد ادراکی، تشکیل
تصورات، رشد زبان، رشد هوش، نظریه پیازه درباره رشد
تشخصی).

۵- رشد شخصیت.

۶- رشد رفتار اجتماعی.

در فصل رشد رفتار اجتماعی، مبحث جالی مطرح شده که
کیفت درک انسان یک کودک از کودک دیگر و مراد طر
که در محل واحد، مثل محفظه‌ای از نهادی، قرار داده شده است
رفتار هر طفل با طفل دیگر - با وجود بیان از این

نیز - درست رفتار طفلی یا یک اسباب بازی بود. یک طفل
وجود از نزدیکی را که بوده بتواند کتاب را خواند و بازی‌شدن

کنید: «در یک مطالعه مفطع، برخورد بین جهات همس
که در صورت جفنهایی در داخل قرده است. اگر هم از خشونت‌ها
استفاده ازیز شده بودند، برای دوسته چهاردهنده باشد بیربار و بر

داشته باشیم»

اما، آیا افراد نیز شده بودند، برای دوسته بسیاری، از
جان مرافت قدر کشیدند، بالا آمدند، بازی‌گرانی خلیان

شده آن را نشان دادند، و باز هم دوست داشتن هنون

شود. نظرت را «دانه‌ای کافی بهم آموخته از آن» نشان دادند،
باقلان قوم یاد دادند که بیرخانه آتش به جان صدای هایکان

بیندازند تا یک گاهکار را خصم کنند - یا نکند. اما دوست

دانشمند

رشد روانی کودک



ناشر: زوار

ما وقیع نیوالی را در زمینی هی نشانیم، از همان لحظه

فیمهدهایم که او خود داولطب خلایانی هواییم اکتسافی
شده بوده: این چنانکه نهاده، سوکنده بوده که باید تکن

راهی‌ها دوست داشتن پروران می‌تواند و ممکن بود اولین

دشمن را مبتکنند، با وجود من را کار داشت، با وجود من

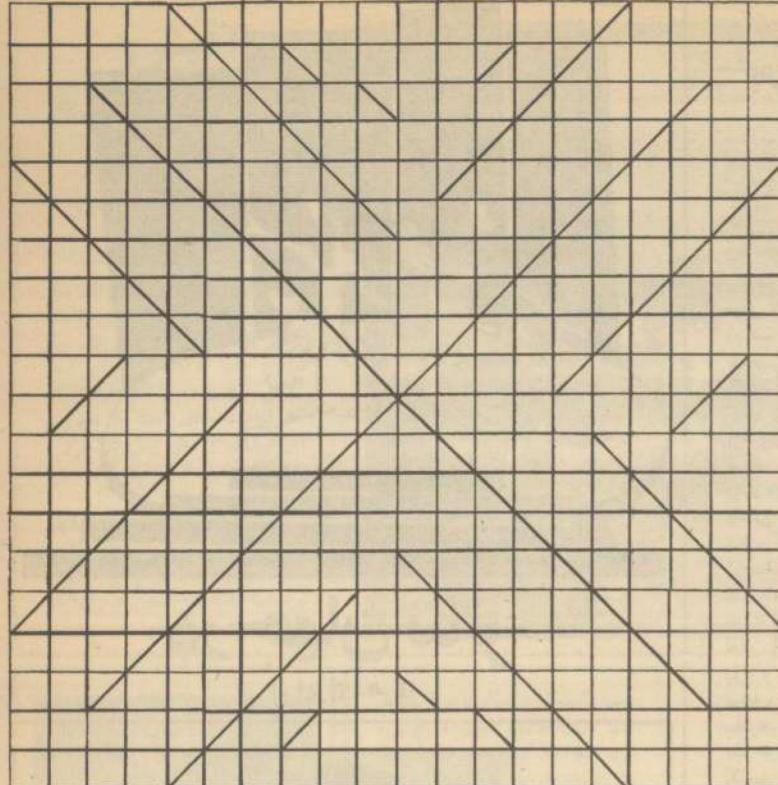
و مصیل خوراند و زنده شن و دوست داشتن و دوست

شود. نظرت را «دانه‌ای کافی بهم آموخته از آن» نشان دادند،
باقلان قوم یاد دادند که بیرخانه آتش به جان صدای هایکان

بیندازند تا یک گاهکار را خصم کنند - یا نکند. اما دوست

دانشمند

نمایشی



جدول کلمات متقاطع

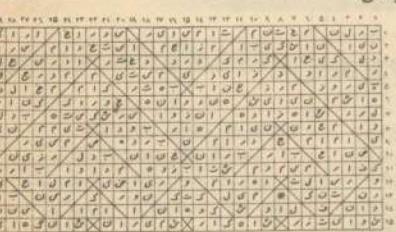
افقی:

- ۱- نوعی گوشت - این
- ۲- از نکوتی آن میدهد - بهار خبر
- ۳- از مدیران می‌آید - سلطان
- ۴- روزها صبحت از این است که
- ۵- فروزان بچشم میخواستم قائم شده
- ۶- با بیای مرداش پیش میروید - از
- ۷- خامان برآمدارها - از مادر
- ۸- معروف فرنگی ویژه سایوان
- ۹- سقط - از گازها - سقیدتر کیا
- ۱۰- از رقصای قند - غار نیست
- ۱۱- از زدیهای شندادول در باری
- ۱۲- طایله - ایستگاه فرنگی - راه
- ۱۳- بیانی - این ترکی - قوت
- ۱۴- لایوت - بروت - از هریشیگان
- ۱۵- داخل - بیانی شدن ۲۵ - شوی
- ۱۶- بازی - از شاعران معروف ایران
- ۱۷- پخشی از اوستا.

عمودی:

- ۱۸- نوبت فشار - آهسته - هسته
- ۱۹- نام یکی از ماهیهای رویم - آب
- ۲۰- خامان برآمدار - رفیق چاچور کل
- ۲۱- مسوار - بیماری - نوای غاشتوانی
- ۲۲- لکه کوچک - نوایش یکی
- ۲۳- از آثار ایام - ملت جمع
- ۲۴- شده - از حروف دسته - از قرایبای
- ۲۵- کارخانجات داخلی - خسیس از
- ۲۶- اسماه و خزانه - اثری از فردیون
- ۲۷- تولی - شمن پارچه - چوب
- ۲۸- آشیزخانه - شنیدن باداشت
- ۲۹- از بیماریها - مورد نیاز بنا
- ۳۰- قابل پرهیز - دریابهای در حمام
- ۳۱- سلاک - از ظرف آبکشی و هم
- ۳۲- قدرت کویایی خود را از دست
- ۳۳- داده است - تصدیق آنایی
- ۳۴- از رویداهی اروپا - از اسماه
- ۳۵- پسرانه از منشی - قریب است
- ۳۶- کافرندار - سفتیوای سنتی
- ۳۷- مسکن - پیشنهاد موسیقی ایرانی
- ۳۸- بیوسته - مطبع - ماهیهای
- ۳۹- بیوی میگاراند - از گلکات استنام
- ۴۰- بیوی دیگر برگردان - بیکی از
- ۴۱- سفرا - خالق کاند - نوعی
- ۴۲- ماندویی - ناداری آن از هسته
- ۴۳- تکرار شده - از موجودات
- ۴۴- فیلم رسایی محله - از فلزات
- ۴۵- افسانهای - میمترین شمعه نزد
- ۴۶- آن و غنی مطری میگیرد و شوی
- ۴۷- معرفت - دوز اعراب
- ۴۸- آن و غنی مطری میگیرد و شوی
- ۴۹- زورمند - علامت مفعول
- ۵۰- زیبا - بکار رفته و سحرخیز
- ۵۱- صریح - شکاف - پاک کردن
- ۵۲- سک قرکها - گیاهشیرین
- ۵۳- چاچی در چشم - بیرون - کم
- ۵۴- محل انصار در استخوان
- ۵۵- کاکاهای دهوار - طوفان ماسولیه
- ۵۶- در بدن - این کوچک - پخشی
- ۵۷- از شهربستان قزوین - پیش
- ۵۸- گرمه انتکلیس - پیش رگ
- ۵۹- افسوس - از وسائل استحمام
- ۶۰- بیوی جان - از حروف ندا
- ۶۱- به لحظه عوض می‌کند - تبل
- ۶۲- شرکت پوری بنایی و منوجهر
- ۶۳- و نوق - از میادین تهران - کله
- ۶۴- ۱۹ - مطابق مس روز - میندس
- ۶۵- پدر عرب - بیویه - کله
- ۶۶- معروف تلویزیون سلام معروف ترین
- ۶۷- افسوس - از حروف ندا
- ۶۸- شاهنامه - جای خالی - از
- ۶۹- وسائل آشیزخانه - از راهیان
- ۷۰- خواهان بروت - آنست که
- ۷۱- تجارتی قدمی - توائی

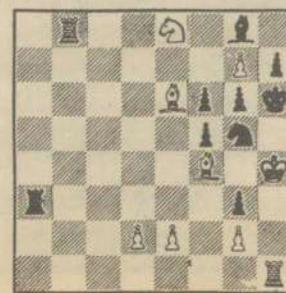
حل جدول شماره قبل



حل مسئله شطرنج شماره ۵۴

سیاه در دو حرکت مات میشود

- | سفید | سیاه |
|----------------------|--------------------|
| 1- $Pg5-g6$ | 1- $Ta4-a3$ |
| 2- $Db7-e4+$ | مات + ۱- اگر |
| 2- $Db7 \times Fb6+$ | مات + ۱- اگر |
| 2- $D-e4+$ | |

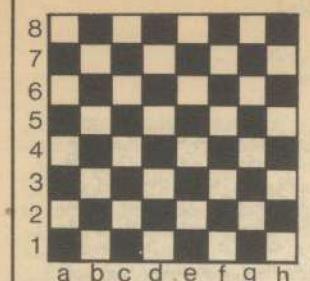


مسئله شطرنج شماره ۵۵۵

تئیه و تنظیم: جهانگیر افشاری

- مسئله ۱: مهره $Tb1-Pd2-Pe2$
 $Pg2-Ff4-Rh4-Tb8$
 $Fe8-Pg7-Ce8$.
 مهره $Ta3-Pg3-Pf5$
 $Cg5-Pf6-Pg6-Rh6$
 $Ph7-Fg8$.
- مسئله ۲: مهره $Ta3-Pg3-Pf5$
 $Cg5-Pf6-Pg6-Rh6$
 $Ph7-Fg8$.

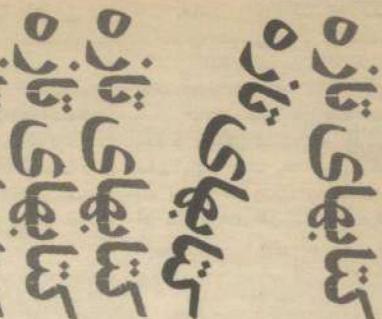
سفید بازی را شروع و درسه حرکت سیاه را میکند



چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم

علام اختصاری مهره‌های شطرنج

پاده = P , فیل = F , اسب = C , رخ = R , وزیر = D , شاه = K



انتشارات پیروز

- سازه‌ای زبان خوشبین
 کیبورد کی کالاوف
 ترجمه محمد حیدری ملایری
 قلم ۲۲×۱۵ ریال
 بیا ۱۶۵ ریال
- دانشنامه پیروز
 نوشته: زان پل سارنی
 با مقدمه مصدق هدایت
 در این کتاب علاوه بر دیوار:
 جلد ۱: کلاسیک و شمار و مغرب از فرانس
 جلد ۲: کلاسیک و شمار و مغرب از آلمان
 جلد ۳: کلاسیک و شمار و مغرب از ایتالیا
 شرد و کور و پراوریش از دکتر آقرور شنیشنر پاچار و رسیده است.
 قلم ۲۴×۵ ریال
- رمان دویول
 نوشته: برتوت برشت
 مترجم: ا. باقرزاده
 قلم ۲۱×۱۶ ریال
- جین سرخ
 نوشته: ادکار استو
 مترجم: سیف غفاری
 قلم ۲۱×۱۴ ریال
 بیا ۲۲۵ ریال
- نسخه‌های شفایخ
 مترجم: مهدی نراقی
 قلم ۲۱×۱۵ ریال
 بیا ۱۱۵ ریال
- یمارپایی سنتگاه نفس
 مدل داخلی مارپیون
 به ترجمه پرسوین بقائی نائینی با
 همکاری دکتر محمد ابراهیم دهمن
 قلم ۲۴×۱۷ ریال
 اثر فردیل ماس
 تاریخ فلسفه تریپیتی (جلد ۲)
 قلم ۱۷۵ ریال
- نیزد با هژرمن
 نتکاش فروغ ازیاب
 قلم ۲۴×۱۷ ریال
 بیا ۵۰ ریال
- قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب
 نکاش مهدی اذربیجانی
 (شامل ۱۳ قصه از سندیده‌نامه و ۱۱ قصه از قابوس‌نامه)
 قلم ۲۴×۱۷ ریال
- السانه‌های بوعلی
 نویسنده: یاربارا کروپلین
 به ترجمه سیاراد نیکور و نقاشی‌های
 مکریک
 قلم ۲۱×۱۴ ریال
 (شامل ۱۶ قصه)
 بیا ۵۵ ریال
- السانه‌های هجرستانی
 نویسنده: ایزون بنزمن
 به ترجمه کاوه بیر عباسی
 قلم ۲۴×۱۷ ریال
 مدیر مدرسه
 بیا ۴۵ ریال
- بچه گفتار
 نویسنده: هریت مارکوز
 گفتارهایی درباره: ۱- آزادی و
 نظریه غایی فروید ۲- پیشرفت و
 خود مستقر هستند:
 اینکه ترسی داشته باشد که وزیر خود را از
 دست خواهد داد. مهره‌های هاجم سیاه که
 پنهان شایسته‌ای گشتر یافته‌اند با تاکیک
 ماهرانه سفید را غافل‌گیر کرده و فاجعه‌ای را
 در حرکت سیزدهم فیل ۱- پاده ۵- داگریده
 زیرا در آن صورت شاه به خانه ۷- به خانه ۸-
 میرود و در حرکت چهاردهم پیاده سفید به

انتشارات امیر کبیر

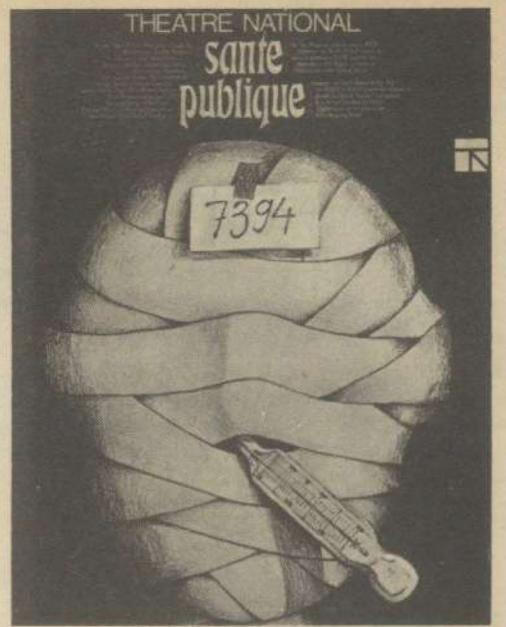
- اوراپاها
 نوشته: ماریانو آزوللا
 ترجمه: سروش حبیبی
 جاستانی شیرین و جذاب از انقلاب
 مکریک
 قلم ۲۱×۱۴ ریال
 (شامل ۱۶ قصه)
 بیا ۵۵ ریال
- نویسنده: نادر ابراهیمی
 شامل ۱۲ داستان کوتاه
 قلم ۲۱×۱۴ ریال
 نویسنده: ایزون بنزمن
 به ترجمه کاوه بیر عباسی
 قلم ۲۴×۱۷ ریال
 بیا ۱۰۵-۷۰ ریال
- بچه چارم
 نویسنده: هریت مارکوز
 گفتارهایی درباره: ۱- آزادی و
 نظریه غایی فروید ۲- پیشرفت و
 خود مستقر هستند:
 اینکه ترسی داشته باشد که وزیر خود را از
 دست خواهد داد. مهره‌های هاجم سیاه که
 پنهان شایسته‌ای گشتر یافته‌اند با تاکیک
 ماهرانه سفید را غافل‌گیر کرده و فاجعه‌ای را
 در حرکت سیزدهم فیل ۱- پاده ۵- داگریده
 زیرا در آن صورت شاه به خانه ۷- به خانه ۸-
 میرود و در حرکت چهاردهم پیاده سفید به
- شادی پاکیزه
 نویسنده: جلال آزاد
 چاپ چارم
 قلم ۲۱×۱۶ ریال
 بیا ۶۵ ریال
- دید و بازدید
 نویسنده: جلال آزاد
 چاپ چارم
 قلم ۲۱×۱۴ ریال
 بیا ۷۰ ریال
- شادی پاکیزه
 نویسنده: ایزون بنزمن
 به ترجمه کاوه بیر عباسی
 قلم ۲۴×۱۷ ریال
 بیا ۱۲۵ ریال
- مکانیک کالایک
 نویسنده: خلیم‌حسین ساعدی
 چاپ سوم
 شامل دوازده داستان
 قلم ۲۱×۱۴ ریال
 بیا ۱۰۵-۵۵ ریال

آفیش در قوز آباد

کار مر تضی ممیز
در چهار مین بی نمال
آفیش و رشو

بی نمال آفیش و رشو در سال ۱۹۶۵ تأسیس شده است. این مناست کتابی شامل بهترین آفیش های سال در آن چاپ کرده اند. و در این کتاب آفیش مرتضی ممیز بنام در قوز آباد که نمایشنامه ای است از سیروس ابراهیم زاده و سال پیش در شیراز - به هشتگان جشن هنر بازی شد، چاپ شده است.

پہلوی آفیش در قوز آباد آفیش، سلامت ملی است که نمایشنامه ای است از پیر نیکلس نویسنده انگلیسی که هشتمندان بلژیک روی صحنه آورده اند.



حکایت هایی از اوینر والد اثر ادن فن هرود

کلاوس میشائل گروبر کارگردان ۳۱ ساله آلمان که برای کارگردانی های عجیب و غریب شهرت بسیار دارد، اخیراً نمایشنامه حکایت های... هرود را در برلین روی صحنه آورده است. اجرای جهار ساخته این نمایشنامه گروبر در قالب یک کابوس بود. نمایشنامه حکایت سقوط لایپցیخ یک دختر اطریشی است که به طرز سورتا لیست نمایش داده شده بود. خود او می گوید: «اینها همانی هستند که در یات فضای خیالی آزاد ادای زندگی را در من آورند و در این فضا مفصل می شونند». گروبر شاگرد ستوار کارگردان نامی ایجاد است. برای آگاهی بیشتر در آثار هرود، توجه خوانندگان را به شماره های پیشین نمایش از جمله می کنم.



نمایش خیالی گروبر فرانسوی

خنوت دیگر گون می شود و در پایان رنگ یک جشن برای صلح و صفا به خود می کشد.

ویتروولر در جله اشیکل آلمان می نویسد: «تمدرا یاما طوفان زاین است. طرح این نمایش را در فرودگاه مونینخ ریخته است. با این پرسنالهایی که ۱۹۶۴ را که در مکریکوستی برقرار بود بیاد می آورد و مخصوصاً قتل عام داشتعیان را و در ضمن از داستانهای کوتاه شیلر نیز در این نمایش خیالی استفاده کرده است».

نمایش خیالی از انواع تئاتر موردن علاقه مردم است. چرا که تئاتر زندگی می کند. از طرف تمثیلگر بهینه صندلی لم نداده، نمی خواهد برایش تئاتر سرو گشته، ایستاده، با هنریشکان راه می افتد، راه می زود، می خندد، هورا می کشد: با آنها زندگی می کند. از طرف دیگر موضوع تئاتر خیالی موضوع روز است.

لوبیس والدز مکریکس استشار کارگران مکریک را در خیالی اینها نمایش می دهد، داشتعیان سوئدی و بجهات خانواده های بسیار معروف در شهر مالمو در میدان، روپرتو بزرگترین فروشگاه شهربازی ایستاده که در پستانه ایستاده، اینها می کنند و گروه های مذهبی همچنانی دنیا - شهادت ها را بیاد آدمها می آورند.

ورزش و شوخی تئاترهای خیالی به مناسبت بازی های المپیک موئیخ

همان با مسابقه های ورزشی ملت ها در آلمان برای ایام اینکه کدام کشور در چه رشته ورزشی اول است و دوم و سوم و چهارم و پایین تر و ایام دوستی و محبت، چندین گروه تئاتر در خیالی ایستاده که در پستانه ایستاده، اینها می کنند و گروه های مذهبی همچنانی دنیا - شهادت ها را بیاد آدمها می شود.

گروه اثنا بیانی ماریو ریکی الیک ۱۹۳۶ را که در برلین هیتلر برگزار شد، در خیالی باز اسازی کرد. منتبی بجای برلین سمعه را به لوس آنجلوس (آمریکا) برد و به جای هیتلر، کانکست معروف قرن یعنی آل کاپون را قرار داد.

میشائل مشکه میورست تئاتر عروسکی استکیلم (سوئد) الیک ۱۹۱۲ را که در پاخت سوئد روی داد به زبان عروسکی بازی کرد. امیراطور ویسلم جنکاور، لیب کنست سیاستمدار چیزی را آلمان و دلتک عاقل ایات باور آلمان که کاسپول نام دارد، از نقش های برجسته نمایش او بودند.

گروه نمایش زایونی به من ریسمتی سوچی ته دایما، یک برنامه قایق رانی جادوگران زایونی ترقیت می دهد که به یک بازی وحشت بار با موسیقی آئینی و شلاق و رقص و صحنه ای از نمایشنامه «بازی های بی نهایت...» اثر ماکس ارنست

بازی های بی نهایت خودشان را آمده همی کنند نمایشنامه از «ماکس ارنست»



ماکس ارنست نقاش سور-رئالیست بود که اینکه ۸۱ سال دارد، مانند همکاران دیگر شیکاوس (از پیکاسو نمایشنامه ۱۹۴۶ هوس لای فل) بدین حجم مسعود کریم در شماره ۳۱ مجله تکنی از زیرگاه شده است. کاندیپسکی، نمایشنامه ای اینکه یک فیلمساز معروف آلمانی بنام پتر شاموی که تاکنون معرفت نداشتند درباره او ساخته نمایشنامه «بازی های بی نهایت...» را با ترکیب چندین اثر کوکاه نمایشی استادنماش تنظیم کرده و در مونیخ روی صحنه آورده است. قلمه هایی است از علامه های، شعرها، خیالی ها و رمان های نمایش، ازین در این آثار تحت تأثیر افکار فرید است. بخصوص رؤایا و تجزیه و تحلیل شوخي مورد توجه ایست. نقش اول نمایشنامه دختری است که در وقت سالگی یک موجود بد وی را از راه بدم کرده با منگی بزرگ دندهایش را خرد کرده است. دختر در خواب به کلیسا می بود، در آنجا موش ها و چاقو کن ها و رقسانان فانکو را می بینند و عاقبت با شوهر آسمانی خود روپرتو می شود. البته باید بدن انسان به یک کلاه قبیل شود (که متأسفانه در بسیاری از موارد چنین شده است). اما بدن هنریشه میشه بزرگترین ویژگی این احساس اوست (به هنرمندان گروتوسکی نگاه کنید)، بدین هنریشه - یعنی چشمکو نور - را از نوریاشی بازدارد، باید برداشته شود.

خیلی با نمک است، هزاران سال است که با برهمکی در نقاشی شود که تاشه ران دست از جنگ کارگردان معروف ایلکیس در نمایشند، در برایشان تکنایند. ۴- در تئاتر اوریس، «سوگواری کارگردانی کرده است که دیپی برانزنده ایست از آن بازی می کند. ۵- آخرين اثر ادوار میللر نمایشنامه تویس معروف آمریکا (که مرگ یک پیشهور سعادله در رویش او را به ترتیب ولی شیرانداه و روحانی نزد کارگردانی کرده اند) «یک کمدی متفصص» در تئاتر «باغ آر» روی صحنه آمده است.

آنرا دوچرخه از هنریشگان بر جسته آمریکا بازی می کند.

۶- «باغ آلالو»ی چخوی را

نویسنده بزرگ سیاهپوست آمریکا

پدر کمدی چهان (۴۰۵ سال پیش از میلان) را در نیویورک روی صحنه خواهد

جذب کرد.

۷- میشائل کوکو یائیس

کارگردان یونانی

نمایشنامه ای از ایلکیس در

نیویورک

نمایشنامه ای از

دیپی

برانزنده

در آن بازی می کند.

۸- آخرين اثر ادوار میللر

نمایشنامه تویس معروف آمریکا

را به ترتیب ولی شیرانداه و روحانی نزد کارگردانی کرده اند

آمد

کمدی متفصص

در تئاتر «باغ آر»

روی صحنه آمده است.

۹- آخرين اثر ادوار میللر

نمایشنامه ای از ایلکیس در

نیویورک

نمایشنامه ای از

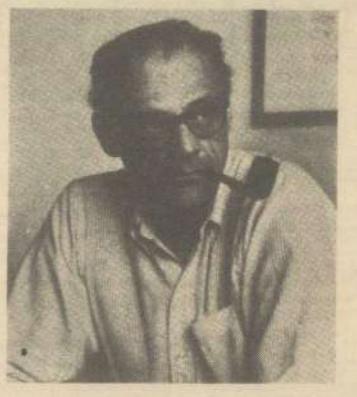
دیپی

برانزنده

در آن بازی می کند.



در جهان تئاتر از ایرج زهری



صحنه ای از نمایشنامه «بازی های بی نهایت...» اثر ماکس ارنست

اندکی مشورت و دو دلی نزدیک ترین عرق
فروشنی ای که گمان می کنیم چای را حاضر
باشد انتخاب می کنیم. عادت دارد که قبل
از خواب کمی مشروب بخورد. دستور غذا
و مشروب به گارسون داده می شود. و
نختنی استکان را که به حلقوی می زیرد
می برسم: سواد شما در چه حدودی است؟
- هیچ
- چند کاس خودلذیzn

تئامه و خنگ بازی در آوردن تئاشایر را به خنده می‌دازد. اما سعدی افشار یک جیز یا اوزش دیگر را برای نهادن اضافه می‌کند و آن درهم شکستن متنقق هاست در نمایش «وسعت عادت» سیاه بهشت یک آب -

- چند کلاس خودندين
- خيلي ناجيده. من کلاس نرفته ام
- مکب رفقين؟
- نه اون زمانی که اکابر بود دو هفته رفتم کلاس. آخه اون موقع تا سر «جامه‌اي یاربر» کار می‌کرد و لازم بود با سواد بشم. جون ثوگ اين کار را داشتم دو هفته رفتم کلاس. اکابر و بعده در اثر مطالعه و خواندن تابلوها

- یاد گرفتین که.....
- فقط روزنامه‌ها را خوب می‌تونم
پختوم. خطای را هم که روشن باشند
می‌تونم اما نمی‌تونم بخوبیم.
- ولی خطوط خیلی قشنگ بود.
- با خنده‌ای تمسخرآمیز می‌گویید:
کدام خط؟
- یادداشت که برایم فرستاده بودید.
- او تو من نوشته بود. دیگر کرد
کس دیگه‌ای نوشت.
- چند ساله کار تاثیر می‌کنید؟
- ۴۵ ساله. شازده ساله بودم که

وارد این کار شدم.
- چندری و سوله چه کسی؟
- به شور تصادف در یک مجلس
عروسی بودم. به سیاه بازی دیدم و خوش
اومد اتفاق سماش هم یکی از پیشه های
گروه فعال خودمون بود.

- امشن جی بودا
- محمود یکتا
- تو نمایش امشب بازی داشت؟
- بله بله. همین بود که الان از کنارهون رد شد و خدا حافظی کرد.
- فهمیدم. تو نمایش امشب قشی یه سیاه دیگه رو بازی می کرد.
- بله بله. البته استثنای سیاه شده بود. در حقیقت این مثل زایس منه. فلا.
- شاید توضیح این تکه بی فایده بپاشد که محمود یکتا همانست که ییشانی در کتاب «نمایشی در ایران» از او به عنوان «یک استعداد شگرف دورجه افتراض» نامه‌بر بپرسیم.
- بپرسیم یا پرسیده. در زمان مرحوم سارنتک و حالتی و اینها... و زیر نظر مهرنشاش شروع به کار کرد. البته او اینها با وضع بسیار خوبی تاتر کار می کردند مثل حالا نبود.
- اونا هم تخت حوضی کار می کردند؟

- نهشیر.
- فرستگی کار می‌کردند؟
- نه خیر. نمایش‌های اصیل ایرانی.
- مثلاً بایر «باردوزه» دیگه البک آفرینش، «جنن شاه عباس» ... و هاشمیان نمایش‌های ملی بودند. که البته با دکور و لباس مفصل اجرا می‌شد. و البته ایشانشون هم خیلی بیشتر از حالا بود. حالا که البته تأثیر نداریم اگر باشد مثل تأثیرهای ۳۵ ساله پیش تو خوش میدهم که خودش به من گفته بود بعلت گرفتاری زیاد نه فرصت طغایه دارد نه مجال تماشای برنامه‌های تأثیر. باین دلیل خیلی آسان

تفاهم و خنگ بازی در آوردن تعاشی را به خنده می‌اندازد. اما سعدی افسار یک بیز یا ارزش دیگر را برای نیها اضافه می‌کند و آن درهم شکست منطق هاست در نیاشی «وسعات سعادت» سیاه به هشت یا آب - خواهد شد. من فکر کنم اگر علاقمندان

حوض کن وارد گافه‌ای
می‌شود هشتادان
محترم پشت میزها
نشست آند و به فوشیدن
مشروب و نشاستی
برنامه مشغولند سیاه
فریاد می‌کنند «آب
حوض می‌کنیم» صاحب
گافه دستچاچه و
عصبانی می‌خواهد او
را بیرون کند و من
گویند: اینجا چی

۱۰) می خواهی اشکالان دی
یک نهایت تقریبی که مسلماً عاری از اظهار
هم نیست تعاشاً کنیم. بگذریم. امسال
افشار آمده است و اکنون باید بد
گفتگویان پیرزاده‌ان. قاعده کوتاه، سی
نازک و خالی در چشم چب از مشخص
ظاهری است. وقتی حیج و حیای او
می‌ینم تعجب می‌کنم که چگونه ممکن
است آنچه چشم دردیدگی و بیپردازی
صحنه از او سرزده باشد. خیلی زود با
ضمیمه شویم. گفتگو را ناجاریم که
خارج از تاثیر سورت دهیم. سئالات آ
ست که می‌خواهیم که نهاده ها کجا ایستند

- آب حوض می‌کشیم.
- آخه اینجا که حوض وجودندازه
- خ بسازید.

در این مورد نمونه‌های ارزشمند بسیار
است اما مجال ما کم است. همین قدر
اضافه می‌کنم که مهدی افشار بازیگری
است برخوردار از یک تکنیک قوی، که گاه
بهای حرف یا یک حرکت یا یک زست
پاسخ خود را به بازیگر مقابله می‌دهد. بهای
می‌آورم که یکبار ضمن گفتگویی کوتاه
آنچه می‌خواهیم که نهاده ها کجا ایستند

یه من گفته بود که نمایش‌هایی که اکتوون است و کارش تمام شده است. یعنی

A black and white photograph showing a woman in a traditional, patterned dress standing behind a man in a light-colored suit. The man is smiling and looking towards the camera. The woman is partially obscured by a large, light-colored fabric or curtain. The background is dark and indistinct.

A black and white photograph showing a close-up of a person's lower body. The person is wearing light-colored trousers and dark boots. The background is dark and textured, possibly a wall or curtain.

صورت می‌دهند اما در اینجا خلاصه‌ای
داستان را نقل می‌کنم تا احتمال را
نمایش‌های فعلی این تأثیر را بست د
باشم و از طرف دیگر، خواننده با هو
ذاتی خود علت ازدراخواهی «سعید اف
را دریابد: ماجرا از این قرار است: مر
که هنریته‌ی تأثر است و شخصنا ازراه
نامشروع در آمده‌ای کلانی دارد به

مزدور بولی می‌دهد تا رفاقت تا قدر را
مانع برای اجرای مقاصد است یکتے
مزدور مأموریتش را به اینجا می‌رساند
حق الزحمة اش را هم دریافت می‌کند. ۱

بعد هرچند یک گاه می‌آید و به این
مدرسک جرمی که از اربابش در دست دارد
از او حق السکوت می‌گیرد. ارباب که
ستوه آمله است مزدور دیگری را
می‌کند تا مزدور اول را سر یه لیست کند

در این میان سیاه که از ابتدا بهشت آب حوض کش در خانه ارباب به نوک مشغول شده است تصادفاً از قصاید آمی شود و در پایان سرپرستگاه فرا میر و خود را کارگاه معرفی می کند و مجر را پذیرفت عدالت می سپارد» در اینجا من دانم از یک واقعی جالب که در نمایش اتفاق افتاد صحبت کنم. یک صد از نمایش قبوه خانه‌ای را شناس میدهد محل وقوع قسمتی از هاجرا است. نقا مشغول شاهنامه خواهی است. مشتر قبوه خانه بهشتگام خروج به نقال اعام در تابستان

نهنده و در همه میں هنگام از میان تمام اسک
هم کاسالی برمی خیزند و بنتقال بولوں
نهنده، این اربیاط بین صحته و سالن
بیش از این بولوں پیشکار دیتکری دیده دای
تفاپیش تمام شدہ بود و من می باخ
مدتی منتظر می ماندم تاسعندی افتخار خوا

ویولون بود. و سمت راست صحنه مرد
دیگری جاز می نواخت. هیچگونه تتریناقی
به چشم نمی خورد و جویز عمل می شد که
گوئی آنها متوجه یستانده که در حال اجرای
کنسرت برای تماشگران هستند. رفاقت‌ها
در حالیکه با بی‌قدی خودشان را تکان
مندادند با یکدیگر و گاه با تماشگران
شوخی و گفتگو می کردند. آنکه ویولون
می نواخت گاه آرتزه را بدست دیگر کشید.
داد و از بطری «لوشندنی» که کنار دستش
بود جریعه‌ای می نوشید. جاز ن گاه گاه
پیکنی می سپاراده میزد و آن دیگر درحالی
که آزار می خواند از پیکهایش دلیل جیزی
می گشت. در این آنکه کسی که یادداشت
را به او سپرده بود باز گشت و یادداشتی
را که بعد افشار فرستاده بود بدمست داد.
در این یادداشت نویسنده از اینکه دلیل
نداشتن فرصت امکان نیود تا به چای برنامه
متداول یک «روحوضی» اصلی اجرا کند
اظهار شراسی کرده و امید داده بود که
در فرشتی دیگر تواند جبران این نقصه
را بینکند.

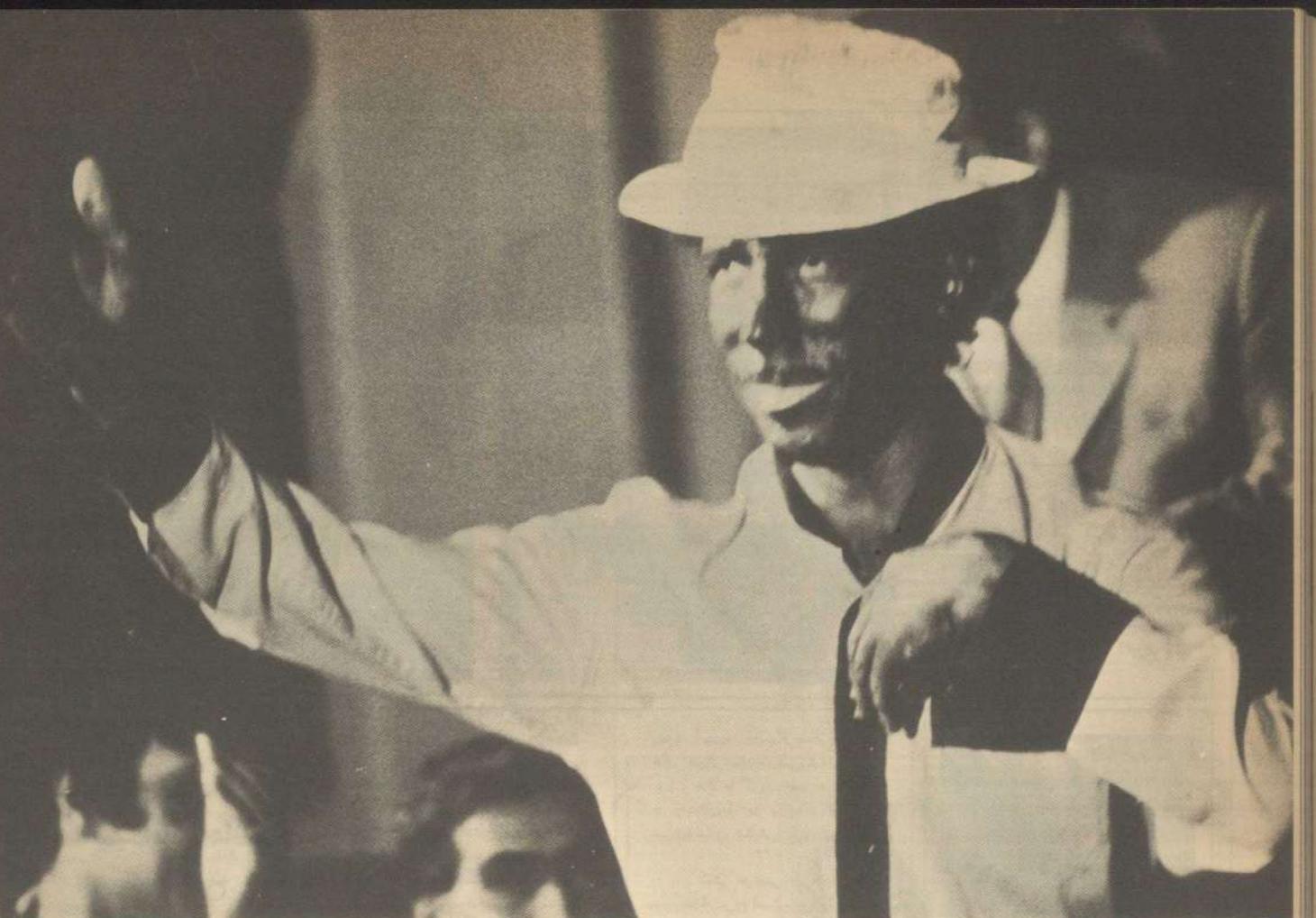
در این لحظه یک اتفاق جالب توجه رخ
داد. خواننده اعلام کرد: «هم اکنون بیک
آهنتک تر کی برای هموطن آذربایجانی»
تالاگاه می خواهوله افتد. آن در رقصه با
شوقی کودکانه از این یینهاد استقبال
کردند و در این هنگام دهان استعمال از
طرف تماشگران به رفاقت‌ها نثار شد.

سرابجام بر نامه‌ی رقص و آواز به
بايان رسید و گوينده شروع نمایش را
اعلام کرد. گرچه اتيانز اينگونه نمايش‌ها
در داده‌ها کاريپائي است که بازگران

تخصیص داد که اینها اغلب آدمیانی
تبایند. همه‌ی نگاهها به طرف من برگشته
بود. مطمئناً حضور من در آنجا غیر مترقبه
بود. سعی کردم خوشنودی را حفظ کنم.
مقاموت بهشتگامی که انسان زیر مستثنی
نگاه دیگران قرار دارد تعامل نایدیر است.
اما از پیش خودم را آماده کرده بودم. حتی
انتظار شنیدن متنگ را راحت شنادم. در عین
حال می‌کوشیدم تا خودم را درست نشان دهم.
انتگار که هیچ چیز غیرعادی اتفاق نیافتد
است. تلاش من تأثیر خودش را بخشدید.
و خیلی زود همه‌ی نگاهها به طرف من بر-
گشت. آنجا دو زن مشغول رقص بودند.
هردو من و می‌شود سفت به نحو کریمه
زشت بودند. یک مرد که تیپ او بیشتر باشد
کارگری‌های حمام شنبه بود تا به یک خوانده
میکروفنون را درست گرفته بود و با صدای
نه‌چنان دلنشین می‌خواند: «سخن». سخن
شعله‌را و خاموش کن! سمعت چه صحنه مرد
دیگری که قامت نسبتاً بلندی داشت و هنوز
بنظر مردیست تازه از کار برگشته و هنوز
لباسپوشید را عوض نکرده است - این مرد
به طرز غربی به قدری می‌آمد که کارگر یک
شرکت ساختمانی است - مشغول نواختن

مکرانی

من از این کار قصد خاصی داشتم. قصد
می‌کردم اگر عقب بنشیم رفاقت تماش
را هم می‌توانم زیر نظر داشته باشم
خیلی زود متوجه شدم که این عمل
من که قصدی سوای تعاساگران
تائیر نیکویی در گرداندگان تاثر
نخواهد گذاشت. بهمین جهت تصمیم
عوض کردم و همان پلیط لر را
فکر کرده بودم که در اینصورت هم
توالی رذیغ قبض بنشیم و باید آن
استیار خود را که زندگی بود به خط
نجات دادم. بالافصله سراغ "سعید"
را رفتم. فکنده مشغول گریم
نمی‌تواند مرد باشد. بی‌آنکه اسرا
یادداشتی نوشتم و از آنها تقاضا ک
نمی‌باشد. در این یادداشت حضور
را در سالی به اطلاعش میرسانم.
کار دلیل خاصی داشت. در برخورد
پیش ترها با این بازیگر داشتم اظهار
کرده بودم که نمایش هایش را بیش
سفراس کرده بود که هر وقت می‌آ
خبر دهم تا در صورت امکان برname
ترتیب دهد. یا حداقل بیشتر از خودت
پنگاره دارد. در نگاه اول برخخت می‌شد
که اغلب تعاساگران این تاثر از
ترین طبقات اجتماعی است، در میان
مردمان دهاتی، ولکدان، عمله‌ها و
مردانی من که بنظر می‌رسید
شغل آبروزمند و خانه و خانواده
به جسم می‌خورد. و این مردان یعنی
دسته‌اند که ترجیح داده‌اند اوقات
خود را دور از خانواره و در میان
فروشیها و اماکن دیگر سر برزند.
سوار تاکسی شدم و نشانی دادم. قصد
نمایش برname؛ تا آنرا حافظه نوی و احتمالاً گفتگویی
بود با مددی افسار سیاسته بوش این گروهه، راننده
مقابل قله نگاه داشت لبخندی زد و گفت:
نهمین جا بیاده می‌شین. نه؟" کرایه را پرداخت
کردم و بهاره افتدام. همین کارهای محظوظ قلمه
نیادم؛ تاگهان گویی به نفسی مهابجو و مه‌آلود
رهای شدم. تردد شتاب آلد مردها، بقیدی
پرسهای حریصانه از این در یه‌آن عبور
شلخته‌ی گاه‌گاهی یک ذن که جز چادر و
بوست پلاسیده چیز دیگر نبود، بیو تند
الک و لین و عطر برکناره هر دیدوار
آدمیان منگشی بوده در خود.... بیک
لحظه به‌دشمن رسید که یک "لاتختات" از
بالا چه منظره غم‌آفرینی بیدست می‌داد.
اینها آدھا و تعاساگران تاثری
بودند که من به تعاسا شم عی‌رفم. بیش
نمایش از همین جا آغازی شد. خیابان اصلی
را طی کردم و نارمیده به‌آنها مقابل
آستانه‌ی نسبتاً کوچکی توقف کردم. بالا
تابلو "تاثر حافظه" و بائین وسوسه‌های
جاریچی تاثر نظر را جلب می‌کرد. وجود من
در آن میان بی شک منحصر تر از دیگران
بود شاید به این جهت که ضبطه موت
کوچکی حمایل شاهام بود و کنایجه‌ی
یادداشتی محصولی نداشت. جاریچی مطلبنا
خیلی سریع متوجه حضور می‌شد: بود
"پفرعهایان الان شروع می‌شون. یه بليط بيد
به‌آقا" جمله اخیر را به بليط فروش گفته
بود و بليط فروش هم فرقاً یک بليط لر
گذاشته بود روی پیش خوان. برخلاف
انتظار او، از بليط فروش خواسته کردم
تا بچای از یک بليط درج‌های ۳ بهم پرده.
و



حس کردن که جمله ای خبر او نوعی اظهار
فضل کسب شده از نشست و برخاست بسا
بارهای ازوشنکران است. اینرا هم تو پیج
پنهان که ازوشنکران هنرمندان و روشنکرانی
که برای دیدن برنامهایش آمده بودند
نمایشگاهی جامعه‌ی بازدید را
چه کسانی می‌نوشتند؟

- حالتی می‌نوشت.

- همینکه الان هنریشه‌ی فیلم‌های
فارسی است؟

- بله. بله. به اتفاق اون عضوی که
الان مدیر داخله‌ی البته وقت اوضاع برگشت
اینها هم بنام آوردن به تجار. خلاصه من
بچه بودم که رقم اونجا. کلام‌های مختلف
داشت. کلاس آواز، کلاس هنریشه‌ی، یک
کلاس دیگه هم بود که استش یاد است.

- فن یان؟

- نه خیر. به سرورت با مدرک ع
ابتدا می‌اوتدند اونجا و بعد از شش ماه
شاغری تازه منشی کار می‌کردند. خلاصه
مادوتا دوست بودم رفته بودم اونجا و خ
روی استعدادی که داشتم رله‌ای به ما
می‌دادند. مثلا در بیس لایر پاره‌دوز رلیک
کور را داشتم که می‌شستم ۲۵ در ... چون
استعداد خوب بود بازیه رل دیگه هم تو
هیین نمایش یعنی دادند. ول کاسه‌شقابی
بود که

- مثل اینکه «کاسه‌شقابی» یکی از
تیپ‌های دیگر این نوع نمایش بوده. نه؟

- نه. نه. اصلا «مهر تاش» عاشق
اپرت بود. خودش سازنده‌ی آهنتگ
و همینه تو نمایش‌های اپرت می‌گذاشت.
متلا اون پایانی که سبزی‌فروش بود پاید
می‌خورد و از اونجا در می‌شد. خلاصه من
نقش یک «کاسه‌شقابی» را داشتم و یک

شعری می‌خودم که خلی‌القادی و جال
بود. هر ۲۵ هم خلی‌خوششون می‌اوهد و

نست هی‌زند. و من بادمه که فکر می‌کردم
بخاطر من نست هی‌زند. دیگه عقلم اینقدر
نمی‌رسید که فکر کنم بخاطر شعر نست
من زند. این بود که علاوه‌ی خودم که خودم
می‌نازید. - اون شعره یادتون نیست؟

- درست یادم نیست ولی یه همچی
چیزی بود:

- همین کاسه‌ها

به مولا کاسه‌ای لایع ما
که گردد در خود کشور می‌باشد
به از طرف است که آید از اروپا
خیال کاسه‌شقابی راحت نیست
اگه حنکله‌ای بیم بوجیست
بس میون کاسه‌ها نیم کاسه‌ای
هست!

- نه خیر. خلاصه یه همچی
بود. ولی خلی جال بود. و من بقدیری
سریع این شعرو حفظ کردم که اینهایی
خوششون امده. حتی مسابقه‌ی گذاشته بودند
که اگر این نتش من کس دیگه‌ای بپیش
درباره بآون دن ولی خب، چون من پائین

شهر زیاد گشته بودم به اصطلاح‌هایشون

بیشتر وارد بودم. متلا خوب‌داد هی‌زد، خوب

قدیمه‌ها مخصوصاً. اثباتون‌ها! سیاه هم

کجا زد و اینها هم خوششون می‌اوهد.

بعضی و قبایه که یکده از شخصیت‌های

هنری می‌اوتدند و سوال می‌کردند برایه

آنده‌تون چیه، مثل آلوس فیلم‌های حلال

مهر تاش سازو برمد داشت و من گفت برایه

آنده‌مون متلا اینه. و شروع می‌کرد به

زدن و می‌گفت فلانی بخون. بله آقا اونجا
اصلا یاوضع عجیبی بود. یه بیس رو ۴ - ۵
ماه کار می‌کردند و آنوت ۳ ماه نمایش
وقت شما او مدین روی صحنه مردم برآتون
توافق اخلاقی نداشتیم.

دست زدن فکر می‌کنین جرا مردم سیامرو

دوست دارند؟

- آزادی اشاره از اینجا بود. یه بیس رو ۴ - ۵

وقت شما او مدین روی صحنه مردم برآتون

دوست دارند. یه همچی بیزی بود. بند که همچی

لبدن که سیان رو

صحنه. خیلی‌ها او مدند

شش ماه مجانی کار

می‌کردند. اونم چی؟

یه نیزه دستشوی می-

گرفتند و از اول تا

آخر می‌ایستادند

اونجا.

بله. بله. به اتفاق اون عضوی که

اینها هم بنام آوردن به تجار. خلاصه من

بچه بودم که رقم اونجا. کلام‌های مختلف

داشت. کلاس آواز، کلاس هنریشه‌ی، یک

کلاس دیگه هم بود که استش یاد است.

سلیش این کار

خیلی بیشتر از طرفدار داشت. نه

تلوزیونی بود، تهیمنی نه دیویلی ای. اون

موقع تعاشی خیلی بیشتر از حالا بود و

خوب حققومن هم دوسه برای حالا.

میرسم: حتی دریکی دونایش نسبتاً

می‌دادند. مثلا در بیس لایر پاره‌دوز رلیک

کور را داشتم که می‌شستم ۲۵ در ... چون

استعداد خوب بود بازیه رل دیگه هم تو

هیین نمایش یعنی دادند. ول کاسه‌شقابی

بود که

- واله، بیشتر این نمایش‌ها به

اصطلاح مدرن شده‌اند. از اون گذشتیدیکه

کس حال و حوصله‌شون نداره، اینه که

رقص و خیلی چیزهای دیگه‌ای ازش هم زن.

رقص و خیلی چیزهای دیگه‌ای ازش هم زن.

تعزیه.

- کی تعریف می‌کنه؟

- هر کسی خوب بتوه تعریف کنه.

یکی سوزه‌موده و ساخت و پرداختش

دیگه با خود هنریشه‌هایس.

قبلا هم سیاههای خیلی خوبی بود.

- مثلا؟

- ذیواله ماهری.

- چند سال بیش؟

- این موضوع مال سیاهه بازی ۴۰

سال بیشه. ولی الان در حدود ۴۵ ساله که

سفیدبازی می‌کنه، سفید کمدم ایه.

- در کجا؟

- در عروسها بیشتر. ایه بیره.

ممولا وزیر میشه و خوشمزگی می‌که. ولی

واقعا تو کار خودش مبتکر بود.

- سدی مصری جی؟

- اونم یه همچی.

- الان کجاست؟

- چشم‌آب آورده خونه‌تینش شده

گاهه‌گداری میاد بیش من. کلاه سیاهه

میاره براه. که امرواتش بگذرد. اون خیلی

معروفت داشت. سیاه اصل اون بود. و خب

کارهای که اونا می‌کردند الان دیگه

نه گیره. می‌بینید مردم دوست دارند از جمی

به موضعات روز حرف زده بشه والا سیاهه

خوب اوتا بودند. ولی الان سیاه خوب

الان الان نه..... نداریم. له سیاهه

که سیاهه بشه نداریم. نه.

- بهاظر سیاهه جهور شخصیتی

یه آیا ساده‌لوحه؟

- نه خیلی سیاهها طبعاً کدا هستند.

رقناشون بیته. رقناشون بیته هم نیست

ولی خب گداسته شون رو از دست نمی‌دن.

یه چیزی هم خوششون می‌اوهد.

قدیمه‌ها مخصوصاً. اثباتون‌ها! سیاه هم

کجا زد. و اینها هم خوششون می‌اوهد.

هست که با گذشت.... (مثل اینکه سوال

مشکلی را مطرح کردم تا اینجا که هرچی

تلاش کرد نتوانست بگویید.

غلو اینکه سوال

آنده‌تون چیه، مثل آلوس فیلم‌های حلال

مهر تاش سازو برمد داشت و من گفت برایه

آنده‌مون متلا اینه. و شروع می‌کرد به

پول

جایزه ۱۰۰ هزار تومانی

زمین

قطعه زمین ۱۰۰۰ متری

آتوسل

دستگاه اتومبیل آخرین مدل

برای ۷ نفر

۱۰۰ هزار تومان پول

باضافه

یک قطعه زمین ۱۰۰۰ متری

باضافه

یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل

باضافه

سرویس فوق العاده

باضافه

یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل

باضافه

سرویس فوق العاده

باضافه

یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل

باضافه

سرویس فوق العاده

باضافه

یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل

باضافه

سرویس فوق العاده

باضافه

یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل

باضافه

سرویس فوق العاده

باضافه

یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل

باضافه

سرویس فوق العاده

باضافه

یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل

باضافه

سرویس فوق العاده

باضافه

یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل

باضافه

سرویس فوق العاده

باضافه

یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل

باضافه

</

ماجراهای آليس در سرزمین عجایب

«دستور نهائی» فیلمی به روایت «بولیت»

موسه بردیار افسانه‌های شیرین سفری بردیار فیلیپ داتونیو پروداکشن و کمپانی فوكس فرن پیشنهادی فیلم موقق ارباب فرانسوی (در تهران «ارباباطفالنسی») - که فروشنده ساخته و نکور فلینکت، با بازیکن شیر زمره کارلند کرد، این فیلم نموده و الکوی آزاری است که هر چند کار یکبار با عنوانی تازه، از دستگاهی فیلم‌سازی اروپا و آمریکا به موسسه انتولویش از «اربابه فرانسوی»

فیلم موافق و گیرای «بولیت» را ساخته بود.

آن‌آخرين فیلم از این نوع «ماجرای

آليس در سرزمین عجایب ساخته و نکور

هاوارد میلر ساخته خواهد شد. «دستور

نهائی» داستانی است برای میلر

در سال ۱۹۴۳ به وسیله مکست ساخته

شده، که بازیکنی چون گری کوبین،

کری کرات و دبلیو. سی. فیلم‌سازی دان

است داغ و کارکردن دارد. فیلم میلر

لود بود و موزیک آن را دیمتری تیومکین

تصنیف کرده بود.

وال پیاز آن در سال ۱۹۵۱

والت دیسٹریکت فیلم از این سری است. وسیله

مشهورترین فیلم از این سری است. وسیله

چند سال پیش یک نسخه تلویزیونی نیز

از این موضوع پیشنهاد شد.

ویل دیسٹریکت فیلم ساخته و نکور

می‌گوید: «کوشش من آن است که یک

کتاب بسیار زیبای مصور کودکان را زنده

کنم». فیلم از میانی نوشته‌ای از لوئیس کارول (۱۸۳۲-۱۸۹۸) ریاضی دان انگلیس

که با نام چارلز لوڈیک داجسن داستانی

ویلیامزی خود می‌افراد.

فیلم‌سازی خود می‌افراد.

همان شیوه و محبوبیت را، در سراسر دنیا

برای خود و میعنای کشورش به دست

آکنون چهار تازه‌ای - یک بلمندوی

زبان رفت تا دوین فیلم خود را در آن

جنید - را درستنای این کشور می‌بینیم؛

نوخاسته‌ای در سینمای فرانسه

«دستور نهائی» فیلمی به روایت «بولیت»

پروداکشن و کمپانی فوكس فرن پیشنهادی فیلم «ارباباطفالنسی» ساخته و نکور فلینکت، با بازیکن شیر زمره کارلند کرد، این فیلم نموده و الکوی آزاری است که هر چند کار یکبار با عنوانی تازه، از دستگاهی فیلم‌سازی اروپا و آمریکا به

موسسه انتولویش از «اربابه فرانسوی»

فیلم موافق و گیرای «بولیت» را ساخته بود.

دارد که برای میلر اولین ساخته و نکور

هاوارد میلر ساخته خواهد شد. «دستور

نهائی» داستانی است برای میلر

نیزه که در زندانی واقع در یک جزیره

ساحلی آمریکا اتفاق می‌افتد و ماجراجویی

شیر کت داشته. فیلم ساخته نورمن میک

لود بود و موزیک آن را دیمتری تیومکین

تصنیف کرده بود.

وال پیاز آن در سال ۱۹۵۱

والت دیسٹریکت فیلم از این سری است. وسیله

مشهورترین فیلم از این سری است. وسیله

چند سال پیش یک نسخه تلویزیونی نیز

از این موضوع پیشنهاد شد.

ویل دیسٹریکت فیلم ساخته و نکور

می‌گوید: «کوشش من آن است که یک

کتاب بسیار زیبای مصور کودکان را زنده

کنم». فیلم از میانی نوشته‌ای از لوئیس کارول (۱۸۳۲-۱۸۹۸) ریاضی دان انگلیس

که با نام چارلز لوڈیک داجسن داستانی

ویلیامزی خود می‌افراد.

فیلم‌سازی خود می‌افراد.

همان شیوه و محبوبیت را، در سراسر دنیا

برای خود و میعنای کشورش به دست

آکنون چهار تازه‌ای - یک بلمندوی

زبان رفت تا دوین فیلم خود را در آن

جنید - را درستنای این کشور می‌بینیم؛

زیرک که در مدتی کوتاه نظر سینمای

فرانسه به اصطلاح جوان اول خود، زوار

فلیپ، را در آغاز جوانی از دست داد،

جهان را به خود گرفته و تا به حال بیش از

زیورلی پس از زیارتی چون گری کوبین،

کری کرات و دبلیو. سی. فیلم هیراه

با جیالو بریجدا و دابلیو داریو فیلم

را در اسپانیا بیانی خواهد شد. این فیلم هیراه

بدازی فیلم ساده که با کورین

مارشال، زان لوفور و مونک تاریس در

آورد.

اکنون چهار تازه‌ای - یک بلمندوی

زبان رفت تا دوین فیلم خود را در آن

جنید - را درستنای این کشور می‌بینیم؛

زیرک که در مدتی کوتاه نظر سینمای

فرانسه به اصطلاح جوان اول خود، زوار

فلیپ، را در آغاز جوانی از دست داد،

جهان را به خود گرفته و تا به حال بیش از

زیورلی پس از زیارتی چون گری کوبین،

کری کرات و دبلیو. سی. فیلم هیراه

با جیالو بریجدا و دابلیو داریو فیلم

را در اسپانیا بیانی خواهد شد. این فیلم هیراه

بدازی فیلم ساده که با کورین

مارشال، زان لوفور و مونک تاریس در

آورد.

اکنون چهار تازه‌ای - یک بلمندوی

زبان رفت تا دوین فیلم خود را در آن

جنید - را درستنای این کشور می‌بینیم؛

زیرک که در مدتی کوتاه نظر سینمای

فرانسه به اصطلاح جوان اول خود، زوار

فلیپ، را در آغاز جوانی از دست داد،

جهان را به خود گرفته و تا به حال بیش از

زیورلی پس از زیارتی چون گری کوبین،

کری کرات و دبلیو. سی. فیلم هیراه

با جیالو بریجدا و دابلیو داریو فیلم

را در اسپانیا بیانی خواهد شد. این فیلم هیراه

بدازی فیلم ساده که با کورین

مارشال، زان لوفور و مونک تاریس در

آورد.

اکنون چهار تازه‌ای - یک بلمندوی

زبان رفت تا دوین فیلم خود را در آن

جنید - را درستنای این کشور می‌بینیم؛

زیرک که در مدتی کوتاه نظر سینمای

فرانسه به اصطلاح جوان اول خود، زوار

فلیپ، را در آغاز جوانی از دست داد،

جهان را به خود گرفته و تا به حال بیش از

زیورلی پس از زیارتی چون گری کوبین،

کری کرات و دبلیو. سی. فیلم هیراه

با جیالو بریجدا و دابلیو داریو فیلم

را در اسپانیا بیانی خواهد شد. این فیلم هیراه

بدازی فیلم ساده که با کورین

مارشال، زان لوفور و مونک تاریس در

آورد.

اکنون چهار تازه‌ای - یک بلمندوی

زبان رفت تا دوین فیلم خود را در آن

جنید - را درستنای این کشور می‌بینیم؛

زیرک که در مدتی کوتاه نظر سینمای

فرانسه به اصطلاح جوان اول خود، زوار

فلیپ، را در آغاز جوانی از دست داد،

جهان را به خود گرفته و تا به حال بیش از

زیورلی پس از زیارتی چون گری کوبین،

کری کرات و دبلیو. سی. فیلم هیراه

با جیالو بریجدا و دابلیو داریو فیلم

را در اسپانیا بیانی خواهد شد. این فیلم هیراه

بدازی فیلم ساده که با کورین

مارشال، زان لوفور و مونک تاریس در

آورد.

اکنون چهار تازه‌ای - یک بلمندوی

زبان رفت تا دوین فیلم خود را در آن

جنید - را درستنای این کشور می‌بینیم؛

زیرک که در مدتی کوتاه نظر سینمای

فرانسه به اصطلاح جوان اول خود، زوار

فلیپ، را در آغاز جوانی از دست داد،

جهان را به خود گرفته و تا به حال بیش از

زیورلی پس از زیارتی چون گری کوبین،

کری کرات و دبلیو. سی. فیلم هیراه

با جیالو بریجدا و دابلیو داریو فیلم

را در اسپانیا بیانی خواهد شد. این فیلم هیراه

بدازی فیلم ساده که با کورین



تماشای نوجوانان

باتاتر آشنا شویم

داریوش مددیان

یادداشت‌های

یک هنرآموز تاتر

۱۷

جلسه یازدهم

نفسی تازه کردم و ادامه دادم:
نه، کار نمایشنامه بیهین جا خشم
نمی‌شود. داستان، شخصیت و کنشکش
سه رکن اساسی نمایشنامه هستند و
در کنار اینها یعنده مورد دیگر پسر
می‌خوریم که هنگام تعزیه و تعزیل
نمایشنامه هستم بایستی آنها را در
نظر داشته باشیم، و به هنگام اجرا
روی آنها تأکید کنیم.

تائیز همین دو نیروست که چشم و
گوش و ذهن خویش را بسیار نمایش و
صحنه می‌سپارد. ایجاد تحرک و کنش
قرن نوزدهم، هنریکایسین درامنویس
بزرگ ترور و چهان با ازانه روشی
جديد و علمی درامنویسی، عملی
معرفی نامه را از نمایشنامه حذف کرد.
گفت «فکر می‌کنم اینها که گفتید،
یعنی سیز داستان و کنش و تحرک
آن، جزئی از خود داستان محسوب می‌
شود و نمی‌تواند عامل جدیدی در
نمایشنامه یک نمایشنامه بسیار شود و
آنها خود را می‌شناشنند.

که دیدم حرف درستی می‌زند.
راجع به داستان در نمایشنامه بقدر
حادث می‌شود - یک حادث که سخت
کافی حرق زده اما از ذکر این چند
نکته غافل مانده بودم، بروی خودم
نیاوردم و گفتم:

«بررسی حرف درستی می‌زند.
با یک حادث افسانه می‌شود - یعنی
حادث می‌شود - یک حادث که سخت
بر مسیر داستان از چند می‌گذارد، و به
اصطلاح موتور نمایشنامه را بکار
می‌اندازد. بوجود اوردن و شرایط و
نوع شروع هر نمایشنامه می‌تواند
قدرت یا ضعف نمایشنامه و نمایشنامه
آنرا شاند دهد.»

آنهم که مثالی بزنم و بر حسب
نمایشنامه چنین خطی را بیماید.»

روی نختسیاه خطی با این
مشخصات رسم کرد.»

بعد ادامه دادم: «بحث ما روی

نقاط مختلف این مسیر است. روی

دویاره ادامه پیدا کند. اگر یادatan

باشد وقتی که از داستان در نمایشنامه

حروفی می‌زدم به این نکته اشاره کردیم

چنانکه می‌بینید یک خط مستقیم دنبال

شوند. پسیار خوب، اگر حادث به

دنبال یکدیگر ادامه بایند پس مسیر

خطی ما هم در جانی قطع نمی‌شود.

در ظانی هر چه حادث و اتفاقات و

اعمال نمایشنامه پیچیده‌تر، متوجه تر

و سریع تر باشد، این مسیر یک خط

منحنی با قوس‌های گوناگون در بالا

و ماتین خواهد بود. و نمایشنامه ای

اینگونه دستور می‌دهم. بیبینید

معمولانه نمایشنامه تویس در یکی، دو

صحته ابتدایاً تعمیم‌دادنی مختلف و

به شور نشستیم که چه را انتخاب

و روایت داشتیم. چهارمین را بسیار

می‌خواهیم که هنگام تعزیه و تعزیل

نمایشنامه هستم بایستی آنها را در

کنار گذاشتم. هنگام اجرا

روی آنها تأکید کنیم.»

باهم کتاب بخوانیم داستانهای باقهرمانان کوچک از نویسنده گان بزرگ

ترجمه رضا سیدحسینی



دانستن کوتاه نویسید، همین کتاب باشد.
بادآوری کنم که داستان کوتاه مختص بجهات
نیست، و گستر داستان نویسید یهدا می‌شود که برای کودکان
بزرگ با وسعت و خوادم جدی تر می‌گردد. نویسنده رمان
داستان کوتاه نویسید باشد. و حسن این کتاب هم در
جمع آوری داستانهای کوتاهی آمده است که قهرمانان کودکان
شستند. حسن دیگر کار مترجم این کتاب، شرح مخصوصی
از زندگی نویسنده هریک از این داستانهاست در ابتدای
هر داستان، که نویسنده هریک از این داستانهاست در ابتدای
او زندگی نویسنده هریک از این داستانهاست در ابتدای
او نویسنده هریک از این داستانهاست در ابتدای
امیدوارم خودتان آنرا بخواهید و نکات بر جسته‌ای از
دانستن کوتاه نویسید که شرکت کنید.

اینهم یک شعر قشنگ از سه را سپهیری

ساده رنگ

آسمان، آسمان
آب، آبی تر
من دایوان، رعنای سرخوض

رخت من شوید رعنای
برگها میریزد
مادرم صبحی می‌گفت: زندگانی سیبی است، گاز باید زد با یوست
من یا و آنکه: زندگانی سیبی است، گاز باید زد با یوست
زن همسایه در پنجره‌اش، تور می‌بافد، می‌خواند
من ودا می‌خوانم، گاهی نیز
طرح میریزم سنگ، مرغی، ابری

آفتابی یکدست
سارها آمدۀ اند
قاذه لادنها بیدا شده‌اند
من اناری را، می‌کنم دانه، بدل می‌گویند:
خوب بود این مردم، دانه‌های دشان بیدا بود
میرید در جسم آب امار: اشک می‌ریزم
مادرم من خندد
رعنا هم.

«داستان» یا بهتر بگوییم «قصه» زینه خوبی است
برای پرورش و وسعت بخشیدن بهقه تخلی کودک. قصه
پرداز هم که محدودیت سی فیگی است که نویسنده - نه
فقط برای سرخ آن - بلکه بهینه‌ای آن می‌خواهد به
وصفت یک منظره طبیعی یا یک ترکیب زندگی یا یک
تحلیل دقیق در ضمن ادبی - اجتماعی و یا توصیف یک
نکته ظرفی عاطلی پردازد.

قصه کوتاه نویسید یکی از انواع مشکل و بیجده
نکات بر جسته یک حادثه و توصیف بجا و مختصر و مفید
کار یک قصه کوتاه نویس را جوی کار یک تقاضه پیش‌نیاور
در اصل رنگی از واقعیت بخود داشته با خال و اوهام
خاص خود توأم گردد و آنرا باشکل «قصه» تخلی
دهد. تصویر می‌کنم همین قصه‌ها را که می‌توان برای
کودکان کوچک تجویز کرد همین قصه‌ها یا افسانه‌ها
باشد. اما ذکر این نکته هم ضرور است که نیابت از
این قوه تخلی و فضله بر پرست کودک سو اسفاده کرد و
هر چهار اندور از ذهن را بای خوارد. برگشی باشد
التبه بخوبی که در این جلسه را معرفی می‌نمایم. بیرونی
می‌شود کار نمایشنامه را بیشتر تقویت کرد. چیز زیادی
در این حادثه یا اینهای آن را در این جلسه
نمایند و اینها می‌گذارند که این نمایشنامه
مختلف مسیر حرکت مانده و مطلعی
نمایشی که اینها می‌گذارند می‌شوند. پسیار خوب، اگر حادث به
دیگر، پسیار خوب این زیر و به است
اختصاص دارد، نقطه اول، نقطه شروع
 تمام کنیم، که نشد. چیز زیادی
چنانکه می‌بینید یک خط مستقیم دنبال
که اندازه‌اش متفاوت نیست. این
قسمت که تقریباً بدون زیر و به است
جای ختم می‌گزیند این مسیر اشخاص
اینده، همه با هم، یا داده
معروف را بخوانیم و مسیر داستانی
اوری گذشته و امادگی صحنه بسیار
شروع یک حادثه.»

«پوچیح بیشتری میدهم. بیبینید

معمولانه نمایشنامه تویس در یکی، دو

صحته ابتدایاً تعمیم‌دادنی مختلف و

به شور نشستیم که چه را انتخاب

و شرح کنم.»

پسیار خوب اینها یعنده می‌شوند.

در این حادثه یا اینها یعنده می‌شوند.



المپیاد زیبایی □

بیستمن المیک جهانی، دختر کان از هر کشوری بودند: چند با خاطرهای تلخ به آمریکا، شوروی، استرالیا، چکوسلواکی، انگلیس، ایالات متحده، شیرین و مهربان، ایسلند و یونان، هرگز نمی‌دانست که هنرکاران جمیکا و هنرکاران میکلادن خوش را به اعماق آوردند. خوشی را به تنجه، پیشنهاد و در تراویت و مجموعه‌ای دغrib و تماشی می‌دانستند؛ و آن، طراوت و یا می‌دانستند، شنا، موسمیدانی، زنانه دخادرگوشه دنیا را می‌دانستند، که در دنده، این دید، پی‌آنکه مجبور باشد

جو انان و پول □

جزء عوامل مهمی که جامعه شناسان و محققان در ندگی جوانان مؤثر و ایسلی می‌دانند، بول است. جوان بول چنانکه می‌نگردد؛ بای آن چه ارزش قائل است؟ چه‌اندازه به آن نیاز دارد و با بول خود چه می‌کند؟ خیرآ نداندهای حقیق در چند تکویر اروپای غربی مستلمه از دیدگاه جوانان مورد تقدیر قرار داده و پس از این نتائج ندقیق تابع جالی به دست آورده‌اند. در زیر این نتائج را می‌خواهیم.

- سؤوال اول: بول برای شما نهایته چه چیز است؟
به چیزی را برایتان در درجه اول تأمین می‌کنند؟
● ایمان خوب هر چه که می‌خواهیم ۵۶ درصد
● تأمین ۴۳ درصد
● آزادی و استقلال ۱۹ درصد
● قدرت روی دیگران ۴ درصد
● بیوون قیمه ۱ درصد

- سؤوال دوم: اگر بیشتر از حالا بول داشتید در نزدیک اول به مصرف چه چیز می‌رسانید؟

فایندگان مجلس فرانسه، به
اهم لون قیکس، دولت را به
این سبب که جرا بک پلیس
فرانسوی در اختیار رئیس بک
شور خارجی تقدیم شدند.
مورد سوال کتبی قرار داد.
اما ظاهرا فنسی زود فیصله
یافت و جواب کافی داده شد.
خصوص که برای بک پلیس
فرانسه تربیت محفوظان شخصی
اعمری است عادی.

خواست که تعدادی محافظ مخصوص برای او تیپ بینند. سه پلیس که سازیا هم جروزان بود پر از اعزام شدند و فقط سازیا توافت نظر سلطان حسن داشتند. جلب کند و در مراکش باقی بمانند. سازیا همه جا جزو همه اهان سلطان حسن است و در همه مفاخر تبا اوتست. البته مأموریت سازیا در فرانسه بی سروصدای بود و یکی از جریان حمله به بوئنگ سلطنتی پادشاه مرانکن زخمی شدند. او از یک مالیشی پنهان مطلع شد. سلطان انتقال یافه است. محافظ اخصاصی او چنان کرد. این محافظ که بی تردید از وزیری خود افراد تقدیم خویش در دنیا می باشد سلطان حسن بود. پادشاه کاخ سلطنتی که سال گذشته در هین ایام صورت گرفت و توطئه های خوبین علیه جان فرانسوی است. ساقی کسری پلیس و محافظ شخصی تزاری دوچرخه بود. سازیا در

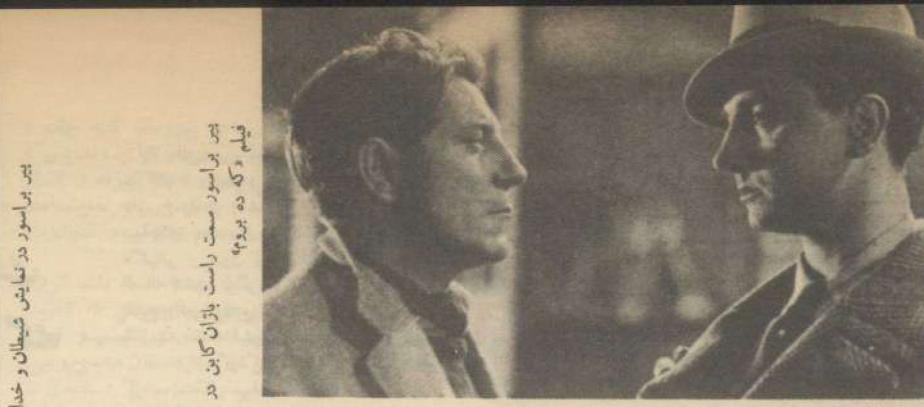
محافظ جان سلطان حسن □



● بازار سیاه

- سوال سوم: در جامعه امروزی بول به نظر شما
- انگیزه‌ای برای کار محسوب میشود؟
- انگیزه‌ای است ضروری ۳۵ درصد
- انگیزه‌ای مهم نیست ولی نه تنها ۵۴ درصد
- انگیزه میتوانست ۶ درصد
- هیچ نقش ندارد ۴ درصد
- بی عقیده ۳ درصد

گروه موسیقی دلینگ
ستون در مدیسون اسکوئر
کاردن، نیویورک کسری داد
که با استقبال فوق العاده مردم
ویور شد و بهای بلیت آن
در بازار سیاه به ده هزار تومان
رسیدا



سفر به انتهای شب

و چه تیمه شیما که مستخدمان تاثیر او را خفته در لنز
بیداز می کردند... اتو بیلی باش را می فروخت که حقوق
دانندۀ هاشم را پیده داده سه زن گاهکاری تو اسستند صبورانه
منتظر بازگشت صحیح‌گاه او شدند: اورت ڈاویو (هزینه)
لینامان گرینی (ایست) و کاترین سووار (هزینه). آنی
تشا کتابی هستند که سکوت او را دیده‌اند.
براسور هزینه لایق بود که نتسخی مشکل
سارق، انوی و بیتر و کالولد را واقعاً زنده می کرد.
حتی اگر در متن نایاشتمامه خفته بودند او بیدارشان می
کرد، داشت شدایان.
مت کرد، نقش
را بازی کرد
نایاب نداشت،
در شیطان وجود،

پیربرادر سالمندی دراز به مسینا خدمت کرد، نه تنها افراد بدبخت، سوادستفاده‌چی و بی‌حیمت را بازی کرد بلکه در حالی که خود هرگز با این میان ملاقات آشنا نیستند از پیرتر که شد، در پارک ریش ایستاد، گوچ (در مشیطان و خدا) آن را سارق و امثال آن فرق نداشت. بر امروز محمد سورثائیم راه را به کشك آراک در کرد و بود در فیلم «جانی، خیاط در جهه یک» (۱۹۴۴) «بجهه‌های پیشنهاد» در ۱۹۴۴ و «دستیار آلووه» (۱۹۵۰) شاعر بود و نقاشی می‌کرد، آن هم قطف نهاده شد و دوستیار نهاده شد، زندگانی شما که قاتل گاهان با تزویف گسل به رندی گذشتند و هنرمندی پیربرادر می‌باشد که هنرمندی پیربرادر است.

جاه نظر | هنر مدرن در شور و روز

فراشگاهی برای کهادان به
نمایشگاهی برای کهادان به
نام دوازده سال هر مدرن
در فرانسه. این نمایشگاه
مورد بازدید پسیار آفرید
و منتظر روسی قرار گرفت و
روزنامه «ترورو» در بارماش
نوتشت:

«هنری است که به
سوی هیچ پیش می‌رود، همه
امکانات را از پیش داده است،
اماکان سخن گفتن را مردم،
فهمندان و پیشرفت کردن،
«ترورو» که ارگان
شنیدکارهای اتحاد مردمی
است، مجسمه‌های از چوب یا چوب
داده شده را که عبارتند از
ظرفی کثیف آشیز خانه،
قططان قراضه اتو میبل، تکه
حای سیم و نیم و غیره، بدایان
خیمه کرقه و آنها است.

«سلحه ارتعابه نایمه دیده

کمالیاتی
کلا، با فیشر
دیل بر نامه
بعمل اورده
ای آن جل
این برنامه
زیکر خوب
حال مسابقه
هین احوال
تکلیسی،
بو گسلایو و
برس چاپ
ایل در گرفته
ام که کوشند
زوقدت متنفس
پیشی می‌شود
و در ترس موفق
لیکوریک

گسلایو همه
روزه به کشور
حای سیم و نیم و غیره، بدایان
خیمه کرقه و آنها است.

احوال بازدیدهای مسابقات
خواهد برداخت.



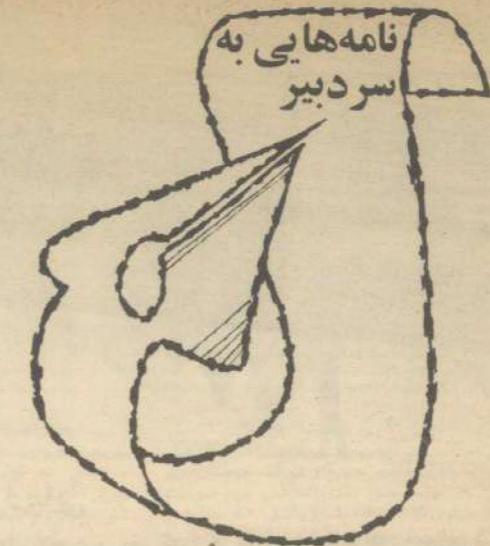
ڙان - ايو ڪوستو



صحنه‌ای از برنامه تلویزیونی کوس

شاعر حماسه‌های زیر دریا □

درسال ۱۹۵۷، خسین پخش جوازی اسکار، اعلام شد که جایزه بهترین فیلم خارجی سال به «دنیای سکوت» داده شده است. این فیلم، شعری لطیف و عجیب و حریت‌پرور بود دباره زندگی‌ها زیر دریا، و قیلسان از آن، کاپیتو نال - ایوکوسو، که آن زمان جوان بود، شاعری عاشق بود. عاشق مطالعات عمیق و علمی و دروغی، کوستو هنوز هم حال مفرح جوانات و زندگی زیر دریا، کوستو هنوز هم از خود ادامه می‌دهد و محض و سیعتر از همه، او در نظر مطالعات دریایی پیشتره و با وسائل فنی پیچیده‌تر از کشته زیر دریایی‌های مخصوص و غیره به مطالعه و قیلسان دارد از زندگی رفتار اکبری جوانات و گیاهان زیر دریا هم فلسفی اولیه او بی‌پورون بلک سریال تلویزیونی است این فلسفی اولیه تأثیرگذار آید و طبق آمار آفریقی دقیق برآنمایش که «حمسه زیر دریایی گروه کوستو» نام دارد، بریندگی برآنها خند ماه اخیر بوده است اما اخیراً شنیده شد که مکرر نهاده شود و در حال روشکنگی است و بسیاری از کارگران از کار مغافل شده‌اند. گروه کوستو در طول دو سال و نیم دریاها و زیردریایها را در نور دیده‌اند و پیشاً «لطف کوستو درین همکارانش» از این سفرها ناچند کیلومتر فیلم بهارمهان آورده است که آنها کارکون بیست فیلم ساخته است. در اینجا وجوهی که اداش بسیار قابل توجهی بود. بخصوص که فیلم‌های



تشکر تماشگران از تلویزیون

پخش مستقیم مسابقات الپیک ۱۹۷۲ از تلویزیون ملی ایران سورد توجه تماشگران تلویزیون و علاقمندان ورزش قرار گرفته و دوستان تماشگر با ارسال نامه‌های ششک‌آمیزی‌ستولان تلویزیون را مورد لطف و محبت قرار داده‌اند که ما هم از طرف تلویزیون از همه آنان سپاسگزاری میکنیم و نامه یکی از تماشگران خارجی تلویزیون را با ترجمه آن بعنوان نموده بنظرتان میرسانیم:

مجله گرامی تماشا - مطمئن پیش‌نمایند نامه‌ام را که مورد توجه و علاقه اینگلیسی‌جاپ کنید، در هر حال میل اینها برای دستورات همگان قرار داشت نشان دارم استفاده همگان قرار داده‌اید. از عرضه برنامه‌های الپیک موتیخ بطور جهانی، نخصوصی این از دارم. من و بسیاری از تماشایان دیگر پذیرید.

Dear Sir,

I am not sure whether you are able to print letters in the English language. Nevertheless, I would like to express to you my great appreciation of the first class coverage provided by N.I.R.T.V. over the period of the Olympic Games in Munich. I, and many expatriates in Iran, have particularly noticed that coverage extended to many events of interest to us but not necessarily of close concern to Iran itself.

Thank you very much on my own and I am sure on behalf of other expatriate viewers.

Yours faithfully,

Hugh H. Thomson,
ILO Project Manager.

حضور در استودیوهای
تلویزیون

از وقتی که برنامه‌های تلویزیون را تماشا می‌کنم همیشه سوالی برایم پیش می‌آید و آن اینست که این تماشایانی که برنامه با حضور آنها ضبط می‌شود، چگونه به تلویزیون می‌آیند، آیا همه آنها از دوستان و خویشان کارمندان تلویزیون مستندیا

متصوّدم از نوشتن نامه اینست که در مورد قصه کوتاه تجربه دارم و به تصدیق استادان ادبیات صاحب قلم نستم، می‌خواهم با شرایط قبول مطلب و چگونگی آن آشنا بشوم و بدامن که اصل آثار خوانندگان خود را چاپ می‌کنید یا ن.....
سعید. م

جشن هنر شیراز

..... در جشن هنر شیراز نامه‌های مختلفی اجرا شد که شما نتها به درج خبر برگزاری آنها پرداختید و رأی چندتا از آنها تکیه کردید، تعجب می‌کنم با تشکیلات وسیع و کار خوبی که دارید چرا بدینچه‌گیری از این برنامه‌ها و مجریان آن نمی‌پردازید؟ و چرا در مجله نمی‌نویسید که تا چه حد در هدفی که داشتید موقع شنید و یا چه پرداشتی از این ممه سروصدای هیامو کردید، شاید فقط نظر تان این بود که ندهای را با خرج زیاد به شیراز بکشانید و خصوصاً برای خانمها نمایشگاه می‌بود آورید، یا شاید هم دلتان برای ممتازه‌داران شیراز ساخته بود که اجتناس را به ۲ یا سه برابر قیمت به جماعت آب کنند!... تهران - افسانه - ز

در چند شماره اخیر که هم‌مان یا برگزاری جشن هنر شیراز منتشر شد پیرامون برنامه‌های جشن هنر بعثه‌ایی در مجله مطرح شد و ضمیمه‌ای نیز همراه شماره ۷۵ تماشا - که مصادف با روز اغاز برنامه‌های جشن هنر بود - منتشر کردیم که اطلاعات جالبی درباره هنر در اختیار خوانندگان مجله می‌گذاشت. در این شماره و شماره آینده نیز بعثه‌ایی در این راه داریم که امیدواریم نظر شما را تأمین کنند. علاوه بر این، مسئولان جشن هنر طی مصاحبه‌های در رادیو، تلویزیون و مطبوعات هدفهای جشن هنر و نتایج ششمین می‌کنیم که امیدوارم یاز هم پیوند تمامشای خوانندگان را محکم‌تر کند. علاوه بر این مسابقات، اگر مطالب واقعاً ارزشده و تازه‌ای از خوانندگان عزیز برسد، بدون اینکه احتیاج بصفحه خاصی یا شده، یا کمال میل در مجله چاپ خواهد شد چرا که تمام سفحات مجله به خوانندگان گرامی تماشا تعلق دارد و هر مطلب جالب و مفیدی که میتواند رسای خوانندگان مجله قابل استفاده یا شد بدون هیچگونه تردیدی در مجله چاپ خواهد شد.

در مورد چاپ خبر فعالیت‌های هنری

شهرستانها هم، هر وقت فعالیت جالبی در شهرستانی انجام شده و خبرش بدست ما رسیده ما چاپ کردیم اما تصدیق یفرمایی که اگر خودمان را در قید «صفحه خاص» بگذار، مجبور خواهیم شد این صفحه را بپرسی صورتی و با هر مطلبی که شد پر کنیم و این بارو ش مجله تماشا هم‌هانگی ندارد چرا که ما هیچ صفحه‌ای از صفحات مجله را تمیخواهیم با مطلبی که قابل استفاده نباشد پر کنیم. در هر صورت، از لف این دوستان سپاسگزاریم.

افراد عادی هم می‌توانند در این برنامه ها شرک کنند. لطفاً بگویید چطور و از چه راهی؟

قم - علیرضا ندایی

دوست عزیز - شما و هریک

از علاوه‌مندان برنامه‌های رادیو تلویزیون می‌توانند در هربرنامه یا مسابقه‌یی که مایل باشد شرکت کنند، با دوق تبیه نمی‌کنند تا اگر عکس، شعری و مطلبی دارند در این صفحه چاپ شود.

مسعدسلیمان - منچهر بیدارندیا

خاویار و دکا

۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰



جرا خاویار و دکا در مدتی کوتاه مورد علاقه و توجه مردم قرار گرفت؟
جرا خاویار و دکا در ایران یک نوشابه استثنایی شناخته شده؟
جرا خاویار و دکا بر فروش ترین نوشابه در ایران است؟
چون خاویار و دکا نوشابه‌ایست سالم- خالص- مطمئن- نشاط‌آور و بدون عارضه بعدی که در سطح بین‌المللی قرار گرفته و برای اولین بار بارو پا صادر خواهد شد.
خاویار و دکا را در تهران و شهرستانها از نوشابه‌فروشی‌های معتبر در خواست فرمائید.

کنترلریور

سایپروشن

ناهنج کاغذ دیواری
دیگرد رجمان
قابل مقایسه نیست



۷۵۵.۰۰۰

نماینده اختصاری در ایران سایپروشن

حمامات آتوروش کبیر تلفن: ۷۵۵۱۱۱